

دین‌سازان



فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های نهج البلاغه

سال پانزدهم / پاییز ۱۳۹۵ / شماره ۵۰

شایا: ۸۰۵۱ - ۱۷۳۵

صاحب امتیاز: بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

مدیر مسئول: سید جمال‌الدین دین‌پرور

سرمدیر: عبدالله موحدی‌محب

هیئت تحریریه:

سید محمدرضا امام	دانشیار دانشگاه تهران
احمد بهشتی	استاد دانشگاه تهران
منصور پهلوان	استاد دانشگاه تهران
جلیل تجلیل	استاد دانشگاه تهران
سید محمدهدی جعفری	استاد دانشگاه شیراز
احمد خاتمی	استاد دانشگاه شهید بهشتی
محمد مهدی رکنی	استاد دانشگاه فردوسی
سید محمد علوی‌مقدم	استاد دانشگاه فردوسی
سید مصطفی محقق‌داماد	استاد دانشگاه شهید بهشتی
مجید معارف	استاد دانشگاه تهران

مترجم انگلیسی: اسحاق طاهری / ویراستار فارسی: علیرضا کمالی

نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

تلفن دفتر فصلنامه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۶۴۴۰

تهران: ۰۲۱ - ۲۲۷۲۰۱۲۸ / مشهد: ۰۵۱ - ۳۸۵۵۵۱۱۰

وبگاه: www.nahjmagz.ir / پست الکترونیک: nahjmagz@gmail.com



بر اساس نامه شماره ۳/۱۴۴۹۴۱ در جلسه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۱ کمیسیون بررسی نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری درجه «علمی - پژوهشی» از شماره ۳۰ به فصلنامه پژوهش‌های نهج‌البلاغه اعطا شده است.

فصلنامه پژوهش‌های نهج‌البلاغه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه‌سازی می‌شود.

همچنین در وبگاه‌های زیر به صورت تمام متن قابل دریافت است:

www.nahjmagz.ir
www.isc.gov
www.noormags.Com

راهنمای نویسندگان مقالات

۱. مقاله ارسالی باید پژوهشی، گویای نوآوری در مسائل نهج‌البلاغه و دارای ساختار ذیل باشد:
 - ۱- ۱. **عنوان**، کوتاه و گویای محتوای مقاله باشد.
 - ۱- ۲. **چکیده**، آینه تمام‌نمای مقاله شامل معرفی موضوع، ضرورت و اهمیت پژوهش و یافته‌های پژوهش باشد.
 - ۱- ۳. **واژگان کلیدی**، شامل حداکثر ۶ واژه از کلمات دارای نقش نمایه و فهرست باشد.
 - ۱- ۴. **طرح مسئله**، مسئله تحقیق به صورت روشن طرح و تبیین گردد و به پیشینه تحقیق و نوآوری آن اشاره شود.
 - ۱- ۵. **بدنه اصلی مقاله**، با جهت‌گیری انتقادی، تحلیلی، مستند و مستدل
 - ۱- ۶. **نتیجه**، شامل یافته‌های تحقیق متناسب با طرح مسئله باشد.
 - ۱- ۷. **منابع و مآخذ**، با ترتیب الفبایی بر اساس الگوی ذیل:

- کتاب

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار، عنوان کامل اثر، مترجم یا محقق، شماره جلد، محل نشر، ناشر.
 راوندی، قطب‌الدین سعید، ۱۳۶۴، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تصحیح عبداللطیف کوهکمری، ج ۲، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

- مقاله

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار، «عنوان مقاله»، عنوان مجله، شماره، صفحات، محل نشر، ناشر.
 حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۰، «انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه»، *یادنامه کنگره هزاره نهج‌البلاغه*، ص ۴۷-۵۹، تهران، بنیاد نهج‌البلاغه.
 *اگر دو اثر از یک مولف با تاریخ مشابه وجود دارد با حروف الفبا متمایز گردد.
 *منابع لاتین نیز به همین ترتیب از چپ به راست معرفی شوند.





۲. ارجاع‌ها بر اساس الگوی ذیل درون‌متن باشد:
- کتاب و مقاله: (نام خانوادگی، سال انتشار: جلد / صفحه) مانند: (راوندی، ۱۳۶۴: ۲ / ۱۴۸)
 - آیات قرآن، مانند: (بقره / ۵۳)
 - متن نهج‌البلاغه، مانند: (خطبه ۵۳)، (نامه ۵۳)، (حکمت ۵۳)
۳. عبارت لاتین به صورت پاورقی بیاید.
۴. به منابع دست اول ارجاع داده شود.

تذکر جهت ارسال مقاله

- نام و نام خانوادگی نویسنده (نویسندگان)، میزان تحصیلات، رتبه علمی، پست الکترونیکی و شماره نویسنده ضروری است.
- مقاله در محیط word 2010 به بالا و از طریق سامانه نشریه به نشانی www.nahjmagz.ir ارسال شود.
- حجم مقاله حداکثر ۷۵۰۰ کلمه باشد.
- مقاله ارسالی نباید در هیچ نشریه داخلی و خارجی چاپ شده باشد یا هم‌زمان به مجله دیگری ارسال شود.
- مقاله پس از بررسی اولیه در صورت تناسب با موضوع مجله و رعایت اصول نگارش مقاله جهت داوری دو یا سه داور ارسال می‌شود.
- مقاله پس تایید داوران و سردبیر پذیرش و در نوبت چاپ قرار خواهد گرفت.
- مقاله ارسالی در صورت تایید یا عدم تایید بازگردانده نمی‌شود.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- حق چاپ پس از پذیرش برای مجله محفوظ است.



- ۷..... سخن سردبیر
- ۹..... تصویرآفرینی از مظاهر هستی در نهج‌البلاغه
آزاده عباسی
- ۳۱..... گونه‌شناسی پاسخ‌ها و اجابت در خواست‌ها در نهج‌البلاغه
محسن قاسم‌پور / سید محمدحسن لواسانی
- ۵۵..... پشتوانه‌های اخلاق از دیدگاه امام علی علیه السلام
زهرآ خیراللهی / محمود خیراللهی
- ۷۲..... بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی علیه السلام
علیرضا کمالی / مجید معارف
- ۹۱..... تبیین میدان معناشناسی واژگان «ورع» و «عفت» در نهج‌البلاغه
نصرالله شاملی / علی بنایان اصفهانی
- ۱۰۷..... امنیت اقتصادی از دیدگاه امام علی علیه السلام با تأکید بر عهدنامه مالک اشتر
رضا خسروی / نجف لکزایی
- ۱۳۵..... روش‌شناسی استنادهای علامه امینی در اثبات ولایت امام علی علیه السلام در الغدير
بی‌بی سادات رضی بهابادی / فتحیه فتاحی‌زاده / زهرا حاجی عسکری / فرشته معتمد لنگرودی



سخن سردبیر

بی‌گمان میزان اقبال بزرگان از آغاز سامان‌یابی کتاب شریف نهج‌البلاغه تاکنون اهمیت این اثر ارجمند در مجموعهٔ برجای‌مانده از میراث گران‌بار اسلامی را در نگاه عالمان بزرگ دینی دوچندان نموده است، چنانکه حضرت امام خمینی علیه السلام در بخشی از پیام مبارکشان به کنگره هزاره نهج‌البلاغه فرمودند: «و اما کتاب نهج‌البلاغه که نازله روح اوست برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی، خود معجونی است برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه‌ای است دارای ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه بزرگ انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود و هر چه جامعه‌ها به وجود آید و دولت‌ها و ملت‌ها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیابند و در آن غور کنند و غرق شوند».

۱. فراوانی نسخه‌ها در همه قرون، اجازات ویژه در همه نسل‌ها، شرح‌ها، تعلیقه‌ها، ترجمه‌ها و آثار پیرامونی نهج‌البلاغه که به تلاش مردان دانش و اندیشه از سده‌های پس از سامان یافتن این اثر صورت پذیرفته و به‌راستی حجمی شگفت‌انگیز از میراث اندیشه اسلامی را به خود اختصاص داده است، همه و همه دلایلی بسیار روشن و انکارناپذیر بر سنگینی و والایی قدر و منزلت این کتاب در تاریخ فرهنگ اسلامی است و هرگز این اثر با دیگر آثار روایی از این جهات قابل مقایسه نیست «در عین آنکه تمامی آثار روایی در حد خود گرانقدر و دارای اهمیت هستند».

۲. ویژگی محتوایی نهج‌البلاغه، جامعیت نسبی موضوعات قابل دست‌یابی، درگیری و اشتغال بخش قابل‌توجهی از وقت شریف امیرمؤمنان علیه السلام به مسائل حکومتی که زمینه‌ساز طرح موضوعات و مسائل مرتبط با نظام سیاسی اسلام گشته و ... از عواملی هستند که موضوعیت و برجستگی آموزه‌های مندرج در آن را روشن ساخته، پرداختن استقلالی بدان را ضرورت می‌بخشد.

۳. انحصاری بودن برخی از دیدگاه‌های علوی در مجموعه دانش و فرهنگ جهانی مانند مسائل مرتبط با ذات خدای متعال، مباحث ویژه توحیدی و

۴. در جهانی که مخالفان از سر عناد، دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و دپارتمان‌های ویژه‌ای برای بررسی و شناخت اندیشه علوی و شیعی سامان می‌دهند و میلیاردها دلار هزینه می‌کنند، شایسته است که در مرکز علمی شیعه در جهان اسلام، اولیای امور در تحقق این امر گام‌های بایسته‌ای بردارند و افزون بر این، حمله‌های هدفداری که علیه شیعه به صورت عام و علیه این اثر شریف به صورت خاص از سوی مخالفان صورت گرفته و می‌گیرد، ضرورت تجهیز بیشتر و نیرومندتر حوزه مقدسه و مراکز علمی دانشگاهی را نسبت به دانش‌های مرتبط و لازم در جهت دفاع علمی از حریم تشییح را هر چه روشن‌تر می‌نمایاند.

۵. شهرت شگفت‌انگیز نهج‌البلاغه در میان شیعه به حدی که هیچ اثر حدیثی به نام‌آوری این کتاب نمی‌رسد، دلیل دیگری بر لزوم توجه استقلالی و ویژه به این گنجینه معارف است. افزون بر این اثر به تعبیر شهید مطهری علیه السلام صحیح‌ترین کتاب حدیثی از نظر محتوا همین نهج‌البلاغه است. ۶. اقبال مراکز آموزش عالی دانشگاهی ایران برای تأسیس رشته تخصصی نهج‌البلاغه در کنار رشته علوم قرآن و حدیث و تربیت دانشجویان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری که هم اکنون در چندین دانشگاه کشور رایج است، می‌طلبد که در حوزه علمیه به صورتی عمیق و علمی جهت تغذیه علمی آن مراکز و تربیت اساتید ورزیده گام‌های جدی و استوار برداشته شود.

ادامه انتشار این فصلنامه در فضای پژوهشی حوزه، گامی است در همین راستا...

ان‌شاءالله تعالی.



تصویرآفرینی از مظاهر هستی در نهج البلاغه

آزاده عباسی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۴

چکیده

تصویرآفرینی، شیوه‌ای هنری برای بیان مطالب است. این شیوه که مناسب با طبع آدمی است در قرآن و متون اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است و با این روش موجودات و مظاهر عالم هستی به صورت زنده و پویا مقابل دیدگان مخاطبان قرار داده شده است. تصویرآفرینی مناسب‌ترین روش در آشکار نمودن مقصود و تاثیرگذاری بر مخاطب است. این تاثیر، زمانی دوچندان می‌شود که تصاویر با فطریات و بدیهیات هماهنگ باشد. بعد از قرآن کریم، استفاده از زبان تصویر در نهج البلاغه نیز مشاهده می‌شود. نهج البلاغه با زبان تصویر با همه وجود انسان؛ عقل، حس و وجدان او سخن گفته است. امام علی علیه السلام در سخنان نغز و بلیغ خود، چشم‌اندازهای بدیع جهان هستی را در مقابل دیدگان خوانندگان ترسیم نموده است. در این نوشتار برخی از این تصاویر در مورد زمین، آسمان، کوه‌ها، ابرها و برخی پرندگان مانند طاووس و خفاش، مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

تصویرآفرینی، صور خیال، روش تاثیر، مخاطب‌شناسی.



طرح مسئله

جذابیت کلام امام علی علیه السلام به گونه‌ای است که دوست و دشمن را به اعتراف واداشته و همگان را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ به طوری که می‌توان گفت *نهج البلاغه* هم از نظر محتوا و هم از نظر الفاظ اثری منحصر به فرد است. شیوایی در ظاهر و شکوه در باطن را می‌توان در تمام کلمات آن حضرت مشاهده کرد. زیبایی کلام آن حضرت به حدی است که به گفته ابن ابی الحدید می‌توان آن را دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق دانست. (ابن ابی الحدید ۱۳۳۷: ۱ / ۲۳)

مربی و هدایت‌کننده در مسیر تعلیم و تربیت سعی بر آن دارد تا از مؤثرترین روش‌ها بهره‌برد. یکی از تأثیرگذارترین شیوه‌های آموزشی برای بیان مطالب و تفهیم آن استفاده از زبان تصویر است.

تصویرپردازی در اصطلاح به معنای به کار گرفتن سخن به شیوه‌ای خاص است که در آن معانی و مفاهیم به روشی جدید و ابتکاری تجسم می‌یابد و حتی به صورتی جلوه می‌کند که گویی خواننده آنها را می‌بیند. در حقیقت در این گونه موارد از قالب تنگ خود خارج می‌شود و به عالمی زنده و پویا قدم می‌گذارد (یاسوف، ۲۰۰۶: ۸۰)؛ به عبارت دیگر منظور از تصویرآفرینی پرده‌برداری از معانی با تعابیری زنده و احساس‌برانگیز است.

تصویرآفرینی، هنری است که در مرحله نخست، قرآن به آن پرداخته و به وسیله آن موجودات و مظاهر عالم هستی به صورت زنده و پویا مقابل دیدگان خواننده قرار گرفته است، قلم تعابیر قرآن هیچ جمادی را لمس ننموده، مگر آنکه به آن حرکت و پویایی بخشیده، گویی تمامی عالم در تابلو ترسیم شده قرآن زنده‌اند و پدیده‌های هستی همگی در حرکت و جنبش‌اند و از سکون و رکون خبری نیست. (معرفت، ۱۴۱۵: ۵ / ۳۴۱) این حقیقت به این معنا است که قرآن برای بیان حقایق خود از زبان تصویر استفاده می‌کند. تصاویر قرآن به گونه‌ای است که منظره سمعی، به زودی برای شنونده به منظره بصری و صحنه‌ای تماشایی تبدیل می‌گردد، به نحوی که گویی شخصیت‌های جاننداری به روی صحنه منظور، در حال رفت‌وآمد یا گفت‌وشنود، هستند. (سید قطب، ۱۴۱۵: ۳۴)

پس از قرآن کریم، استفاده از زبان تصویر در نهج البلاغه نیز دیده می‌شود. زبان تصویر در نهج البلاغه با همه وجود انسان؛ یعنی عقل، حس و وجدان او سخن می‌گوید (احمد راغب، ۱۴۲۲: ۴۶) تصاویر خلق شده، تنها برای زینت بخشیدن به کلام به کار نرفته‌اند، بلکه گاه مضمون یک امر و حقیقت آن، جز با تصویرگری نمود پیدا نمی‌کند، به همین دلیل است که می‌توان آن را مناسب‌ترین روش در آشکار نمودن مقصود و تأثیرگذاری بر مخاطب دانست. این تأثیر، زمانی مضاعف می‌شود که تصاویر با فطریات و بدیهیات هماهنگ باشد.

تصاویر هنری نهج البلاغه به صنایع ادبی و مستحسنات لفظی و آرایش کلامی محدود نمی‌شود بلکه از شیوه‌های متنوعی بهره می‌گیرد. (ر.ک: محمد قاسمی، ۱۳۸۹) در این مقاله تلاش می‌شود تا نشان داده شود که آیا امیرمؤمنان علیه السلام در بیان مطالب خود از شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی و به طور کلی از زبان تصویر آفرینی بهره می‌برد؟ در این راستا سعی بر آن است که نشان داده شود که امام علی علیه السلام جهان آفرینش را چگونه به تصویر می‌کشد؟ لازم به ذکر است که نمونه‌های مذکور به دلیل گستردگی در نهج البلاغه، استقصاء تام نیست و تنها بخشی از تصاویر نهج البلاغه است.

تصاویری زیبا از جلوه‌های شگفت‌انگیز جهان هستی

جهان هستی با نظام‌های شگفت‌آوری که در آن به کار رفته، همچون آینه‌ای است که جلوه از جمال آفریننده هستی در آن متجلی است و هر یک از مظاهر شگفت جهان خلقت، پرده از جمال و جلال آن خالق زبردستی برمی‌دارد که با قلم صنّعش، این همه جلوه‌های بدیع و خیره‌کننده را رقم زده است.

امام علی علیه السلام در سخنان خود، گاه چشم‌اندازهای بدیع جهان هستی را در قالب تابلوهای رنگارنگی به نمایش می‌گذارد که منظره‌های باشکوه آن، انسان را میهمان طبیعت نموده و او را به نظاره این همه زیبایی‌ها و شگفتی‌ها فرامی‌خواند:

فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالتَّنْبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالمَاءِ وَالحَجَرِ وَاختِلَافِ هَذَا
الَّيْلِ وَالتَّهَارِ وَتَفَجُّرِ هَذِهِ البِحَارِ وَكَثْرَةِ هَذِهِ الجِبَالِ وَطُولِ هَذِهِ القِلَالِ وَتَفَرُّقِ





هَذِهِ اللَّغَاتِ وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَحَدَ الْمُدْبِرَ ...
(خطبه ۱۸۵)

به خورشید و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، اختلاف این شب و روز، جریان دریاها و کوه‌های فراوان، بلندی قله‌ها، جدایی این لغات و زبان‌های گوناگون بنگر، (تا خدا را بشناسی) وای بر آن کس که ناظم و مدبر اینها را انکار کند.

در ادامه، به نمونه‌هایی از این تصاویر اشاره می‌شود:

یک. تصاویر بدیع از زمین

در نهج البلاغه در موارد مختلفی زمین به تصویر کشیده شده و در مورد خلقت آن و حتی در خصوص موجوداتی که روی آن زندگی می‌کنند، صحبت شده است. برخی از این تصاویر عبارتند از:

۱. زمین همچون مشکی بر پهنه آب!

امام علی علیه السلام در توصیف آفرینش زمین، برای مجسم نمودن این موضوع و در جهت تقریب آن به ذهن، از تشبیه‌ها و استعاره‌های گوناگون بهره می‌جوید که از آن جمله می‌توان به تعبیری اشاره نمود که در آن زمین را همچون مشکی بر پهنه آب به تصویر می‌کشد: «كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَيَّ مَوْراً أَمْواجٍ ... (خطبه ۹۱)؛ زمین را بر روی امواج پر هیجان و دریاهاى مملو از آب قرار داد ...»

واژه «کبس» در لغت به معنای فروبردن چیزی در آب با قدرت و قوت است (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱ / ۳۳۹)، امام علیه السلام این لفظ را برای خلقت زمین که بخش اعظم آن در آب قرار دارد، استعاره نموده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۵۵: ۶ / ۴۳۸؛ ابن‌میثم، ۱۳۷۵: ۲ / ۳۶۹)؛ یعنی زمین را به مشکی که در آن دمیده و بر آن افکنده باشند، تشبیه نموده است و اشاره به این مطلب دارد که همانطور که مشک در آب فرو نمی‌رود و بر آن تکیه دارد، زمین نیز بر آب تکیه دارد. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای دیگر چنین می‌فرماید: «وَأَرَسَى أَرْضاً يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُتَعَجِرُ وَالْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ وَ أَدْعَنَ لِهَيْبَتِهِ ... (خطبه ۲۱۱)؛ زمینی به‌وجود آورد که دریایی عظیم

و مسخر شده (جو وسیع و پهناور) آن را به دوش حمل می‌کند در برابر فرمانش خاضع و در برابر هیبتش تسلیم است.»

واژه «مثنجر» به معنای آب بسیار زیادی است که در یک محل جمع شده باشد و میزان آن به حدی زیاد است که چیزی نمی‌تواند آن را احاطه کند. (مدنی، ۱۴۱۴: ۷ / ۱۵۱) و در اصطلاح به معنای اقیانوس بزرگ نیز هست.

واژه «قمقام» به آب زیادی می‌گویند که در یک‌جا جمع شده باشد. (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱ / ۲۲۰) و در اصطلاح به معنای دریا نیز آمده است. (عسکری، ۱۴۰۰: ۱۸۴)

این کلمات که بدون تکلف و به سهولت از زبان امیرمؤمنان علیه السلام بیان شده است، حکایت‌گر آن است که زمین در ابتدا دریای مذاب و بی‌کرانی بوده، موج‌های سهمگین مانند کوه‌ها بعضی بالای بعضی رفته و یکدیگر را می‌شکستند، خدا سطح آن اقیانوس خشمگین را خشکانید و بر روی آن اقیانوس زمین را ثابت و آرام گردانید و آن زمین را شکافت و از آن چیزی بیرون آورد که فشرده و یکپارچه بود. بدین ترتیب امام علیه السلام تصویری زیبا از زمین، را مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد.

۲. بار سنگین کوه‌ها بر کتف زمین

در تصویری دیگر، زمین را می‌بینیم که بر دوش خود باری سخت و سنگین حمل می‌کند و شانه‌هایش محل قرار گرفتن صخره‌های عظیم الجثه است: «حَمَلِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ الشَّمْعِ الْبُدْحِ عَلَيَّ أَكْتَاْفَهَا...» (خطبه ۹۱)

در این تعبیر، حضرت لفظ «أكتاف» جمع کتف، (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۴) را برای زمین استعاره آورده است. جهت مشابهت آن نیز، این است که همان‌گونه که شانه انسان محل برداشتن بارهای سنگین است، زمین نیز جایگاه حمل بار سنگین کوه‌ها است. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲ / ۳۷۰) این تعبیر به کار رفته در کلام حضرت، با مطالعات زمین‌شناسی امروزین کاملاً مطابقت دارد که نخست پوسته زمین بر اثر سرد شدن، چین‌خوردگی‌هایی پیدا کرد و این چین‌خوردگی‌ها حفره‌های عظیمی بود که آب آسمان را در خود جای می‌داد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۴۶)





۳. زمین همانند سرزمینی آراسته

امام علی علیه السلام در یکی دیگر از تصاویر نهج البلاغه، به خلق تصویری خیره‌کننده از طبیعت و جلوه‌گری زمین می‌پردازد، ترسیم و توصیف زنده‌ای از زیبایی‌های جهان خلقت را ارائه نموده و با الفاظی کوتاه، نقاشی شگفت‌آوری از هستی را به نمایش گذارده است: «فَهِیَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِیَاضِهَا وَ تَزْدْهِی بِمَا أُلْبِسَتْهُ مِنْ رِبَطِ أَزْهَابِهَا ... (خطبه ۹۱)؛ پس زمین به زیور باغ‌هایش، غرق نشاط و شادی شد و با لباس نازک گلبرگ‌ها که بر خود پوشیده به ناز آمد و از زینت و زیوری که از گردن‌بند گل‌های گوناگون یافته بود، در وجد و شادی فرو رفت» آن هنگام که زمین به برکت باران حیاتبخش، حیات و نشاط می‌یابد و از لابه‌لای درختان سبز و شکوفه‌های خندان، ترنم دلنشین حیات به گوش می‌رسد، صحنه‌ای شورانگیز خلق می‌شود.

عبارت «بزینة ریاضها» به معنای آرایش مرغزارها توسط زمین است. (کاشانی، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۳۴) کلمه «آزاهیر»، جمع الجمع واژه «زهره» به معنای شکوفه است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۰۴)

در حقیقت ما به جای اینکه در اینجا با تعابیر و واژه‌هایی چند سروکار داشته باشیم، در اصل روبه‌روی تصویری سرشار از احساس ایستاده‌ایم، صحنه‌ای که در آن، زمین همچون عروسی، خود را به لباس‌هایی فاخر و زیورآلاتی خیره‌کننده آراسته است و در این حال از شدت نشاط و خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد!

دو. آسمان در تابلویی زنده

هنگامی که در دل شب به صفحه آسمانی پرستاره چشم انداخته شود، چنان منظره زیبا و خیره‌کننده‌ای مقابل دیدگان ما قرار می‌گیرد که با هیچ زبانی نمی‌توان به شرح شکوه و جلال آن پرداخت. گویی هر یک از ستارگان آسمان، با ما سخن می‌گویند و رازهای خلقت را برایمان بازگو می‌کنند. ستارگان با چشمک زدن‌های خود به ما، قصد دلربایی دارند و انسان را شیفته جمال خود می‌سازند. در تابلوی زیبا و نفیسی از نهج البلاغه، شاهد تصویری از آسمان پرنقش و نگاریم: «وَ نَاطَ بِهَا زینَتُهَا مِنْ حَفِیَّاتِ دَرَارِیِّهَا وَ مَصَابِیحِ کَوَکِبِهَا (خطبه ۹۱)؛ و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشنده به آن بست.»

گویی هنرمندی چیره‌دست، پولک‌هایی درخشان و براق که چشم هر بیننده‌ای را به خود خیره می‌کند، در پرده سیاه شب دوخته و لباسی زیبا و فاخر را برای جلوه‌گری شب فراهم آورده است!

در تصویری دیگر آن حضرت، آسمان را چنین به تصویر کشیده است: «فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سَفْلَهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً وَ عَلَيَّاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ سَمَكاً مَرْفُوعاً بَعِثَ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا وَ لَا دَسَارٍ يَنْظِمُهَا ثُمَّ زَيَّنَّهَا بِزِينَةِ الْكُوكَبِ وَ ضِيَاءِ الثَّوَابِقِ وَ أَجْرِي فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً وَ قَمَراً مُنِيراً فِي فَلَكٍ دَائِرٍ وَ سَقْفٍ سَائِرٍ وَ رَقِيمٍ مَائِرٍ ... (خطبه / ۱)؛ از آن، هفت آسمان را پدید آورد. آسمان پایین را همچون موج مهار شده‌ای قرار داد و آسمان برترین را همچون سقفی محفوظ و بلند. بی‌آن که ستونی برای نگاهداری آن باشد و نه میخ‌هایی که آن را ببندد. سپس آسمان پایین را به وسیله کواکب و نور ستارگان درخشنده، زینت بخشید و چراغی روشنی‌بخش و ماهی نورافشان در آن به جریان انداخت، در مداری متحرک و سقفی گردان و صفحه‌ای جنبنده.»

کلمه «سمک»: به معنای سقف به کار می‌رود و اصطلاح «السماء السموكه» به معنای سقف بلند است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵ / ۳۱۷)

واژه «عمد» ستون‌های خانه و در نظر عامه فرو زدن ستون و مانند آن، به جهت احکام در بنا است و حتی به جهت محکم کردن بنا از میخ و مانند آن نیز استفاده می‌کنند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۵۹)



در مورد آیه: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِثَ عَمَدٍ تَرْوِيهَا» (لقمان / ۱۰) فرأء می‌گوید که دو نظریه وجود دارد نخست اینکه خدا آسمان را بدون ستون آفریده است که در این صورت دیگر احتیاجی به رؤیت آن نخواهد بود و با متن آیه منافات دارد و نظر دوم آن است که خدا آسمان را با ستون‌هایی آفریده است که آن ستون‌ها دیده نمی‌شوند و برخی گفته‌اند ستون‌هایی که دیده نمی‌شوند در حقیقت قدرت خدا هستند. (آزهری، ۱۴۲۱: ۲ / ۱۵۰)

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: حق سبحانه و تعالی به قدرت خود آسمان بالایی که فلک است را مثل بام گردانید و آن را از دخول شیاطین و از افتادن نگاه داشت و او را در غایت بلندی و ارتفاع بلند گردانید، آن را معلق گردانید بی‌آنکه ستونی برای آن زده باشد و یا



آنکه او را بر بالای ستونی بنا کرده باشد، بی‌آنکه میخ یا ریسمانی به جهت احکام و انتظام آن به کار برده باشد. (آملی، ۱۳۵۵: ۱۳۶)

آیا تعبیری روشن‌تر و رساتر از «ستون نامریی» یا «ستونی از نور» در افق ادبیات آن روز، برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا می‌شد؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۰ / ۱۱۲)

سه. کوه‌ها در تصویری بدیع

کوه‌ها در چشم‌های ما، تنها قطعاتی عظیم از سنگ‌ها و صخره‌هایی عظیم الجثه هستند که بر زمین سنگینی می‌کنند، اما همانند قرآن که برای کوه‌ها تصاویری در هفت مرحله تنظیم شده است، در نهج البلاغه نیز شاهد تصاویری بدیع برای این خلقت الهی هستیم. به این معنا که امیرمؤمنان علیه السلام با الهام از آیات قرآن، در تصاویری، کوه‌ها را به‌عنوان میخ‌های زمین معرفی می‌کند. (ر.ک: خطبه ۱۷۱)

در تصاویری دیگر، در مورد خلقت کوه‌ها، آن حضرت تصاویری متحرک را مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد:

وَجَبَلٍ جَلَامِيدَهَا وَ تُشُوزَ مُتُونِهَا وَ أَطْوَادَهَا فَأَرْسَلَهَا فِي مَرَاسِيهَا وَ أَلْزَمَهَا قَرَارَتَهَا
فَمَضَّتْ رُءُوسَهَا فِي الْهَوَا وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا وَ
أَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعِ أَنْصَابِهِ فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا وَ أَطَالَ أَنْشَاةَ
وَ جَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً وَ أَرَزَّهَا فِيهَا أَوْتَاداً فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ
بِأَهْلِهَا أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا ... (خطبه ۲۱۱)؛

کوه‌ها را از جاهای پست و صاف زمین بر افراشت و پایه‌های آنها را در درون و اعماق زمین فرو برد و قلّه‌های آنها را بسیار بلند قرار داد و نوک آنها را طولانی ساخت و آنها را تکیه‌گاه‌ها و ستون‌های زمین و همانند میخ‌های پابرجا در زمین استوار کرد، از این رو با داشتن حرکت آرام گرفت تا ساکنان خود را از لرزش و سقوط و خرابی و فساد نگه دارد.

از عبارت «تسیخ بحملها» چنین استفاده می‌شود که اگر کوه‌ها میخ‌های زمین نبودند، زمین با تکان خوردن ساکنانش را در خود فرو می‌برد. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۴ / ۴۸)

حضرت در بیانی دیگر، چشمه‌های جاری از دل کوه‌ها را چنین به تصویر می‌کشد:

فَجَرَّ يَنْابِيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرَائِينِ أَنْوْفِهَا وَفَرَّقَهَا فِي سُهُوبٍ بَسِيدِهَا وَأَخَادِيدِهَا.
(خطبه ۹۱)

چشمه‌های آب را از بینی کوه‌ها جاری ساخت و آن را در دشت‌های گسترده و گودال‌ها و بستر رودخانه‌ها پراکنده و جاری نمود.

تشبیه برآمدگی کوه‌ها به بینی، تشبیه جالبی است که نشان می‌دهد چنان نیست که درون کوه‌ها پر باشد، بلکه قسمت‌های خالی در آن فراوان است که گاه به صورت غارهای نمایان درمی‌آید و گاه غارهای بزرگ و مخفی و از سویی منابع ذخیره آب‌ها است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۴۷)

در مواردی که سخن از قیامت است، همانند قرآن، تصاویر کوه‌هایی از جا کنده و متلاشی شده، مقابل دیدگان خواننده قرار می‌گیرد. (ر.ک: خطبه ۱۰۹)

چهار. ابرها در دو تصویر زیبا

در کلمات امام علی علیه السلام، توده‌های عظیم ابر گاه در نقش شترانی سنگین‌بار مشاهده می‌شود که بر اثر سنگینی آب‌های فراوانی که بر دوش می‌کشند، سینه بر زمین می‌نهند و گاه آنها در نقش شتران آبستنی دیده می‌شود که به‌هنگام نزول باران‌های سنگین، بار خود را بر زمین می‌نهند، همان باری که منبع برکات و سرچشمه حیات به‌شمار می‌آید.

این دو تصویر زیبا در کنار هم، تشکیل تابلویی بدیع را داده‌اند که بسیار چشم‌نواز است: «فَلَمَّا أَثَقَّتِ السَّحَابُ بَرَكِ بَوَائِيهَا وَبَعَاغَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبَاءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِرِ الْأَرْضِ الثَّبَاتِ وَمِنْ زُعْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابِ.» (خطبه ۹۱)؛ هنگامی که ابرها سینه بر زمین نهادند و آب‌های فراوان (و سنگینی) را که حمل می‌نمودند فرو گذاردند، خداوند به وسیله آن در زمین‌های خشک و بی‌گیاه، نباتات فراوانی رویانید و از دامنه کوه‌های خشک، سبزه بسیار خارج ساخت.»

عبارت «برک بوائیها» مستعار است از ثقل ابر از باران «و بعاع ما استقلت به» و منظور از آن باران بسیار و آب بی‌شمار است. (کاشانی، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۳۶)



در بیانی دیگر، امیرمؤمنان علیه السلام برای بیان و وصف یارانش چنین می‌فرماید: «ولا نسيل حتى نظر» (خطبه / ۹) در این بیان «باران» استعاره مصرحه از «حق» است. امیرمؤمنان علیه السلام از جهتی خود و یارانش را به ابر پر باران و از جهت دیگر عمل خود و یارانش را که حق است به باران تصویر کرده است؛ زیرا که امام علیه السلام دارای مقام مقدس ولایت کبری است و ولایت، برترین رحمت و نعمت الهی است که تمام موجودات را در بر می‌گیرد؛ از این رو حُسن تعبیری به کار برده و فیض ولایت که اعظم فیوضات و برترین رحمت‌ها است را به باران تصویر نموده است. (چمن خواه ۱۳۸۴: ۱۱۰)

این عبارت همچنین نوعی استعاره تمثیلیه به‌شمار می‌رود و به‌همین سبب معنای دیگری نیز از آن به‌دست می‌آید و آن اینکه مراد از این استعاره تمثیلیه آن است که «لاف بیهوده نمی‌زنیم» و به آنچه می‌گوییم جامه عمل می‌پوشانیم.

پنج. تصاویری زنده از امواج آب

موج‌های پرتلاطم و پرخروش دریا، گاه در تصاویر نهج‌البلاغه در نقش حیوان نر و هیجان‌زده‌ای که به‌سمت حیوان ماده می‌جهد به نمایش گذاشته شده است: «كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرٍ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْجَلَةٍ» زمین را بر روی موج‌های پرهیجان و لجه دریا‌های سرشار، مانند حیوان نر و هیجان‌زده‌ای که بر حیوان ماده می‌جهد، قرار داد. (خطبه ۹۱)

واژه «مستفحله» به‌معنای هیجان حیوان نر به‌سمت حیوان ماده است (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲ / ۷۶۸) و گاه برای حرکت‌های بی‌نظم و ترتیب و اضطراب‌آمیز به‌کار می‌رود، در اینجا در نقش اسبی چموش و سرکش که قابل کنترل نیست و اختیار از کف سواره خود گرفته، به نمایش درآمده است «اسْتَفْخَضَ جِمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمَلِهَا». (خطبه ۹۱) واژه «جماح» در اصل به‌معنای سرکشی کردن اسب است. (زمخسری، ۱۹۷۹: ۹۸)

گاه از جنبه طغیان و سرکشی، در نقش انسانی متکبر و گردنکش که حرکات و رفتارش بیان‌کننده تکبر و غرور او است، ترسیم گردیده است: «وَسَكَتِ الْأَرْضِ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيَّارِهِ وَرَدَّتْ مِنْ نَحْوَةِ بَأْوِهِ وَاعْتَلَّأَتْهُ وَشُمُوخِ أَنْفِهِ وَسُمُو غُلُوقِ أَيْهِ» (خطبه ۹۱) زمین بساط خود را روی

امواج آن گسترانید و دریا باد نخوت و غرور و بلندپروازی را از دماغش بیرون کرد و آب پس از آن همه جوش و خروش و درهم غلطیدن‌ها فرو نشست.»

در نقش انسانی حریص و شکمباره که درون خود را از طعام فراوان انباشته است، به نمایش گذاشته شده است: «كظّة جريته» (خطبه ۹۱) در این عبارت واژه «كظّه» به معنای پرشدن شکم از طعام است به حدی که تنفس مشکل شود. (زیبیدی، ۱۴۱۴؛ ۱۰ / ۴۸۷؛ هاشمی خویی، ۱۳۵۸: ۲ / ۵)

شش. شگفتی‌های خلقت طاووس در تصاویری رنگارنگ

در یکی از تابلوهای نهج البلاغه، ترسیم‌ها و توصیف‌های دقیقی آمده است که امام علی علیه السلام درباره خلقت خارق‌العاده طاووس بیان نموده است. طاووس پرنده‌ای که از جنبه زیبایی ضرب‌المثل است و خلقت آن از جمال و جلال نقاش زبردستی پرده برمی‌دارد که نقش و رنگ‌های بدیع و خیره‌کننده را برای این موجود طراحی نموده است.

در ادامه به برخی از تابلوهای به نمایش گذاشته شده از شگفتی‌های این پرنده - در نهج البلاغه - پرداخته می‌شود:

حضرت علی علیه السلام نخست به خلقت عجیب این پرنده اشاره می‌کند: «وَمِنْ أَعْجَبِهَا خُلُقًا الطَّوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ...». (خطبه ۱۶۵)



سپس درباره دُم زیبای این حیوان، سخن می‌گوید. لازم به ذکر است که در مورد دُم زیبای این حیوان، چندین توصیف در نهج البلاغه صورت گرفته است که برخی از آنها از این قرار است: «ذَنْبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ» (خطبه ۱۶۵)؛ با دُمی که دامنه آن را گسترده و بر زمین کشیده می‌شود. در این تعبیر، نخست از دامنه کشیده آن که به هنگام راه رفتن بر زمین کشیده می‌شود، یاد شده، صحنه‌ای که یادآور عروسی زیبا است که با لباس فاخر خود، با دامنه‌ای بلند که بر زمین کشیده می‌شود، خودنمایی می‌کند.

به‌طور کلی چنان که شارحان نهج البلاغه ذکر کرده‌اند، واژه «مسحب» به معنای کشیدن روی زمین است. (هاشمی خویی، ۱۳۵۸: ۱۰ / ۳۱۴)



در تصویری دیگر، امام علی علیه السلام از دُمِ طاووس به‌عنوان چتری بسیار زیبا یاد نموده است: «إِذَا دَرَجَ إِلَيَّ الْأَثْيُ نَشَرَهُ مِنْ طَيْبِهِ وَ سَمَّا بِهِ مُطَلًّا عَلَيَّ رَأْسِهِ (خطبه ۱۶۵)؛ هنگامی که طاووس به‌سوی جفت خود حرکت می‌کند، دم خود را می‌گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می‌سازد».

در ادامه، آن را به بادبان کشتی تشبیه نموده که ناخدا آن را برافراشته است: «كَأَنَّهُ قُلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ تُوتِيَّه» گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است. (مغنیه، ۱۳۵۸: ۲ / ۴۷۱)

در این عبارت «قلع» به‌معنای بادبان کشتی است. (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۲ / ۹۴۰؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۶۵) واژه «داری» منسوب به «دارین» است که شهری کنار دریا در بحرین است، کشتی‌های بادبانی که عطریات را از هند می‌آورند (جوهری، ۱۳۷۲: ۲ / ۶۶۰) در اسکله این شهر پهلو می‌گیرند (ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۲ / ۵۰۴)، از این‌رو بادبان‌های این شهر معروف است. (کاشانی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۸۶) در این شهر بازاری برای عطریات وجود داشت و به‌همین جهت به شهر عطر معروف است. (ابن‌سیده، ۴۲۱: ۹ / ۳۴۲) «عنجه» یعنی آن را برگرداند. (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱ / ۴۸۵؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۱ / ۲۶۳) چنان‌که گفته می‌شود «عنجت التاقه کنصرت اعنجه عنجا» این جمله را موقعی می‌گویند که مهار شتر را بکشند و برگردانند. (ابوعبید، ۱۹۹۰: ۱ / ۳۶۶) کلمه «نوتی» به‌معنای کشتیبان و ملاح است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۲ / ۱۰۱؛ جوهری، ۱۳۷۲: ۱ / ۲۶۹)

به‌طور کلی معنای سخن امیرمؤمنان علیه السلام چنین می‌شود: در این موقع دم طاووس، به بادبان کشتی شهر دارین می‌ماند که ناخدایش هر لحظه آن را به‌سویی می‌چرخاند. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۳ / ۵۵۹) گویی طاووس با بال‌های زیبای خود به دیگران فخر می‌فروشد. (بیضون، ۱۴۲۵: ۷۸)

همچنین در تصاویری بدیع، بال و پر طاووس به زیبایی تمام توصیف گردیده که هریک از صحنه‌های آن، در حقیقت از تابلوهای بی‌نظیر و شاهکارهای هنری به‌شمار می‌آید. در تصویری زیبا، پروبال طاووس چنین توصیف شده است: «لَمَّا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ

مُطَاعَمَةَ الْعُرَابِ تَخَالُ قَصَبَهُ مَدَارِي مِنْ فِضَّةٍ وَ مَا أُثْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ وَ شُمُوسِهِ خَالِصَ الْعُقْيَانِ وَ فَلَذَ الزَّبْرَجَدِ (خطبه ۱۶۵)؛ هرگاه به بال و پر او بنگری گمان می‌کنی که نی‌های وسط پرهای او، همچون شانه‌هایی است که از نقره ساخته شده و آنچه بر آن از حلقه‌ها و هاله‌های عجیب خورشید مانند روئیده، طلای خالص و قطعات زبرجد است.»

طاووس رنگ‌آمیزی فوق‌العاده زیبایی دارد و انواع رنگ‌ها در این پرنده دیده می‌شود اما از این رنگها دو رنگ بیشتر جلب توجه می‌کند: رنگ زرد که همچون طلای خالص می‌درخشد، رنگ سبز که در زینت آلات و تاج پادشاهان به کار می‌رفته است و تکیه کردن امام علیه السلام روی این دو رنگ مخصوص که بر سایر رنگ‌های بال طاووس غلبه دارد و زیبایی فوق‌العاده‌ای به آن می‌بخشد، به دلیل همین معنا است؛ جالب اینکه تمام ریشه‌های زیبایی پر او بر «نی» سفید رنگی روئیده که امام علیه السلام آن را به نقره تشبیه کرده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۳۷۷)

در صحنه‌ای دیگر، بال‌های طاووس به گل‌های رنگارنگ و متنوع بهاری تشبیه گردیده است: «فَإِنْ شَبَّهْتُهُ بِمَا أَثْبَتَتِ الْأَرْضُ قُلْتُ جَنِيُّ جَنِيٍّ مِنْ زَهْرَةٍ كُلِّ رَبِيعٍ؛ (خطبه ۱۶۵) هرگاه بخواهی آن را به آنچه زمین رویانده، گویی گل‌های بهاره است.»

در عبارتی دیگر بال‌های زیبای طاووس به لباس‌هایی گران‌قیمت و پرزرق و برق یا پرده‌های رنگارنگ با رنگ‌ها و طرح‌هایی زیبا تشبیه شده است: «وَإِنْ ضَاهَيْتُهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشِيِّ الْحُلَلِ أَوْ كَمُونِيٍّ عَصَبِ الْيَمَنِ (خطبه ۱۶۵)؛ هرگاه بخواهی آن را به لباس‌ها و پرده‌های رنگارنگ تشبیه کنی، همچون پارچه‌های زیبای پرنقش و نگار با پرده‌های رنگارنگ یمنی است.»

در تابلویی دیگر، بال طاووس به صورت تاج‌هایی که آن را با انواع نگین‌ها آراسته‌اند، ترسیم شده است: «وَإِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصِ ذَاتِ الْأَوَانِ قَدْ نَطَّقَتْ بِاللُّجَيْنِ الْمَكَلَّلِ (خطبه ۱۶۵)؛ و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین‌های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات زینت یافته، در تاجی قرار گرفته است.» در این عبارت واژه «فصوص» جمع «فص» به معنای نگین است. (زمخشری، ۱۹۷۹: ۴۷۵) واژه «لجین» به معنای نقره است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۶ / ۱۲۵)

نکته قابل توجه اینکه «مکمل» به معنای تاج‌دار از ماده «اکلیل» به معنای تاج گرفته شده است و گاه بر چیزی که به جواهرات تزیین شده، نیز اطلاق می‌گردد. (صاحب، ۱۴۱۴: ۷ / ۴۸)

در این عبارت حضرت می‌فرماید: نی‌هایی که در وسط بال‌های طاووس قرار دارد کاملاً سفید و همچون نقره است و پرهایی که در دو طرف آن روییده است؛ گویی جواهراتی است که بر آن نصب گردیده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۳۷۸)

چنان که مشاهده می‌شود امام علیه السلام برای مجسم ساختن زیبایی پره‌های طاووس از انواع تشبیه‌ها استفاده کرده و در نهایت توانایی از فصاحت و بلاغت بهره جسته است.

همچنین سایر اعضا و جوارح این حیوان خوش خدّ و خال، در قالب تصاویر و توصیف‌های دقیق دیگری، به شیوه‌ای اعجاب‌انگیز به نمایش گذاشته شده است. امام علیه السلام با فصاحت و بلاغت فوق‌العاده‌ای به ذکر چند ویژگی دیگر در طاووس می‌پردازد:

در صحنه نخست، یال و کاکل این حیوان که همچون تاجی بر سرش خودنمایی می‌کند، این‌گونه توصیف شده است: «وَلَهُ فِي مَوْضِعِ الْعُرْفِ قُنْزَعَةٌ حَضْرَاءُ مُوشَاةٌ (خطبه ۱۶۵)؛ او در محل یال خود، کاکلی دارد سبزرنگ و پرنقش و نگار.»

کلمه «قُنْزَعَةٌ» به معنای کاکل است. (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۲ / ۸۱۵) و واژه «مُوشَاةٌ» به معنای پرنقش و نگار است. (صاحب، ۱۴۱۴: ۳ / ۴۷۰)

yal حیوان که عرب به آن «عُرْف» می‌گوید، موهای بلندی است که از بالای شانه و پشت گردن تا پشت سر ادامه دارد و به میان دو گوش منتهی می‌شود و به صورت کاکل و تاجی درمی‌آید و با توجه به اینکه این یال و کاکل در طاووس سبز براق و پرنقش و نگار است، زیبایی خیره‌کننده‌ای به او می‌بخشد و انسان را به یاد خالق این همه زیبایی و جمال می‌اندازد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۳۸۲)

در صحنه‌ای دیگر، گردن او به زیبایی به تصویر کشیده شده است: «وَمَخْرَجُ عُنُقِهِ كَالْإِبْرِيْقِ (خطبه ۱۶۴)؛ و انتهای گردنش همچون ابریقی نفیس و نگارین است.» «ابریق» که بنا بر نظر برخی از لغویان (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ۳ / ۱۶۹۱) از واژه «ابریز» فارسی گرفته شده و به معنای آفتابه مخصوصی است که برای شستن دست قبل و بعد از غذا در مهمانی‌ها استفاده

می شده است. (أزهري، ١٤٢١: ٩ / ١١٦)

سینه‌اش چنین زیبا توصیف شده است: «وَمَعْرُزَهَا إِلَيَّ حَيْثُ بَطْنُهُ كَصَبْغِ الْوَسْمَةِ الْبِمَانِيَّةِ أَوْ كَحَرِيرَةٍ مُلْبَسَةٍ مِرْآةَ ذَاتِ صِقَالٍ (خطبه ١٦٥)؛ از گلوگاه تا روی شکمش، به رنگ و سمه یمانی (سبز پررنگ مایل به سیاهی) است و یا همچون حریری است که به تن کرده و مانند آینه صیقلی شده می‌درخشد.»

رنگ شاداب اطراف سر و گردن او، به این شیوه بدیع ترسیم شده، گویی بر اطراف گردنش معجری (روسری) است سیاه رنگ که به خود پیچیده، اما از کثرت شادابی و درخشندگی، به نظر می‌رسد که رنگ سبز پرتراوتی با آن آمیخته شده است: «وَكَاثَهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِيعَرٍ أَسْحَمٍ». (خطبه ١٦٥)

در این تعبیری که حضرت در توصیف و برای به تصویر کشیدن طاووس به کار می‌برد؛ حتی از توصیف خط باریک کنار گوش طاووس هم صرف نظر نشده است: «وَمَعَ فَتَقَّ سَمْعِهِ حَطُّ كَمُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ فِي لَوْنِ الْأَقْحَوَانِ الْأَبْيَضِ يَقَقُّ فَهُوَ بَسِيَّاضِهِ فِي سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ (خطبه ١٦٥)؛ و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی، همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده‌اش در میان آن سیاهی، تالالو خاصی دارد.

در ادامه حضرت، رنگ‌های شاد و فرحبخش این پرنده که از نظر شفافیت و درخشندگی در نهایت درجه قرار دارد را، چنین توصیف کرده است: «وَقَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ وَعَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَبَرِيقِهِ وَبَصِيصِ دِيْبَاجِهِ وَرَوْتِقِهِ فَهُوَ كَالْأَزَاهِرِ الْمُبْتُوتَةِ لَمْ تُرْبِهَا أَمْطَارُ رَيْبِعٍ وَلَا شُمُوسٌ قَيْظٍ؛ (خطبه ١٦٥) کمتر رنگی (در جهان) یافت می‌شود که طاووس از آن بهره نگرفته باشد، با این فرق که شفافیت و درخشندگی و تالالو حریر مانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ‌ها برتری دارد، و (در واقع) همانند شکوفه‌های زیبای پراکنده تمام گل‌ها است. با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان.»

دقت در این ویژگی‌های طاووس از یک سو عظمت و قدرت خیره‌کننده نقاش چیره‌دستی را نشان می‌دهد که این همه زیبایی و شادابی و طراوت را یک‌جا در یک موجود جمع کرده است و از سوی دیگر به عظمت این معلم توحید و دقت بی‌نظیر او در تشریح شگفتی‌ها و



زیبایی‌های جهان آفرینش و راهنمایی خلق، آفرین می‌گوید و به یقین هیچ کس تاکنون در وصف زیبایی‌های طاووس این چنین سخن نگفته است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۳۸۴)

هفت. تصاویری از خلقت شگفت خفاش

یکی از موجودات جهان هستی، که می‌توان گفت از خلقتی استثنایی، شگفت‌انگیز و منحصر به فرد برخوردار است، خفاش یا شب‌پره است. امام علیه السلام در توصیف‌های دقیقی که از این موجود به عمل آورده، به دو جنبه شگفت‌آور آن تکیه نموده است؛ یکی چشم‌ها و دیگری بال‌ها.

در تصویر نخست، چشم‌های این موجود و واکنش آن نسبت به خورشید و ظلمت شب مورد توصیف قرار گرفته است: «الَّتِي يَبْضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَيَسْطُهَا الظُّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ» (خطبه ۱۵۵)؛ موجوداتی که روشنایی روز، با آنکه همه چیز را می‌گشاید چشمان آنها را می‌بندد و تاریکی که همه موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آنها را باز و گسترده می‌سازد. در ادامه می‌فرماید: «وَكَيْفَ عَشِيَتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا وَتَتَّصِلُ بِعِلَاقِيَةِ بُرْهَانَ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا وَرَدَّعَهَا بِتَلَالُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبْحَاتِ إِشْرَاقِهَا وَ أَكْنَهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ انْتِاقِهَا» (خطبه ۱۵۵)؛ و چگونه چشمان خفاش‌ها آن قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره‌گیرد؟ و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد. آری! درخشش شعاع آفتاب آنها را از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است.

واژه «عشت» از ماده «عشو» (بر وزن مشق) به معنای تاریکی گرفته شده است، اشاره به اینکه چشمان خفاش‌ها از دیدن نور آفتاب، تاریک و ناتوان می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۱۸۸)

کلمه «سُبْحَات» جمع «سبحة» (بر وزن لقمه) به معنای نور و گاه به معنای عظمت می‌آید. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۷۳)

کلمه «اَکْنَهَا» از ماده «کن» بر وزن (جن) در اصل به معنای ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ یا مستور می‌دارند، سپس به تمام وسایلی که سبب مستور شدن است، اطلاق شده است. (ابن درید، ۱۹۸۸: ۱ / ۱۶۶)



واژه «مکامن» جمع «مکمن» از ماده «کمون» به معنای مخفی شدن گرفته شده و «مکمن» به معنای جایگاهی است که در آن کسی یا چیزی مخفی می‌شود. (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۸ / ۴۸۳)

کلمه «بلج» جمع «بلجة» به معنای اولین روشنی است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۶ / ۱۳۳) «بلج الصبح»؛ یعنی بامداد روشن شد. (پهلوان، ۱۳۸۷: ۶۴) و با توجه به معنای «اتلاق» که از معنای برق گرفته شده (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵ / ۲۱۴) عبارت «بلج الاتلاق» به معنای نخستین نور و درخشش آفتاب است.

نکته قابل ملاحظه آن است که امام علیه السلام در تأثیر منفی نور آفتاب بر خفاش‌ها به سه نکته مهم در سه جمله اشاره نموده است: گاه می‌فرماید: نور آفتاب به آنها اجازه نمی‌دهد راه‌های خود را پیدا کنند، گاه می‌فرماید: اشعه خورشید مانع از آن می‌شود که مقاصدشان را در این راه‌ها پیدا کنند و گاه می‌گوید: اگر آنها در مسیر باشند، ناگهان آفتاب طلوع کند و آنها را از ادامه سیر باز دارد و زمین‌گیر شوند. در نتیجه چاره‌ای جز این ندارند که در لانه‌های تاریک پنهان شوند تا از درخشش آفتاب در امان مانند. به این ترتیب، آن نور و روشنی آفتاب عالم‌تاب که به همه موجودات زنده کمک می‌کند تا راه خود را پیدا کنند و ادامه مسیر دهند و به مقاصد خود برسند، برای این موجود استثنایی؛ یعنی «خفاش» در تمام این آثار جنبه منفی دارد و به عکس ظلمت و تاریکی که همه زندگان را خانه‌نشین می‌کند، این پرنده استثنایی را به جولان و حرکت باز می‌دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۱۱۸)

امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: پس خفاش در روز پلک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها اندازد و شب را چونان چراغی برمی‌گزیند. آنگاه که خورشید پرده از رخ بیفکند و سپیده صبحگاهان بدمد و لانه تنگ سوسمارها از روشنی آن روشن گردد، شب‌پره پلک‌ها را برهم نهد و بر آنچه در تاریکی شب به دست آورده، قناعت کند: «فَهِیَ مُسَدَّکَ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَيَّ حِدَاقِهَا وَ جَاعِلَةَ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي التَّمَاسِ أُرْزَاقِهَا فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِعَسَقِ دُجَّتِهِ فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَيَّ الضُّبَابِ فِي وَجَارِهَا أَطْبَقَتْ الْأَجْفَانَ عَلَيَّ مَا قَبِيهَا وَ تَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظَلَمِ لَيَالِيهَا...».

در تصویری امام علیه السلام خورشید را در دل شب، به زنی تشبیه کرده که مقنعه و نقاب بر سر و صورت افکنده و به هنگام طلوع، نقاب را کنار می‌زند و مقنعه را از سر بر می‌گیرد و نور این مادر مهربان بر سراسر زمین که گهواره فرزندان او است، می‌تابد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۱۲۰)

در تصویر دیگر، بال‌های عجیب این حیوان که او را از سایر پرندگان متمایز نموده است، مورد تشریح قرار گرفته است:

بال‌هایی از گوش برای پرواز آنها آفرید، تا به هنگام نیاز به پرواز از آن استفاده کنند. این بال‌ها چونان لاله‌های گوش‌اند، بی‌پر و رگ‌های اصلی، اما جای رگ‌ها و نشانه‌های آن را به‌خوبی مشاهده خواهی کرد.

برای شب‌پره‌ها دو بال قرار داد نه آن قدر نازک که در هم بشکنند و نه چندان محکم که سنگینی کند: «وَجَعَلَ لَهَا أُجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ كَأَنَّهَا شَطَايَا الْأَذَانِ غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَامًا لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقًا فَيَنْشَقُّا وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَتَّقُلَا». (خطبه ۱۵۵)

نکته قابل توجه آن است که خفاش‌ها خلقتی عجیب دارند. بال‌های تمام پرندگان از پر تشکیل شده و در وسط آن چیزی شبیه به نی وجود دارد و به علت سبک بودن، آنها به آسانی می‌توانند پرواز کنند، اما «خفاش» که از پرندگان «سریع‌السير» است، جنبه کاملاً استثنایی دارد، بال‌هایش پرده‌ای از گوشت است که در وسط آن استخوان‌های باریک غضروف‌مانندی وجود دارد، این پرده در عین نازکی بسیار مقاوم است، هم سبک است و هم پر دوام؛ آن را دو بال است نه چندان نازک که بشکنند و نه چندان ضخیم که سنگینی کنند (بحرانی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۶۳) شبیه لاله گوش آدمی، اگر در برابر نور آفتاب یا چراغ به آن نگاه شود شبکه پیچیده‌ای از رگ‌های پر خون می‌شود که از آن تغذیه می‌کند و این رگ‌ها هنگام پرواز بسیار فعال می‌شوند تا مواد غذایی لازم را به بال‌ها برای حرکت سریع برسانند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶ / ۱۲۲)

در نهایت، نحوه بچه‌داری عجیب چنین پرنده‌ای که همانند سایر پرندگان می‌بایست تخم می‌گذاشت و جوجه‌هایش را در لانه مورد مراقبت قرار می‌داد، این چنین به نمایش گذاشته

شده است: «تَطِيرُ وَ وَكُدَهَا لَاصِقٌ بِهَا لَاجِئٌ إِلَيْهَا يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ وَ يَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَائُهُ وَ يَحْمِلُهُ لِلتُّهُوضِ جَنَاحُهُ وَ يَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ فَسُبْحَانَ الْبَارِي لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيَّ غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ» (خطبه ۱۵۵) خفاش پرواز می‌کنند درحالی که فرزندانشان به آنها چسبیده و به مادر پناه برده‌اند، اگر فرود آیند با مادر فرود می‌آیند و اگر بالا روند با مادر اوج می‌گیرند. از مادرانشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندام جوجه نیرومند و بال‌ها قدرت پرواز کردن پیدا کند و بداند راه زندگی کردن کدام است؟ و مصالح خویش را بشناسد.

نتیجه

کلام امام علی علیه السلام سرشار از تصاویر ادبی زنده و پویا است که فضایی با قابلیت درک حسی را برای مخاطبان ایجاد کرده است. حضرت با استفاده به‌جا از تشبیه‌های حسی و استعاره‌های قوی به‌گونه‌ای فضا را نقاشی کرده که خواننده تابلویی پر از نقش و نگار را مقابل خود می‌بیند. امام علی علیه السلام در سخنان بلیغ خود، برای بیان موضوع‌های گوناگون از زبان تصویر استفاده کرده و بدین وسیله چشم‌اندازهای بدیع جهان هستی را در قالب تصویری زنده و پویا مقابل دیدگان خوانندگان خود قرار داده است. از جمله تصاویر فرمایش‌های امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می‌توان به تصاویری از زمین، کوه‌ها، آسمان، ابرها و امواج دریاها و برخی از حیوان‌ها مانند همچون طاووس و خفاش اشاره کرد. همه این تصاویر در راستای معرفی خالق بزرگ و حکیم است.



منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ۱۳۷۸، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران.

- آملی، عزالدین جعفر بن شمس‌الدین، ۱۳۵۵، شرح و ترجمه نهج البلاغه، مشهد، بنیاد

پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.



- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۳۳۷، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸ م، جمهرة اللغة، بیروت، دار العلم للملایین.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ ق، المحکم و المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دارصادر.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۷۵، شرح نهج البلاغه، ترجمه جمعی از مترجمان مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابو عبید، قاسم بن سلام، ۱۹۹۰ م، غریب المصنف، تونس، المؤسسة الوطنية للترجمة و التحقیق و الدراسات.
- ازهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ ق، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیضون، لیب، ۱۴۲۵ ق، الاعجاز العلمی عند الامام علی علیه السلام، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- پهلوان، منصور، ۱۳۸۷، النهایة فی غریب نهج البلاغه، تهران، نبأ.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، بیروت، دار العلم للملایین.
- چمن خواه، عبدالرسول، ۱۳۸۴، صور خیال در نهج البلاغه و تجلی آن در ادب فارسی، شیراز، نوید.
- راغب، عبدالسلام احمد، ۱۴۲۲ ق، وظیفه الصورة الفنية فی القرآن، حلب، فصلت.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۹۷۹ م، اساس البلاغة، بیروت، دار صادر.
- صاحب، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ ق، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب.
- عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، ۱۴۱۳ ق، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ق، الفروق فی اللغة، بیروت، دار الآفاق الجدیة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ ق، قاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیة.

- سید قطب، ۱۴۱۵ ق، *التصویر الفنی فی القرآن*، بیروت، دارالشروق.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۷۸، *تنبيه الغافلین و تذکرة العارفين*، تهران، پیام حق.
- مدنی، سید علی خان، ۱۳۸۴، *الطراز الاول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعمول*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

- معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۵ ق، *التمهید*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۳۵۸، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت، دار العلم للملایین.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۸، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- _____، ۱۳۸۵، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه الاسلامیه.
- یاسوف، احمد، ۲۰۰۶ م، *الصورة الفنیة فی الحدیث النبوی الشریف*، دمشق، دار المکتبی.

(ب) مقاله ها

- جعفری، سید محمدهدی، ۱۳۸۱، «تصویر آفرینی در نهج البلاغه»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، شماره ۳۴، ص ۷۳ - ۶۵، شیراز، دانشگاه شیراز.
- محمدقاسمی، حمید، ۱۳۸۹، «شیوه های امیر بیان در خلق تصاویر زنده و بدیع»، *پژوهش های نهج البلاغه*، شماره ۲۸ - ۲۷، ص ۲۰۴ - ۱۸۵، تهران، بنیاد نهج البلاغه.

گونه‌شناسی پاسخ‌ها و اجابت درخواست‌ها در نهج البلاغه

محسن قاسم‌پور* / سید محمدحسن لواسانی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۹

چکیده

عقل و تفکر وجه بارز امتیاز انسان است. گوهر عقل با پرسش‌گری بارور می‌شود. از این رو در آموزه‌های اسلامی در روند معرفت‌افزایی انسان، روحیه کنجکاوی و پرسش‌گری او مورد تشویق قرار گرفته است. مفهوم عباراتی نظیر: «سل تفقها و لا تسال تعنتا» و «سلونی قبل ان تفقدونی» در نهج البلاغه، از یک سو بیانگر ضرورت پرسش‌گری در کنار انگیزه سؤال وی است و از سوی دیگر پاسخ‌گویی شایسته به پرسش‌ها را مورد تأکید قرار داده است. این پژوهش، نحوه و گونه‌های پاسخ امام علیه السلام را معطوف به ارتقاء جایگاه انسانی و در راستای تربیت وی برای نیل به مراتب کمال می‌داند و در یک نگاه کلی مواجهه امام علیه السلام را در چنین مواردی، پاسخ به حس کنجکاوی برخاسته از فطرت آدمی پرسش‌گران و به رسمیت شناختن خصوصیت حق‌طلبی آدمیان می‌داند. در نظر داشتن مؤلفه‌هایی نظیر ویژگی‌های شخصیتی پرسش‌گر و فضای پرسش و باورهای حاکم بر آن و موضوع مورد سؤال، امام علیه السلام را بر آن داشته تا گاهی به سوال‌ها، پاسخی شفاف بدهد و زمانی بنا به مصالحی از پاسخ‌گویی امتناع ورزد، همان‌گونه که گاهی پاسخ‌ها اجمالی و زمانی تفصیلی و همراه با تحلیل، اقتناع و اتمام حجت و روشن‌گری است.

واژگان کلیدی

پرسش‌گری، شیوه پاسخ‌دهی، تعاملات پاسخ‌گویانه.

طرح مسئله

یکی از نیازهای اولیه بشر ارتباط و تعامل گسترده او با افراد دیگر نوع خود است؛ زیرا انسان موجودی دارای سرشت اجتماعی و مدنی است. بر پایه نگاه دینی این ارتباط مبتنی بر چارچوب خاصی است، که مستلزم الگوگیری از پیشوایان دینی است. نوع تعاملات امام علی علیه السلام بر پایه مبانی نظری دقیق و مؤلفه‌های رفتاری ویژه‌ای استوار بوده است. بخشی از این تعاملات معطوف به پرسش‌های دیگران و به اصطلاح پاسخ‌گویانه است که به فراخور هر مورد، شیوه‌ای خاص هم در نوع پاسخ‌ها به کار رفته است. در یک نگاه کلی می‌توان گفت پرسش و پاسخ نوعی تعامل دوگانه بین دو انسان به‌شمار می‌آید. نفس وجود پرسش ناشی از حس کنجکاوی آدمی است و این ویژگی را خدا در وجود آدمی به ودیعه نهاده است. پرسش‌گر به دنبال پاسخ سؤال خود است و این ارتباط دوگانه پرسش - پاسخ همواره در تمامی جوامع انسانی امری نیکو و به رسمیت شناخته شده است. در این راستا کتاب *نهج البلاغه* حاوی بخش مهمی از سخنان حضرت امیر علیه السلام بوده و دربردارنده گونه‌هایی از تعاملات ایشان با دیگران است.

نهج البلاغه کم‌وبیش، در پیوند با دانش‌هایی مانند جامعه‌شناسی، حقوق، مدیریت و اقتصاد، مورد بررسی قرار گرفته است؛ از سوی دیگر و در عرصه تعاملات انسانی و روان‌شناختی نیز مضامین این کتاب مورد اهتمام دانشوران قرار گرفته، و در این زمینه نظریاتی همچون نظریه تحلیل رفتار متقابل (T.A.) اریک برن در سال ۱۹۵۰ میلادی مطرح گردیده است، که براساس آن می‌توان گفت برخی از این نظریات در حل مشکلات احساسی و رفتاری کارگشا بوده است.

با توجه به جایگاه پرسش در معرفت دینی و فراز و فرود آن در *نهج البلاغه*، این موضوع که امیرمؤمنان علی علیه السلام به مثابه رهبری دینی که زمانی رسالت زمامداری مسلمانان را برعهده داشته، چه مواجهه‌ای با پرسش داشته است؟ جای بررسی و تحقیق دارد. کوشش می‌شود در این مقاله چگونگی این پاسخ‌ها و مؤلفه‌های تأثیرگذار در آن مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

الف) استقبال یا عدم استقبال از پرسش

در نگاه نخست ابتدا باید معلوم گردد که آیا امام علیه السلام در رویارویی با پرسش از آن استقبال کرده یا نه؟ به عبارت دیگر یکی از نکات مهم در تعاملات پاسخ‌گویانه حضرت علی علیه السلام بررسی شیوه برخورد اولیه ایشان با پرسش است. این بررسی با توجه به جایگاه پرسش در آموزه‌های قرآن و حدیث و اندیشه دینی دارای اهمیت است؛ زیرا پرسش ویژگی انسان اندیشه‌ورز است و انتخاب یک باور و آیین نتیجه بررسی و تحقیق است که پیوند وثیق آن با پرسش غیرقابل انکار است. در عین حال مواردی در نهج البلاغه یافت می‌شود که حضرت امیر علیه السلام از پاسخ به پرسش رویگردانی کرده است. این موضوع در دو محور ذیل پی گرفته می‌شود.

یک. استقبال از پرسش

یکی از موضوع‌هایی که بارها در زندگی امام علی علیه السلام مطرح شده و سید رضی دست‌کم دو مورد از آن را آورده، موضوع خلافت و زمامداری امام علیه السلام است، این موضوع خطیر که در فضای خاص پس از خلفا طرح گردیده، با استقبال حضرت و پاسخ‌گویی ظرافت‌گونه و البته همراه با بیان حقایق توسط ایشان روبه‌رو شده است.

مشروح‌ترین سخنان امام علیه السلام در این باره در نهج البلاغه، در خطبه «شقشقیه» به چشم می‌خورد. بر پایه سخن برخی شارحان نهج البلاغه (هاشمی خویی، بی‌تا: ۲ / ۳۲) ابن عباس می‌گوید: روزی از مسئله خلافت نزد حضرت پرسش کردم، ایشان نیز در جواب با استقبال از این پرسش ضمنی به تفصیل به نقد عملکرد خلفا پرداخت. (خطبه ۳)

استقبال از پرسش یک‌بار هم در کشاکش جنگ صفین مطرح شده است، امام علیه السلام در پاسخ با استقبال از این پرسش، در ابتدا با خطاب کردن وی به‌عنوان برادر بنی اسدی، به‌نوعی وی را مورد نوازش و احترام قرار داده و در واقع بر کرامتی که قرآن (اسراء / ۷۰) برای انسان‌ها قائل است، تأکید داشت، سپس تصریح می‌نماید که تو حق پرسیدن داری و در واقع این حق را برای هر فرد و شهروندی محفوظ می‌داند، این برداشت به روشنی از کلام حضرت به‌دست می‌آید؛ چراکه وی را برخوردار از دو حق جداگانه خویشاوندی و پرسشگری می‌داند.^۱

۱. ... وَلَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصَّهْرِ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ. (خطبه ۱۶۲)



دو. عدم استقبال از پرسش

با این حال در برخی موارد امیرمؤمنان علیه السلام از پرسش استقبال نکرده است، برای نمونه زمانی که سخنان انتقادی امام علیه السلام از خلفای پیشین قطع شد، ابن عباس خواستار استمرار سخنان ایشان شد که حضرت این درخواست را رد کرد؛ واکنشی که ناراحتی شدید ابن عباس را در پی داشته تا جایی که سوگند یاد می‌کند بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن این سخن این‌گونه اندوهناک نشدم که امام علیه السلام نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخنش ادامه دهد. (خطبه ۳)

نمونه‌ای دیگر، که البته گونه‌ای دیگر از عدم استقبال نسبت به پرسش است، رویگردانی اولیه حضرت از پاسخ و بیان جواب پس از اصرار سؤال‌کننده است، آنجا که یکی از صحابیان امام علیه السلام به نام همام، خواستار توصیف و معرفی پرهیزکاران می‌شود، به گونه‌ای که گویا آنان را با چشم خویش بنگرد. (خطبه ۱۹۳) امام علیه السلام در پاسخ درنگ کرده و به وی جوابی نداده، بلکه او را به ترس از خدا و نیکوکاری فرا می‌خواند. (همان)

چنین می‌نماید نفس پرسش‌گری و تأکید بر آن از آموزه‌های قرآن به‌شمار آمده و در موارد بسیاری این کتاب الهی مخاطبان خویش را به سؤال کردن از اهل دانش دعوت می‌نماید (نحل / ۴۳)، خود حضرت به مثابه حاکم جامعه اسلامی نیز رویکرد پاسخ‌گویانه را به‌عنوان اصل و اساس در تعاملات خویش با دیگران قرار داده و برای تک‌تک افراد، حق پرسیدن قائل بود، از این‌رو مخاطبان خود را به پرسش از هر مسئله‌ای فرا می‌خواند.^۱

اگر چنین است پس این امتناع و رویگردانی از پاسخ در برخی موارد به چه دلیل است؟ در پاسخ می‌توان گفت مواردی مانند عدم ظرفیت فضای جامعه برای بیان برخی حقایق، همچون درخواست ابن عباس، و فقدان همین ظرفیت برای شخص پرسش‌گر در موضوع مورد پرسش همچون خواسته همام، از زمره این موانع است؛ چراکه نادیده گرفتن این موانع احیاناً به سلب آرامش جامعه و سلب حیات فرد می‌انجامد که در مورد همام با اصرار وی محقق شد. (خطبه ۱۹۳)

۱. أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي. (خطبه ۱۸۹) و «سلوني عما شئتم». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۹۹)

ب) شفافیت یا عدم شفافیت در پاسخ‌گویی

افزون بر استقبال یا عدم استقبال از پرسش، مؤلفه دیگری در تعاملات امام علیه السلام با پرسش‌گران مطرح است که عبارت است از شفافیت در مقام پاسخ‌گویی، گاهی این نکته در پاسخ‌گویی حضرت مدنظر قرار گرفته و گاهی جواب ایشان در قالب کنایه مطرح شده، امری که به‌یقین برخاسته از اقتضاهای خاص حاکم بر فضای سؤال بوده است.

یک. شفافیت در مقام پاسخ‌گویی

از جمله مواردی که امام علیه السلام در مقام پاسخ‌گویی اصل شفافیت را مدنظر قرار داده، پاسخ به پرسش فردی در بحبوحه جنگ صفین است، آنگاه که آن شخص در مورد وضعیت پیش‌آمده در موضوع خلافت بعد از پیامبر از ایشان پرسید. یکی از عناصر مورد تأکید امام علیه السلام در پاسخ به وی صراحت در توصیف عملکرد خلفای پس از پیامبر است، ایشان با شمردن عملکرد خلفا به‌عنوان «خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدن»^۱ و «چسبیدن بخیلانه به کرسی خلافت»^۲ به‌صورت شفاف و روشن ارزیابی خویش در این زمینه را ابراز می‌دارد.

عرصه دیگری که امام علیه السلام آشکارا به پاسخ‌گویی پرداخته است، در واکنش به شایعات دخالت ایشان در قتل عثمان است، آن حضرت با بیان اینکه «چنانچه به کشتن او فرمان داده بودم، قاتل بودم و اگر از آن باز می‌داشتم، از یاوران او به‌شمار می‌آمدم»^۳ به‌گونه‌ای روشن خویشتن را از داشتن هرگونه نقشی در امریت و مانعیت از قتل او به دور می‌داند، با این حال برای ثبت در تاریخ و اطلاع آیندگان از واقعیت مسئله عثمان، ارزیابی خود را ارائه کرده، [و خطاب به افراد حاضر در قتل او] می‌فرماید: «عثمان بی‌مشورت دیگران به‌کار پرداخت و کارها را تباه کرد، شما هم بی‌تابی کردید و از حد گذرانیدید»^۴.

شاید بتوان گفت مهم‌ترین موردی که گمانه دخالت حضرت در قتل عثمان مطرح گردید

۱. أَمَا الْاِسْتِیْدَادُ عَلَيْنَا بِهِدَا الْمَقَامِ. (خطبه ۱۶۲)

۲. فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ. (همان)

۳. لَوْ أَمَرْتُ بِهِ ... (خطبه ۳۰)

۴. اسْتَأْتَرُ فَاسَاءَ ... (همان)



و در عین حال شفاف‌ترین پاسخ امام علیه السلام را به دنبال داشت، در نامه معاویه به حضرت به چشم می‌خورد که با ذکر خویشاوندی او با عثمان و مقایسه نقش و عملکرد خویش و معاویه در کشته شدن عثمان، به گونه‌ای شفاف به بیان حقیقت مطلب پرداخته،^۱ در پایان هم تصریح می‌نماید که بر عثمان به جهت بدعت‌هایش انتقاد می‌کردم و از این کرده خویش عذر خواه نیستم.^۲

دو. عدم شفافیت

چنان که آمد، در جریان پرسش آن فرد در بحبوحه جنگ صفین، امام علیه السلام در پاسخ برخی جنبه‌های مسئله همچون توصیف و تبیین عملکرد خلفا و ارزیابی کلی آن را - به صراحت بیان فرمود، اما برخی ابعاد دیگر، همچون موضع شخصی امام علیه السلام نسبت به این ظلم و جفا و گذشت یا عدم گذشت از آن را به صورتی غیر شفاف و غیر صریح بیان نمود، به این دلیل که امام علیه السلام با بیان اینکه انتظار قضاوت و داوری در محکمه الهی و در روز قیامت را می‌کشند،^۳ در قالب کنایه و غیرمستقیم از عدم گذشت از ظلم آنان و واگذاری آن به خدا خبر داده است. این نکته قابل تأکید است که در غالب مواردی که از خلفا سخن به میان آمده، همین روش و عدم صراحت را می‌توان در سخنان حضرت مشاهده کرد، از این‌رو زمانی که معاویه با توجه به فضای حاکم بر جامعه و اطلاع از دیدگاه واقعی حضرت نسبت به خلفا، درصدد برانگیختن توده مردم علیه امام علیه السلام بود، طی نامه‌ای از خلفا و عملکرد آنان نسبت به حضرت یاد کرد، اما امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ با توجه به همین فضا و بایسته‌های موجود به واکنش پرداخته و به‌طور غیرمستقیم و غیر شفاف و به گونه‌ای اسکاتی جواب او را دادند؛ از این‌رو در پاسخ به گمانه رشک و شورش بر خلفا، ضمن عدم ارائه جوابی روشن، صرفاً به این نکته بسنده نمود که بر فرض تحقق، جنایتی بر تو نرفته که عذرخواهی از تو باشد.^۴

۱. ثُمَّ ذَكَرْتَ ... (نامه ۲۸)

۲. وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَدِرَ ... (همان)

۳. وَالْحَكَمُ لِلَّهِ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةَ. (خطبه ۱۶۲)

۴. وَزَعَمْتُ أَلَيْ ... (نامه ۲۸)



در روزگار حضرت علی علیه السلام جو حاکم بر جامعه اسلامی و کوفه که مرکز خلافت حضرت است، به قدری پیچیده است (منقری، ۱۳۸۲: ۵۲۹ - ۵۲۸) که امام علیه السلام در برابر سخنان تحقیرگونه و البته مطابق با واقع معاویه، صلاح نمی‌داند که به ارزیابی واقعی و بیان صریح وقایع دوران خلفا و جنایت‌های آنان بر حضرتش بپردازد، امری که حاکی از شدت مظلومیت ایشان است، به همین جهت امام علیه السلام با یاد کردن از بخشی از نامه معاویه که «حضرت را چونان شتر مهار کرده به سوی بیعت می‌کشاندند»^۱ به واکنش پرداخته، واکنشی که نکته مهم آن رسوایی معاویه و عدم ارتباط به او و مظلومیت امام علیه السلام است^۲ و نسبت به انجام دهندگان این عمل به صورت غیرمستقیم و غیرشفاف موضع گرفته، صرفاً از بیان «مظلومیت حضرت»^۳ می‌توان ظالم بودن آنان را نتیجه گرفت.

حال چرا حضرت به این شیوه جواب داده است؟ این امر درک فضای حاکم بر دوران امام علیه السلام را می‌طلبد؛ زیرا مقبولیت و مشروعیت خلفای پیشین به خصوص خلیفه دوم در میان عموم مسلمانان حتی در مرکز خلافت امام علیه السلام به گونه‌ای است که سخنان و رفتار او همچون حجتی الهی قلمداد می‌شود که امام علیه السلام بایستی بر طبق آنها رفتار نماید! آنچنان که در ماجرای بازداشتن امام علیه السلام از نماز تراویح و اعتراض کوفیان مبنی بر پیمان شدن سنت عمر (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۳ / ۸ - ۶۲؛ معتزلی، ۱۹۵۹: ۱۲ / ۲۸۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۱ / ۸ - ۷) و نیز در تصمیم حضرت به برکناری شریح از منصب قضاوت و بازداشتن حضرت از این عزل و استناد به گماشته شدن وی توسط عمر و شرط ارتکازی خودشان در بیعت با امام علیه السلام مبنی بر عدم تغییر سنت‌های ابوبکر و عمر (عاملی، ۱۳۸۸: ۱۳ / ۳۳۲) این نگرش و تلقی به روشنی قابل مشاهده است.

نمونه دیگر عدم شفافیت در پاسخ‌گویی، در واکنش به درخواست ابن عباس است؛ چراکه امام علیه السلام با ارائه ضرب المثلی رایج در آن روزگار، دلیل بر زبان آوردن انتقادهای پیشین و

۱. وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ ... (همان)

۲. وَلَعَمْرُ لِلَّهِ ... وَهَذِهِ حُجَّتِي إِلَيْ غَيْرِكَ. (همان)

۳. وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ ... فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا. (همان)



پرهیز از ادامه دادن آن را چنین بیان می‌کند: «شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست.»^۱ ابن ابی الحدید در تفسیر این عبارت امام علیه السلام می‌نویسد: «ششقه چیزی است که شتر به هنگام هیجان و خشم از دهانش بیرون می‌اندازد». (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۱ / ۲۰۵) در واقع امام علیه السلام با بیان این ضرب‌المثل این پیام را به مخاطبان خود می‌دهد که بازگویی ظلم و جنایات حاکمان پیشین هر چند در آن جامعه و با اقتضاهای آن چندان ساده و آسان نبوده، اما شدت این ستم به حدی بوده که گویا بیان این انتقادات و شکایت‌ها خارج از اراده بوده و به همین جهت از استمرار آنها خودداری می‌نماید.

ج) اجمال یا تفصیل در پاسخ‌گویی

گونه‌ای دیگر در تعاملات پاسخ‌گویانه امام علیه السلام براساس اجمال یا تفصیل پاسخ‌ها است. آن حضرت به فراخور هر مورد و اقتضاء آن به پاسخ‌گویی پرداخته است؛ در مواردی جوابی مجمل و گذرا داده و در مواردی به تفصیل وارد عرصه جواب‌گویی شده است که در ادامه برخی از آنها مرور می‌شود:

یک. پاسخ‌های اجمال‌گونه

امیرمؤمنان علیه السلام در برخی موارد شیوه اجمال در مقام پاسخ را در پیش گرفته است. از جمله این موارد درخواست اطلاع از واقعیت جنگ جمل است که پیش از جنگ توسط فردی به نام «کلیب جرمی» صورت می‌گیرد، حضرت از وی خواستار بیعت می‌شود، اما او با بیان نمایندگی خویش از سوی گروهی، ابراز می‌دارد که قبل از مراجعه به آنان هیچ اقدامی نمی‌کنم. امام علیه السلام که در آستانه جنگ و در پی تسریع در روشن شدن حقیقت بود، با ارائه یک مثال کوتاه و قابل فهم برای همگان، او را از واقعیت موجود آگاه نمود.

مثال از این قرار بود که چنانچه تو از جانب قوم خود ماموریت می‌یافتی تا محل ریزش باران را بیابی، سپس به سویشان باز می‌گشتی و از گیاه و سبزه و آب خیر می‌دادی، اما آنان

۱. تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ. (خطبه ۳)

مخالفت می‌کردند و به سرزمین‌های خشک و بی‌آب روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟ آن مرد در جواب گفت آنها را رها می‌کردم و به سوی آب و گیاه می‌رفتم، در این هنگام امام علیه السلام از وی خواستار گشودن دستش برای بیعت شدند که آن شخص سوگند یاد می‌کند که به وقت روشن شدن حقیقت توانایی مخالفت نداشته و لذا با حضرتش بیعت می‌نماید. (خطبه ۱۷۰)

در اینجا حضرت با توجه به موقعیت پرسش که در آستانه وقوع جنگ بوده و ظاهراً زمان کافی برای پاسخ تفصیلی و بیان عملکرد شورشیان جمل و جنایت‌های آنان وجود نداشته، در قالب پاسخی کوتاه و در عین حال گویا موجب می‌شود این شخص به حقانیت امام علیه السلام پی ببرد. نمونه‌ای دیگر که پرسش‌کننده با پاسخ اجمالی حضرت مواجه می‌شود، پرسش همام در مورد توصیف متقین است به گونه‌ای که حضرت پس از درنگ در پاسخ، او را به ترس از خدا و نیکوکاری فرا خوانده و دعوت خویش را به آیه‌ای از قرآن استناد دادند.^۱

به نظر می‌رسد حضرت با این شیوه در پی توصیف اجمالی پرهیزکاران بوده، از این‌رو از وی می‌خواهد به همین مقدار از پاسخ بسنده نماید، اما او چنین نکرد و بر خواسته خویش اصرار نمود.^۲ همچنین سخن امام علیه السلام پس از مرگ او که سوگند یاد می‌کند من از این پیشامد بر او می‌ترسیدم^۳ گواه بر عدم تمایل حضرت در مقام پاسخ تفصیل‌گرایانه ایشان به دلیل پیامد ناگوار آن است.

دو. تفصیل همراه با تحلیل

هرچند امام علی علیه السلام در موارد اندکی به فراخور مناسبت‌هایی به ارائه پاسخی کوتاه پرداخته است، اما به نظر می‌رسد اصل اولیه در پاسخ‌دهی امام علیه السلام چنین امری نیست، به خصوص آنکه در باور امام علیه السلام شهروندان حق پرسش [و حق دانستن] حتی در بحبوحه جنگ دارند (خطبه ۱۶۲)، از این‌رو حضرت زمانی که با اصرار صحابی خویش بر توصیف پرهیزکاران مواجه گردید، علی‌رغم میل باطنی خویش به تفصیل لب به سخن گشوده، از اوصاف آنان برای وی بیان فرمود. (خطبه ۱۹۳)

۱. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ؛ (نحل / ۱۲۸؛ خطبه ۱۹۳)

۲. قَلَمُ يَفْتَحُ هَمَّامٌ ... (همان)

۳. أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. (همان)



مورد دیگری که تفصیل و البته همراه با تحلیل و ریشه‌یابی در جواب امام علیه السلام را در پی داشته، مربوط به پرسش از دلایل کنار زدن امام علیه السلام در امر خلافت در کوران جنگ صفین است؛ حضرت در مقام پاسخ‌گویی به تحلیل و بررسی موضوع پرداخته است. به عقیده امام علیه السلام خودکامگی و ظلمی که بر ایشان روا داشتند، با وجود برتری نسب و استوارتری پیوند خویشاوندی خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، برخاسته از خودخواهی و انحصارطلبی است، امری که موجب شده گروهی بخیلانه به خلافت بچسبند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست بردارند.^۱

در مقام تحلیل، امام علیه السلام به مؤلفه‌ای دیگر در جواب پرسش سؤال‌کننده اشاره نموده که عبارت است از اولویت‌بندی جریان‌های گذشته و حال. اگر چه امام علیه السلام قضاوت در این باره را به خدا در روز قیامت واگذار کرده و به‌نوعی عدم رضایت خویش را از آنچه اتفاق افتاده بیان می‌دارد،^۲ در عین حال از مخاطب خویش می‌خواهد با درک شرایط فعلی، مسائل پر اهمیت‌تر را مدنظر قرار دهد، چه آنکه در بحبوحه نبرد با معاویه بوده و از این رو پاسخ خویش را معطوف به داستان معاویه نموده، از ناملایمات روزگار و کژی‌هایی که مردم به آن دچارند و از تلاش خویش برای اصلاح امور سخن می‌گوید.^۳

هرچند امام علیه السلام در این مقطع زمانی به تحلیل کوتاه پاسخ پرداخت، اما این شیوه همیشگی ایشان نبوده، در برخی موارد و با توجه به فرد سوال‌کننده و زمان سؤال به ارزیابی جواب پرداخته است مانند خطبه «ششقیه» که در پاسخ به پرسش ضمنی ابن‌عباس به نقل تفصیلی همراه نقد عملکرد خلفا می‌پردازد. (خطبه ۳)

آنچه در کلمات امیرمؤمنان علیه السلام در این خطبه قابل توجه و بااهمیت است، زاویه نگرش حضرت به حوادث آن دوران است؛ چراکه ایشان به‌جای نگاه سطحی و نقل مستقیم، ارزیابی خویش از آن وقایع را آورده است، همچون توصیف دوران خلیفه دوم که می‌فرماید:

۱. أَمَّا الْأَسْتِیْدَادُ عَلَيْنَا ... (خطبه ۱۶۲)
 ۲. وَالْحَكْمُ لِلَّهِ وَالْمَعْوَدُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةَ. (همان)
 ۳. وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا ... (همان)



«او مجموعه‌ای از خشونت، سخت‌گیری، اشتباه و پوزش‌طلبی بود»^۱ و بدین شکل از خشونت مثال‌زدنی او که درباره‌اش گفته شده تازیانه عمر هولناک‌تر از شمشیر حجاج بوده، (زمخشری، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۳) یاد می‌کند.

عرصه دیگری که نشانگر شیوه تحلیلی امام علیه السلام در پاسخ است، واکنش به شایعه دخالت ایشان در قتل عثمان است، گمانه‌ای که از سوی معاویه^۲ و برخی افراد دیگر (خطبه ۳۰) مطرح گردید. نکته جالب در سخنان امام علیه السلام که حاکی از واکاوی دقیق و در عین حال کوتاه و قاطعانه ایشان است، عبارت «من جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم»^۳ است که رفتار او را به خودکامگی و استبداد توصیف کرده^۴ و البته بر بدی و ناپسندی این شیوه تأکید می‌نماید،^۵ چه آنکه تمامی مسلمانان به اتفاق آراء عثمان را به کناره‌گیری از خلافت فراخوانده بودند، اما او نپذیرفته بود (مفید، ۱۴۱۴: ۲۴۶) و خود حضرت نیز در مورد سرسپردگی‌اش به مروان هشدار داده بودند^۶ که با بی‌توجهی عثمان مواجه شده بود.

این رویکرد حضرت امیر علیه السلام، برگرفته از آموزه‌های قرآن است که هدف از نقل و حکایت قصه‌های پیامبران پیشین را عبرت‌آموزی مخاطبان خردمند خود به‌شمار می‌آورد.^۷ در واقع روش امام علیه السلام در راستای افزایش سطح شناخت مخاطبان و درک صحیح نسبت به وقایع گذشته است و پیامد آن عبرت گرفتن آیندگان از گذشتگان و تلاش برای اصلاح امور خویشان است.

بنابر این چه اجمال در پاسخ و چه تفصیل در آن مبتنی بر حکمت و دلیل بوده و در هر حال رعایت اقتضاءهای شرایط فعلی و تندرستی مخاطب و ارتقای سطح بینشی و معرفتی او مدنظر بوده است.

۱. وَيَخْشَنُ مَسْهَا وَيَكْثُرُ الْعِنَارُ فِيهَا وَالْاِعْتِدَارُ مِنْهَا. (همان)
۲. ثُمَّ ذَكَرْتَ ... عُمَانَ. (نامه ۲۸)
۳. وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ. (همان)
۴. اسْتَأْتَرَ. (خطبه ۳۰)
۵. فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ. (همان)
۶. فَلَا تَكُونَنَّ لِمُرْوَانَ ... (خطبه ۱۶۴)
۷. لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. (یوسف / ۱۱۰)

د) پذیرش یا عدم پذیرش درخواست

شیوه و نکته پر اهمیت دیگر در پاسخ‌های امیرمؤمنان علیه السلام، پذیرش یا عدم پذیرش درخواست‌ها بوده که به‌طور قطع هر یک بر دلایل ویژه خود استوار بوده است. نکته شایان توجه آن است که درخواست یا تقاضا شاید به‌طور مستقیم ناظر بر پرسش نباشد، اما بی‌تردید با توجه به اجابت درخواست‌ها و پاسخ دادن به آنها به‌نوعی با پرسش بی‌ارتباط نیست، از این رو در ادامه به‌گونه‌های دیگری از این پاسخ‌ها پرداخته می‌شود:

یک. پذیرش درخواست‌ها

از جمله مواردی که امام علی علیه السلام درخواست مطرح‌شده را قبول نمود، مورد وساطت بین معترضان و عثمان است، این خواسته که مطالبه‌ای عمومی بوده، علی‌رغم کدورت موجود در روابط حضرت با عثمان^۱ با واکنش مثبت ایشان مواجه شده است، ماجرا از این قرار است که مردم اطراف امام علیه السلام گرد آمده، از عثمان شکایت کرده و از حضرت خواستار سخن گفتن و سرزنش او شدند بدان امید که از اشتباه‌های خود دست بردارد، امیرمؤمنان علیه السلام با پذیرش این خواسته بر وی وارد شده، نسبت به تمامیت حجت بر عثمان و پیامدهای دامن‌گیر قتل او هشدار می‌دهد. (خطبه ۱۶۴) بنابراین نقل برخی مورخین امام علیه السلام در برابر معترضان، عثمان و وعده‌های او را ضمانت کرده است (کوفی، ۱۴۱۱: ۲ / ۴۱۰) و تا این حد به خواست عموم حرمت نهاده است.

نمونه دیگر پذیرش درخواست همگانی، در ماجرای قبول حاکمیت و بیعت مردم تیلور می‌یابد، تقاضایی که ازدحام جمعیتی آن به‌گونه‌ای است که انگشتان پای حضرت لگدمال شده و ردای ایشان از دو طرف پاره شده است.^۲

اینکه چرا ایشان این خواسته را قبول نمود؟ در کلمات بعدی حضرت پاسخ این پرسش روشن می‌شود، چه آنکه ایشان سوگند یاد می‌کند حضور فراوان بیعت‌کنندگان و اتمام حجت

۱. اعتراضات امام علیه السلام بر بدعت‌های عثمان و مشاجرات صورت گرفته در پی آن گواه این برداشت است.

(ر.ک: کوفی، ۱۴۱۱: ۲ / ۳۷۶ - ۳۷۵ و ۳۷۹)

۲. حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَشَقَّ عَطْفَايَ. (خطبه ۳)

یاران بر من و پیمان خدا از دانشمندان مبنی بر عدم سکوت در برابر ظلم ستمگران و گرسنگی مظلومان سبب پذیرش بیعت شد.^۱

در این دو مورد امیرمؤمنان علیه السلام با حرمت نهادن به نظر و خواسته همگانی و جهت تأمین مصلحت عموم، امری را که خوشایند شخص امام علیه السلام نبوده، پذیرا می‌شود؛ چراکه نگرش الهی - انسانی و هدف نهایی هدایت افراد به چشم‌پوشی از ارتباطات شخصی فرمان می‌دهد، همان نگرشی که موجب می‌شود هنگام بستن آب بر عثمان و مطالبه آن از امام علیه السلام، حضرت از این امر مضایقه نکند و او را از تشنگی نجات دهد. (کوفی، ۱۴۱۱: ۲ / ۴۱۷)

دو. عدم پذیرش درخواست‌ها

مرور کتاب *نهج البلاغه* بیانگر آن است که در مواردی تقاضاهایی با اعراض و رویگردانی امام علیه السلام مواجه شده است. علل این رویگردانی را می‌توان در محورهای ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. وجود پیامدهای ناگوار

تا اینجا روشن شد امام علیه السلام برخی درخواست‌ها را می‌پذیرفت، با این حال گاهی پیشنهادها و خواسته‌های افراد را رد می‌کرد، برای نمونه می‌توان از درخواست گروهی از اصحاب حضرت برای مجازات قاتلان عثمان یاد کرد، خواسته‌ای که به‌گمان از روی بهانه‌جویی و حقیقت‌ستیزی مطرح گردید نه از روی حقیقت‌طلبی و به هر ترتیب با واکنش منفی ایشان روبه‌رو شد، چه آنکه امام علیه السلام با گوشزد کردن آگاهی و اطلاع خویش از دانسته‌های آنان، تحقق این خواسته را غیرممکن دانست؛ زیرا معترضان و دست‌اندرکاران قتل عثمان، همچنان از آن جایگاه اجتماعی برخوردار بوده‌اند که امکان مقابله با آنها فراهم نبوده و به اصطلاح آنان دست بالا را داشته^۲ و به ارائه نمونه‌های عملی این ناتوانی از جمله همنشینی و همراهی بردگان و بادیه‌نشینان متقاضیان مجازات با قاتلان عثمان^۳ و توانایی آنان نسبت به

۱. أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ ... (همان)

۲. يَا إِخْوَتَاهُ ... (خطبه ۱۶۸)

۳. وَهَاهُمْ ... (همان)



پدید آوردن مشکلات گوناگون برای این متقاضیان پرداخته‌اند. در ادامه امام علیه السلام پیامد ناگوار و گسترده این کیفرخواهی را بیان کرده است که همان چند دستگی و اختلاف میان مردم است.^۱

۲. رویگردانی به دلیل اقتدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خواسته دیگری که امام علی علیه السلام آن را نادیده انگاشت و به آن پاسخ نداد، درخواست دوراندختن لباس کهنه است، این خواسته که جنبه شخصی داشته، گویا به جهت دلسوزی بر ایشان بوده؛ زیرا حضرت سوگند یاد می‌کند به قدری این پیراهن خود را وصله زدم که از وصله‌کننده آن شرم دارم و پس از این سخن به نقل درخواست یادشده می‌پردازد.^۲

حال چرا پاسخ منفی؟ تأمل در سخنان پیشین امام علیه السلام گویای آن است که دلیل اصلی رد درخواست این فرد الگو گرفتن و تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیش از حکایت لباس کهنه خویش، از لزوم پیروی از پیامبر و اقتدا به ایشان سخن گفته^۳ و پیش‌تر نیز از بی‌اعتنایی رسول خدا صلی الله علیه و آله به زینت‌های دنیا خبر داده است.^۴

۳. اعراض به دلیل عدالت‌گرایی

فرد دیگری که امیرمؤمنان علیه السلام دست رد بر سینه او زد، برادرش عقیل است، زمانی که وی در حال تهی‌دستی شدید تقاضای بخشش مقدار ناچیزی^۵ گندم از بیت‌المال می‌نماید، حضرت با توجه به نابینا بودن وی، آهنی گذاخته، به او نزدیک کرده و از مقایسه حرارت آن آهن با آتش دوزخی که خدا با خشمش آن را برافروخته، حتمی بودن آزار و نالیدن امام علیه السلام از آن آتش الهی را گوشزد می‌کند.^۶

نکته جالب در اینجا اینکه حضرت خودشان حال پریشان فرزندان عقیل را به چشم دیده،

۱. إِنَّ النَّاسَ ... (همان)

۲. وَاللَّهِ لَقَدْ رَغَبْتُ ... (خطبه ۱۶۰)

۳. فَتَأَسَّى ... (همان)

۴. عُرِضَتْ ... (همان)

۵. یک من؛ یعنی سه کیلوگرم.

۶. رَأَيْتُ عَقِيلًا ... (خطبه ۲۲۴)



از موهای ژولیده آنان در اثر گرسنگی و تیرگی رنگشان به‌گونه‌ای که گویا با نیل رنگ شده بود^۱ یاد کرده و عقیل نیز چندین بار در دیدار با امام علیه السلام خواسته خویش را مطرح نموده و گمان به پذیرش آن داشته است.^۲

بی‌جهت نیست که معاویه پس از آنکه این ماجرا را از زبان خود عقیل شنید، انگشت حیرت بر دهان گرفته و به اعجاب واداشته شده، اقرار می‌نماید که هرگز، هرگز، ناتوان‌اند زنان از اینکه مثل علی را به دنیا بیاورند. (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۱۱ / ۲۵۴) باید گفت رد هدیه اشعث نیز در همین راستا بوده است.^۳

در یک جمع‌بندی کلی چنین می‌توان گفت مواجهه امام علیه السلام با درخواست‌های متقاضیان از چارچوب مشخصی پیروی می‌کند؛ چنانچه خواسته طرح شده توسط متقاضی تأمین‌کننده مصالح جامعه اسلامی و فرد متقاضی باشد، امام علیه السلام آن را می‌پذیرد، هر چند با تمایلات شخصی حضرت ناسازگار باشد، اما اگر اجابت آن موجب سلب آرامش از جامعه یا در تضاد با مؤلفه‌های پذیرفته‌شده همچون تحقق عدالت و الگوگیری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، هرگز مورد قبول واقع نمی‌گردد.

آنچه زیر بنای اساسی این رویکرد را از سوی امام علیه السلام تشکیل می‌دهد، نگاه توحید محورانه امام علیه السلام است. خداگرایی و همه چیز را ذیل مقوله رضایت الهی دانستن و حرکت در مسیر ارزش‌های الهی و عدالت‌گرایی، هم در نوع پاسخ‌ها و هم در عدم اجابت درخواست‌ها توسط حضرت امیر علیه السلام انعکاس تام دارد.

ه) اتمام حجت و اقناع طرف مقابل

از جمله نکات مهمی که در پاسخ‌های امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه برجستگی ویژه‌ای دارد، گونه‌های پاسخ است که ناظر به اتمام حجت با پرسش‌گر است، از این‌رو در برخی موارد که سؤال از یک امر غیرحسی بوده حضرت برای آسان شدن فهمش، آن را به امری حسی

۱. ورَأَيْتُ صَبِيَّاهُ ... (همان)

۲. وَعَاوَدَنِي ... (همان)

۳. وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ ... (همان)



تشبیه نموده، در مواردی نیز از کتاب، سنت، اشعار و ضرب‌المثل‌های رایج بهره برده، در چند مورد هم با یادآوری پیشینه فرد این مهم را محقق ساخته و در نهایت اینکه گاهی پاسخ خویش را با ارتقا دادن سطح پاسخ از یک آرزو به یک آموزه معرفتی بیان نموده است.

یک. تشبیه امر معقول به محسوس

به یقین یکی از ساده‌ترین شیوه‌های اتمام حجت، تشبیه امر معقول به محسوس است، عالمان علم بلاغت یکی از اقسام تشبیه را، تشبیه معقول به محسوس دانسته (خطیب قزوینی، ۱۴۱۱: ۲۲۳) بر این باورند که قرآن مجید برای تسهیل در انتقال برخی آموزه‌ها به مخاطبانش، همین راهکار را در پیش گرفته، کسانی که سرپرستانی به جز خدا گرفته‌اند را به خانه عنکبوت از جهت سستی‌اش تشبیه نموده^۱ و اعمال کافران را به خاکستری که در روزی طوفانی، بادی سخت بر آن بورزد^۲ تشبیه نموده است. (ر.ک: زرکشی، ۱۳۷۶: ۳ / ۴۲۰)

به‌همین جهت زمانی که فردی جهت اطلاع از حقیقت امر جنگ جمل نزد امام علیه السلام حضور یافته، در حقانیت حضرت تردید دارد^۳ و از سوی دیگر امام علیه السلام در پی تسریع در روشن شدن حقیقت است، با تشبیه واقعیت جنگ جمل - که یک امر معقول است - به امری محسوس و در قالب ارائه یک مثال ساده قابل فهم همگان، او را از چیستی و دلیل برپایی این جنگ آگاه نموده و این روشنگری را با مثال فرستادن این فرد توسط قومش در جستجوی سبزه‌زار و آب و یافتن آن و مخالفت قوم او با دنبال کردن خشکی و بی‌آبی بیان می‌کند و آن فرد نیز پس از اتمام حجت با حضرتش بیعت می‌نماید.^۴

نمونه دیگری که در آن چنین تشبیهی صورت گرفته، درخواست ابن‌عباس بر ادامه سخن امام علیه السلام در راستای بیان انتقادات از خلفای گذشته است، حضرت در واکنش خود برای

۱. مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ. (عنکبوت / ۴۱)

۲. مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ. (ابراهیم / ۱۸)

۳. زیرا حاضر به بیعت با امام علیه السلام نمی‌شود.

۴. فَقَالَ علیه السلام أَرَأَيْتَ ... (خطبه ۱۷۰)

قانع شدن او و نیز اطلاع تمامی مخاطبان خویش در طول تاریخ، بازگو کردن همان مقدار از اعتراض‌ها^۱ را به صدای خارج شده از دهان شتر به هنگام خشم^۲ تشبیه نموده است.

دو. پاسخ در قالب بهره‌گیری از کتاب، سنت و اشعار مرسوم

به‌نظر می‌رسد کاربرد شیوه تشبیه معقول به محسوس به جهت آسان شدن فهم یک مطلب توسط مخاطبان است، بنابر این هر آنچه که موجب این آسانی گردد، همچون استمداد از کتاب، سنت، اشعار و ضرب‌المثل‌های رایج، می‌تواند در پاسخ‌های امام علیه السلام به کار گرفته شود.

۱. استناد به آیات قرآن

از آنجا که قرآن همواره به‌عنوان کتاب مقدس مسلمانان قلمداد می‌شود، استناد یک مطلب به آیات آن برای فهم پرسش‌گر و اتمام حجت بر او بسی شایسته است، از این رو مسلمانان و از جمله امیرمؤمنان علیه السلام نیز همواره این شیوه را به کار بسته‌اند.

باید گفت مواردی که حضرت از آیات قرآنی بهره برده، متعدد بوده است؛ برای مثال زمانی که شخصی از امام علیه السلام در مورد فتنه پرسید، ایشان پاسخ خود را به یکی از آیات قرآن^۳ مستند نموده و نقطه شروع حکایت از آن دوره را به نزول این آیه گره زده.

نمونه دیگر استناد به آیات قرآنی جهت قانع کردن مخاطب، در پاسخ به درخواست توصیف پرهیزکاران از سوی همام قابل مشاهده می‌گردد، چه آنکه حضرت پس از آنکه وی را به تقوای الهی و نیکوکاری فرا خواند، دعوت خویش را به آیه شریفه ۱۲۸ سوره نحل «همانا خدا با پرهیزکاران و نیکوکاران است»^۴ استناد داد.

سومین نمونه در این راستا، در نامه‌ای است که حضرت به‌عنوان پاسخ معاویه نگاشت که دست‌کم چهار مرتبه به آیاتی از قرآن استناد نموده است. (نامه ۲۸؛ انفال / ۷۵؛ آل‌عمران / ۶۸؛ احزاب / ۱۸؛ هود / ۸۸؛ هود / ۸۳)

۱. اعتراض امری غیرحسی است.

۲. که برای همگان قابل حس و لمس است.

۳. اَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. (عنکبوت / ۲ - ۱)

۴. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. (نحل / ۱۲۸)

۲. استناد به سنت رسول خدا ﷺ

افزون بر تشبیه معقول به محسوس و استناد به آیات قرآنی در مقام پاسخ‌گویی، امام ﷺ به راهکار سوم تحقق این مهم پرداخته که عبارت است از استناد به سخنان و سنت پیامبر اکرم ﷺ. این نکته در جامعه صدر اسلام به‌ویژه با توجه به حضور شمار زیادی از صحابه که سخنان حضرت رسول ﷺ را به خاطر داشتند، بسیار به کار گرفته می‌شد.

امیرمؤمنان ﷺ نیز به‌عنوان فردی که از نزدیک‌ترین رابطه با پیامبر برخوردار بود و از دوران خردسالی در دامان ایشان بزرگ شده بود،^۱ در موارد متعددی به سیره و سخن ایشان استناد می‌دهد (خطبه‌های ۱۵۶؛ ۱۶۰؛ ۱۶۴؛ ۱۷۶؛ ۱۹۹ و نامه‌های ۴۷ و ۵۳)؛ چراکه اساساً امام ﷺ عمل به سیره رسول خدا ﷺ را حق مردم بر گردن خویش به‌شمار می‌آورد^۲ که برخی از موارد اشاره شده، پاسخ به پرسش و درخواست دیگران بوده که از باب نمونه می‌توان از درخواست دور انداختن پیراهن کهنه‌شان یاد کرد، درخواستی که با پاسخ منفی امام ﷺ مواجه گشت، بدان علت که پیامبر نسبت به زر و زیور دنیا بی‌اعتنایی می‌نمود^۳ و امام ﷺ نیز که ایشان را الگو می‌دانست، (همان خطبه) با اقتدا به ایشان نسبت به دنیا و جلوه‌های آن اعتنا نمی‌کردند.

۳. استناد به اشعار و ضرب‌المثل‌های رایج

شیوه رایج دیگری که در محاوره‌ها و پاسخ‌گویی‌ها در جامعه صدر اسلام و حتی پیش از آن در دوران جاهلیت مرسوم بوده، تمسک جستن به اشعار و ضرب‌المثل‌های متداول در میان مردم است؛ فراگیری استناد به شعر در دوران پیش از اسلام به‌گونه‌ای است که برخی مورخان بر این باورند که تنها مستند اهل جاهلیت در قوانین و رفتارشان - در منازعه‌ها و ارزیابی و مدح و ذم‌ها و غیره - شعر بوده است (یعقوبی، بی‌تا: ۱ / ۲۶۲) همچنین از ضرب‌المثل‌های رایج می‌توان از عبارت «أشأم من غراب البین»^۴ برای فال بد زدن یاد کرد. (عسکری، ۱۳۸۴: ۱ / ۵۵۹)

۱. وَقَدْ عَلِمْتُمْ ... (خطبه ۱۹۲)

۲. وَلَكُمْ عَلَيْنَا ... (خطبه ۱۶۹)

۳. عُرِضَتْ ... (خطبه ۱۶۰)

۴. شوم‌تر از کلاغ در محیط و فضا.

حضرت امیر علیه السلام در چندین مورد در پاسخ به افراد از این روش بهره برده است که نمونه آن را می‌توان در پاسخ به درخواست ابن عباس برای توصیف دوران خلفا یافت، چه آنکه حضرت پس از نقل واگذاری خلافت از ابوبکر به عمر به سخنی از «اعشی» - که در قالب شعر و به‌عنوان ضرب‌المثل به کار می‌رفته - تمسک کرده که «مرا با برادر جابر «حیان» چه شباهتی است؟»^۱

نمونه دیگر این امر در پاسخ به درخواست دور انداختن پیراهن کهنه خویش تبلور می‌یابد که جواب منفی خویش را در قالب ضرب‌المثلی ارائه کرد که «صبحگاهان رهروان شب ستایش می‌شوند.»^۲ سومین نمونه را می‌توان در پاسخ به آن فرد اسدی مشاهده نمود که حضرت با خواندن بیت شعری از امرؤ القیس «واگذار داستان تاراج آن غارتگران را، و به‌یاد آور داستان شگفت دزدیدن اسب سواری را»^۳ از مخاطب خود خواستار توجه به مسائل و مشکلات فعلی - به جای مسائل گذشته - می‌گردد.

در پاسخ حضرت به نامه معاویه نیز همین استناد به چشم می‌خورد؛ چراکه او گمانه رشک ورزیدن امام علیه السلام بر خلفا را مطرح نمود و حضرت با بیان اینکه اگر چنین شده باشد، جنایتی بر تو نرفته که از تو عذرخواهی کنم،^۴ به تک‌بیتی از شاعر عرب ابو ذؤیب هذلی استناد کرد: «و آن شکوهایی است که ننگ آن دامنگیر تو نیست»^۵ و از این طریق به اتمام حجت بر او و اسکاتش پرداخت.

سه. پاسخ‌گویی همراه با یادآوری گذشته فرد

شیوه دیگر در استدلال و اتمام حجت بر افراد در پاسخ به آنان، یاد کردن از پیشینه آنان است، اهمیت این روش زمانی پررنگ‌تر می‌گردد که طرف مقابل از باب جدل - و نه جدال احسن^۶ - در برابر همگان سخنی بر زبان آورد.

۱. شَتَّانَ مَا بَوَّيَّ عَلَيَّ كُورَهَا وَيَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ. (خطبه ۳)

۲. فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى. (خطبه ۱۶۰)

۳. وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صَبِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَّاحِلِ. (خطبه ۱۶۲)

۴. وَزَعَمْتُ ... (نامه ۲۸)

۵. وَتِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا. (همان)

۶. وَجَادَلَهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ. (نحل / ۱۲۵)



چنین می‌نماید که اعتراض اشعث بن قیس بر فرازی از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام که آن را به زیان حضرت دانست نه به سودشان، (خطبه ۱۹) به‌همین جهت بوده است، گواه این برداشت نیز واکنش تند امام علیه السلام است که پس از کلماتی، از سابقه‌اش در برابر مردم یاد کردند که یک‌بار در زمان کفر و بار دیگر در دوران اسلام اسیر شده بود. (همان)

اما حضرت در واکنش به اعتراض نابه جای او، از برگ دیگری از تاریخ زندگانی او نیز رونمایی کرده و فرمود: «آن کس که مرگ و نابودی را به‌سوی خویشان خود کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند» (همان) و بدین ترتیب با یاد از پیشینه اشعث، اسکات موردنظر او دام‌نگیر خودش شد.

اما چرا حضرت امیر علیه السلام با وی چنین برخوردی کرد؟ به‌نظر می‌رسد واکاوی در شخصیت او بیانگر جزم‌اندیشی وی در دشمنی با حضرت است، به‌گونه‌ای که از همان آغاز حاکمیت امیرمؤمنان علیه السلام که با درخواست ایشان مبنی بر تسلیم اموال آذربایجان روبه‌رو شد، در اندیشه پیوستن به معاویه افتاد که به جهت ملاحظات قومیتی از آن صرف‌نظر کرد (منقری، ۱۳۸۲: ۲۱ - ۲۰) و در جریان شهادت حضرت نیز نقش داشت.

مورد دیگر این شیوه، در واکنش امام علیه السلام به گمانه نادرست عدم آشنایی حضرت با دانش نظامی است؛ چراکه ایشان به مقایسه سابقه نظامی خویش و شایعه پراکنان پرداخته است. (خطبه ۲۷)

چهار. پاسخ‌گویی در قالب تبدیل آرزو به یک آموزه معرفتی

شیوه دیگری که امام علیه السلام برای قانع کردن طرف مقابل در جواب خویش از آن بهره می‌برد، ارتقا بخشیدن سطح بینش مخاطب است؛ پس از آنکه حضرت در جنگ جمل بر دشمنان خویش پیروز شد، یکی از صحابی‌ان در محضر امام علیه السلام آرزو کرد یکی از دوستانش در این هنگام حضور داشت، امیرمؤمنان علیه السلام در واکنش ذهن وی را به واقع‌گرایی سوق داد، آن سخن را از سطح یک آرزو به یک آموزه علمی - معرفتی ارتقا داد و فرمود: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ او گفت آری، در این هنگام حضرت از همراهی این فرد غایب با لشکر



خویش خبر داده افزون بر آن آیندگانی را که هم‌کیش امام علیه السلام هستند، نیز در جبهه خود قرار می‌دهد. (خطبه ۱۲)

مطالعه زندگانی امیرمؤمنان علیه السلام گویای این حقیقت است که ایشان برای هدایت افراد و نجات آنها از گمراهی‌ها تلاش گسترده‌ای نمود و در این راه از هیچ امری فروگذاری نکرده است. به یقین یکی از عرصه‌های تبلور این هدایت، عرصه پاسخ‌گویی به خواسته‌های آنان است که در قالب‌های متفاوت و توسط ابزارهای گوناگون و در هر مورد به فراخور اقتضاءهای موجود صورت گرفته و ملاحظه زمان و مکان سؤال و نیز سطح درک طرف مقابل نقشی به سزا در این زمینه داشته است؛ از این رو گاهی با توجه به موقعیت این پاسخ‌گویی و راهنمایی در قالب تشبیهی انجام می‌شود و گاه با بهره گرفتن از ابزارهای شناخته و پذیرفته شده در جامعه و گاه هدف هدایت به صورت آشکارتری قابل مشاهده بوده، به گونه‌ای که از رهگذر آن سطح نگرش و بینش پرسش‌گر ارتقا داده می‌شود.

اما به هر حال حضرت به طور حتم دو نکته را مد نظر دارد؛ نخست سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خویش را که چنانچه خدا توسط تو فردی را هدایت نماید، از آنچه خورشید بر آن تابیده برتر است (کلینی، ۱۴۰۷: ۵ / ۳۶) نکته دوم که در راستای تأمین همان هدف هدایت بوده، آنکه امام علیه السلام در پاسخ‌های خود اصل هم‌وردسازی با هنجارهای جامعه را رعایت می‌نماید، امری که برگرفته از روش پیامبران در برخورد با مردمان بوده و از آن با عنوان نظریه لسان قوم یاد می‌شود.^۱

نتیجه

امیرمؤمنان علیه السلام در مواجهه با پرسش‌ها و درخواست‌های گوناگون افراد، به حق پرسش برای همه شهروندان باور داشته و آن را حق آنان دانسته است، در ضمن پاسخ‌های ایشان براساس یک چارچوب کلی است.

چارچوب و مبانی پاسخ‌گویی امام علیه السلام را می‌توان در محورهای نظیر سنجش درخواست‌ها

۱. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ. (ابراهیم / ۴)



و در راستای برخورداری از حکمت و مصالح شخصی پرسش‌گر یا مصالح عمومی، استقبال از پرسش و رویگردانی از پاسخ به آن سؤال در زمانی دیگر، پاسخ‌های مجمل و تفصیل‌گونه دانست. پاسخ‌های امام علیه السلام در راستای ارتقا معرفتی پرسش‌گر بوده و در یک نگاه کلی می‌توان آیین گفتگوی دو جانبه و سازنده را براساس آن و در قالب روش صحیح پرسش و پاسخ به‌دست آورد.

افزون بر پاسخ به پرسش‌ها، نحوه رویارویی امام علیه السلام با درخواست‌های مخاطبان، نیز جلوه دیگری از آیین گفتگو، معرفت‌بخشی و معناداری را به‌دست می‌دهد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ۱۳۸۷ ق، بیروت.

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۹۵۹ م، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه.

- زرکشی، محمد بن عبدالله، ۱۳۷۶ ق، البرهان فی علوم القرآن، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیه.

- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۱۲ ق، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، بیروت، مؤسسه اعلمی.

- عاملی، سید جعفر مرتضی، ۱۳۸۸، الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام، قم، ولاء المنتظر.

- عسکری، و هلال، ۱۳۸۴ ق، جمهرة الأمثال، بیروت، دار الجیل.

- قزوینی، خطیب، ۱۴۱۱ ق، الإيضاح فی علوم البلاغه، قم، دار الکتب الاسلامی.

- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

- کوفی، احمد بن اعثم، ۱۴۱۱ ق، الفتوح، بیروت، دار الاضواء.

- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت،

مؤسسه الوفاء.

- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۴ ق، الفصول المختاره، بیروت، دار المفید.

- منقری، نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ ق، وقعة صفین، قاهره، المؤسسة العربیه.

- موسوی بجنوردی، محمد کاظم، ۱۳۷۹، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة
المعارف بزرگ اسلامی.

- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، بی تا، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، قم، بنیاد فرهنگ امام
المهدی علیه السلام.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.

پشتوانه‌های اخلاق از دیدگاه امام علی علیه السلام

زهرا خیراللهی* / محمود خیراللهی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۲۵

چکیده

عده‌ای مسائل اخلاقی را به‌عنوان امری خصوصی در زندگی شخصی انگاشته و برخی آن را از مسائل مقدس روحانی و معنوی موثر در سرای آخرت و امری دست‌نیافتنی دانسته‌اند و برخی اخلاق را مانع بزرگ آزادی پنداشته‌اند. امام علی علیه السلام معتقد است که اخلاق نه تنها برای سرای آخرت سعادت‌آفرین است بلکه برای همین زندگی دنیوی نیز یک ضرورت است و انسان برای نیک‌بختی در طول زندگی خود چاره‌ای جز طی مسیر مکارم اخلاق ندارد. گرچه علم و معرفت، مال و ثروت، جاه و مقام و شرافت نسبی، باعث ارتقاء شخصیت انسان می‌شود اما این همه در پرتو اخلاق معنا می‌یابد، به‌گونه‌ای که اگر اخلاق حذف گردد، برای شخصیت انسان چیزی باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر رعایت اصول اخلاقی، در بحران‌ها و فرازهای بلند و نشیب‌های تند زندگی، کار ساده‌ای نیست و نیازمند عزم راسخ و پشتوانه‌ای نیرومند است. این مقاله با محوریت فرامین امیرمومنان علیه السلام، درصدد بررسی عواملی است که می‌تواند عزم جوانح انسان را در پایبندی به اصول اخلاقی راسخ‌تر گرداند.

واژگان کلیدی

اصول اخلاقی، اخلاق اسلامی، پشتوانه اخلاق، سبک زندگی.

طرح مسئله

برخی از ناآگاهان، به مسائل اخلاقی به‌عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می‌نگرند و یا آن را مسائل مقدس، روحانی و معنوی می‌دانند که تنها در سرای آخرت تأثیر خواهد داشت و برخی نیز بر این تصوراند که اخلاق آزادی انسان را سلب می‌کند.

اخلاق نه‌تنها برای سرای آخرت سعادت آفرین است، بلکه برای دنیای حاضر نیز یک ضرورت است؛ یعنی حتی اگر سرای آخرت مدنظر گرفته نشود، برای نیک‌بختی در طول زندگی دنیا نیز راهی جز مسیر مکارم اخلاق وجود ندارد. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «لو كنا لا نرجو جنة ولا نخشي ناراً ولا نؤابا ولا عقابا، لكان ينبغي لنا ان نطالب بمكارم الاخلاق، فانها مما تدل على سبيل النجاح.» (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۱۹۳)، اگر امیدی به بهشت و ترسی از دوزخ هم نداشته باشیم و نه ثوابی و نه عقابی، باز هم سزاوار است که در جستجوی مکارم اخلاق باشیم؛ چراکه گذرگاه سعادت انسان در همین دنیا نیز جز کرامت اخلاق نیست.»

حیات اجتماعی انسان به تعادل و اصول اخلاق وابسته است. منظومه شمسی وقتی حیات‌بخش است که در مدار و حرکت سیاره‌های آن تعادل برقرار باشد. درخت وقتی در حال رشد و سرسبزی و حیات است که در بین اجزای آن: ریشه، ساقه، شاخه و برگ، تعادل برقرار باشد. انسان هنگامی زنده است که توازن در ضربان قلب، گردش خون و تعادل در بین حواس و دست و پا و صدها عضو دیگر، برقرار باشد. جامعه بشری نیز وقتی به حیات خود ادامه می‌دهد که تعادل در بین آحاد آن برقرار باشد و این تعادل جز در پرتو اخلاق صورت نمی‌پذیرد.

جامعه انسانی منهای اخلاق به باغ‌وحش بزرگی تبدیل خواهد شد که تنها قفس‌های نیرومندی می‌تواند جلو درنده‌خویی حیوان‌های انسان‌نما را بگیرد. شواهد تاریخی بیانگر این حقیقت است که با حذف اصول اخلاق، اجتماع بشری به سرنوشت دردناکی گرفتار می‌شود که بدتر از آن تصور نمی‌شود.

تقرب به ساحت خدای متعال و انس با پروردگار جهانیان فراترین هدفی است که انسان را مسجود فرشتگان می‌سازد. حال سؤال این است که چه رشته‌ای این اتصال را برقرار ساخته و انسان را تا این حد تکامل می‌بخشد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این راه بی‌نهایت را مکارم اخلاق دانسته و می‌فرماید: «جعل الله سبحانه مکارم الاخلاق صلة بينه وبين عباده، فحسب احدكم ان يتمسك بخلق متصل بالله؛ (ورام، بی‌تا: ۲ / ۱۲۲) خدای سبحان مکارم اخلاق را رشته پیوند ناگسستنی بین خود و بندگانش مقرر فرموده است، بنابر این رویکرد شما به مکارم اخلاقی باشد، که رابطه قرب شما را با خدا پیوسته و مستحکم خواهد ساخت.

از مباحث مهمی که در راستای اخلاق باید بدان توجه داشت، پشتوانه‌های اخلاق است. راستی چه عواملی باعث می‌شود که فرایند اخلاق در ما نمود بیشتری پیدا کند و در پایبندی به اصول اخلاق، به انسان انگیزه بیشتری ببخشد؟ و کدام عامل در راستای اخلاق اهرم نیرومندتری به‌شمار می‌رود؟ با توجه به اینکه عمل به وظایف اخلاقی به‌خصوص در بعضی از ابعاد کار ساده‌ای نیست، راستی با چه سد نیرومندی می‌توان در برابر غرایز سرکش مقاومت نموده و اخلاق را عنوان صحیفه زندگی خود قرار دهیم؟

عواملی که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت، یا درونی است یا بیرونی، و اگر درونی است یا از نوع ادراک است که «معرفت و شناخت» خواهد بود یا از نوع میل و گرایش است که «وجدان فطری» ما است و اگر بیرونی است، یا خواست اجتماع است، که جنبه «حقوقی» خواهد داشت یا با اراده و مشیت پروردگار است، که بعد «دیانت» انسان را تشکیل می‌دهد.

آگاهی و معرفت، وجدان فطری، حقوق اجتماعی و دیانت الهی از پشتوانه‌های مهم اخلاق و سرمایه‌های بزرگی است، که استعداد انسان را برای رجوع به خویشتن و انجام وظایف اخلاقی، همت بیشتری می‌بخشد.

یک. معرفت و آگاهی

فرایند علم و آگاهی در هر زمینه‌ای کارساز است و پایبندی و تقید بیشتری را به همراه خواهد داشت، آنچه با علم حضوری در انسان یافت می‌شود این است که هر کجا در راستای وظایف اخلاقی، فواید و مضار آن، درایت لازم و اطلاع کافی وجود داشته باشد چه بسا با مداهنه و سستی از کنار آن می‌گذرد. براساس آمار مشکل بسیاری از بزهکاران مفاسد اخلاقی و اجتماعی، جهالت و نابخردی است.



این موضوع تا آنجا حائز اهمیت است که شخصیتی همچون افلاطون تأکید فراوان دارد، در اینکه عامل بازدارنده در ارتکاب جرم، آگاه‌سازی و تربیت و پرورش افراد است؛ به عقیده افلاطون: «اگر کسی بتواند دریابد که درستی و حق چیست، هرگز شریانه رفتار نخواهد کرد.» افلاطون در برنامه پیشنهادی خود برای تعلیم و تربیت اشخاص جهت زندگی سعادت‌مندانانه معتقد است که: «آنان باید از دو راه مختلف تعلیم داده شوند، از یک‌سو باید عادت‌های فاضله را و افزایش و گسترش دهند و از سوی دیگر قوای ذهنی و عقلی را به‌وسیله تحصیل و مطالعه رشته‌هایی مانند ریاضیات و فلسفه بیورانند.» (پاپکین، ۱۹۷۲: ۱۱ - ۱۰)

گرچه نمی‌توان دیدگاه افلاطون را صددرصد تأیید کرد، اما در اینکه معرفت و آگاهی، در اخلاق تأثیر فوق‌العاده می‌گذارد و پشتوانه نیرومندی برای اخلاق به‌شمار می‌رود، جای تردیدی نیست، از این‌رو تعلیم همچون ریشه، بر میوه تقدم طبیعی دارد، چنان‌که تزکیه و تهذیب نفس به سان میوه تقدم رتبی دارد و به عبارت دیگر، تعلیم برای تهذیب نفس شرط لازم است.

در اهمیت معرفت و آگاهی همین بس که به پیامبر اکرم ﷺ که شمع جمع و عقل کل بودند، خطاب آمد که: «قل رب زدني علما؛ (طه / ۱۱۴) بگو ای پروردگار من، پیوسته علم مرا افزون گردان» و در ذیل همین آیه از نبی اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «ذا اتی علی یوم لا ازداد فیه علما یقرّبني الی الله تعالی فلا بورک لی فی طلوع الشمس ذلک الیوم؛ (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۵۲) اگر روزی بر من بگذرد که در آن روز بر میزان علم و آگاهی من افزون نگردد، که تقرب مرا به خدا بیشترگرداند، طلوع خورشید در آن روز بر من مبارک نخواهد بود.»

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ثمره العلم العمل به؛ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۵) میوه‌ای که از کسب علم و معرفت به بار خواهد نشست، عمل کردن بر وفق آن خواهد بود.» در تأیید معنای مزبور در جای دیگر می‌فرماید: «ثمره العلم الانتباه؛ (همان) ثمر و میوه‌ای که علم و آگاهی به بار می‌آورد، بیداری و هشیاری انسان است.» و در مورد دیگری می‌فرماید: «العلم مجلّة والجهل مضلّة؛ (همان: ۴۲) علم جلال و شکوه انسان و جهالت باعث سرگردانی و ضلالت انسان است.» و همچنین فرمود: «العلم حياة؛ (آقاجمال، ۱۳۶۶: ۷ / ۳۶۲) علم به انسان روح و جان بخشیده و مایه حیات انسان خواهد بود.» همچنین گفته شده است که: «ثمره العلم، العمل

الصالح وثمره العمل الصالح الجنة؛ (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۶ / ۱۵۲) بار درخت علم رفتار شایسته و میوه رفتار شایسته بهشت برین است.»

امیرمؤمنان علیه السلام یکی از وظایف رهبران الهی را معرفت و آگاهی‌بخشی به مردم دانسته و می‌فرماید: «اما حکم علی ... و تادیبکم کیما تعملوا و تعلیمکم کیلا تجهلوا؛ (خطبه ۳۴) و اما حق شما مردم بر من آن است که شما را تربیت نمایم تا براه و رسم زندگی درآیید و شما را آگاه گردانم تا خود را از جهالت برهانید.»
ابن‌میشم بحرانی می‌نویسد:

چرا امام علی علیه السلام فرمود: «کیلا تجهلوا» و نفرمود: «کیما تعلموا» به خاطر اینکه منت بر آنان با ذکر نفی جهالت بیشتر از ظهور منت در عرض ایجاد علم است. از همین جهت است که وقتی به کسی گفته شود «یا جاهل» برای او دردناک‌تر است تا گفته شود: تو آگاه نیستی «لست بعالم». (بحرانی، ۱۳۶۲: ۲ / ۸۳)

مغنیه در شرح تعبیر مزبور می‌نویسد: «به خاطر اینکه جهالت انسان را از آداب شریعت و دین و از مکارم دنیا و ارزش‌هایش دور ساخته و به پستی‌ها و زشتی‌ها سوق خواهد داد.» (مغنیه، ۱۹۷۲: ۱ / ۲۲۹)

بنابراین معرفت و شناخت در ابعاد، انگیزه‌ها و فرایند اخلاق، پشتوانه استواری است که در رفتار اخلاقی انسان، بسیار کارساز خواهد بود. بدون تردید بسیاری از رویدادهایی که منجر به فساد اخلاق می‌شود و زندگی را به کام انسان تلخ می‌سازد، بر اثر جهالت و نابخردی است. ناگفته نماند که این سنخ از معرفت و شناخت همواره باید زنده و با طراوت نگه داشته شود و گرنه از علم فرسوده و پنهان گشته در ژرفای ضمیر انسان، نباید انتظار معجزه داشت. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به برخی از صحابه خویش می‌فرمود: «برای من قرآن تلاوت کنید» گاهی آن حضرت با شنیدن آیات منقلب می‌شدند، چنانکه هنگامی که عبدالله مسعود - از صحابه و قاریان قرآن - آیه «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلِي هَوْلَاءِ شَهِيداً»^۱ (نساء / ۴۱)

۱. حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می‌آوریم و ترا نیز گواه بر آنان قرار خواهیم داد.



را بر نبی اکرم ﷺ تلاوت فرمود، گریه و اشک چشمان رسول الله ﷺ را فراگرفت!
(طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۷۷)

امیرمؤمنان ﷺ نیز از صعصعه بن صوحان؛ یار با وفای خویش می‌خواست در حضور آن حضرت به ایراد خطابه پردازد. جاحظ در *البيان والتبيين* می‌نویسد: صعصعه، خطیب فوق‌العاده‌ای بود و «ادلّ من كل شيء استنطاق علي له؛ بهترین دلیل بر توانایی او آن است که علی ﷺ به او پیشنهاد می‌کند، که در محضرش به ایراد خطابه پردازد.» و آن حضرت از خطابه ایشان حظ برده و متأثر می‌شد.

دو. وجدان اخلاقی

وجدان انسان یکی از عوامل انگیزه‌ساز در اخلاق است. در درون ما نیروی مرموزی نهفته است که ما را به انجام نیکی‌ها تشویق و از زشتی‌ها برحذر می‌دارد. در قرآن کریم بارها از این نیروی مرموز و شگفت سخن به میان آمده است، از جمله در سوره شمس می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. (شمس / ۸ - ۷)

سوگند به جان آدمی و آن خدای جان آفرین که: خدای سبحان زشتی و فجور و تقوا و پاکی را به نفس انسانی الهام بخشید.

امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «طوبی لذي قلب سليم اطاع من يهديه وتجنب من يرديه (خطبه ۲۱۴)؛^۱ زهی سعادت آن انسانی که به یمن داشتن قلبی پاک هر آن کس که هدایتگر اوست، سخن او را می‌پذیرد و از هر آن کس که به سقوطش می‌کشاند دوری می‌کند». قلب سلیم قلبی است که به رذالت جهل و ناپاکی‌های اخلاق پست، آلوده نگشته است، بلکه سخنان ناصحانه هر هدایتگر راستینی را می‌پذیرد و سخنان اغواگرانه اهل نفاق و پیشوایان ضلالت را قاطعانه رد می‌کند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۱ / ۸۳؛ بحرانی، ۱۳۶۲: ۴ / ۸۳)

۱. طوبی فعلی از «طیب» است که «یاء» به آن خاطر ضمه قبلش به «واو» تبدیل شده است. «سلیم» اشاره به دو آیه قرآن است که: «الا من اتي الله بقلب سليم» (شعراء / ۸۹) و همچنین: «اذ جاء ربه بقلب سليم». (صافات / ۸۴)

هر انسانی با مراجعه به وجدان خویش با علم حضوری زیبایی‌ها و زشتی‌های اخلاقی را ردیابی نموده و می‌یابد که چه رفتار و گفتاری شایسته است که از آن پیروی کند و کدام یک سزاوار نیست و باید از آن اجتناب ورزد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ان الصورة الانسانية هي الطريق الى كل خير والجسر الممدود بين الجنة والنار (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۸۶)؛ صورت انسانی راهگشای به سوی هر خیر و نیکی است و هر آینه پلی است، بین بهشت و دوزخ». همچنین امام صادق علیه السلام در تعبیر دیگری می‌فرماید: «الصورة الانسانية هي اكبر حجة الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه الله بيده (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۹۵)؛ صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خدا بر خلقش به‌شمار می‌رود، و این است کتابی که خدای سبحان با دست خویش آن را نگاشته است.»

در همین راستا امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «یابني، اجعل نفسک میزانا بینک و بین غیرک، فاحب لغیرک ما تحب لنفسک، واکره له ماتکره لها ... واستقبح من نفسک ما تستقبحه من غیرک (نامه ۳۱)؛ ای فرزند عزیزم، شخص خودت را میزان قرار بده؛ بنابراین آنچه را برای خود روا می‌داری برای دیگران روا بدار و آنچه را برای خود روا نمی‌داری نسبت به دیگران نیز اجتناب کن و آنچه را برای خود زشت و قبیح می‌پنداری برای دیگران نیز سزاوار بدان.»

محمدجواد مغنیه در شرح عبارت مزبور می‌نویسد: «تاریخچه وصیت و موعظه مزبور به قرن‌ها قبل از میلاد می‌رسد که با عبارت‌های گوناگون در ادیان مطرح بوده است. نقل شده که برخی از شاگردان «کنفوسیوس» از وی سؤال کرد که آیا جمله کوتاهی هست که قاعده کلی رفتار انسان در طول حیاتش باشد؟ وی در جواب گفت: «لاتصنع بالآخرین ما لاترید ان یصنعوا بک؛ با دیگران چنان رفتاری مکن که دوست نداری همان رفتار در حق خودت از کسی سر بزند.» که تعبیر دیگری از عبارت «احب لغیرک ما تحب لنفسک واکره له ماتکره لها» به‌شمار می‌رود. (مغنیه، ۱۹۷۲: ۳ / ۵۰۲)

شارح معتزلی ابن‌ابی‌الحدید نیز در ذیل عبارت فوق چنین نقل می‌کند که: اسیری در برابر پادشاهی چنین گفته بود که: «افعل معي ماتحب ان یفعل الله معک (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۱ / ۸۴)؛





با من به گونه‌ای رفتار کن که دوست داری خدای متعال با تو آن گونه رفتار کند! و در نهایت آن زمامدار او را آزاد ساخته بود.

همچنین امام علی علیه السلام می‌فرماید: «کفاک ادبا لفسک، اجتناب ما تکرهه من غیرک (حکمت ۴۱۲)؛ همین ادب ترا بس که از هر آنچه انجام دادنش را از دیگری خوش نمی‌داری خودت اجتناب نمایی».

نیز آن حضرت در تعبیر دیگری باصراحت بیشتر می‌فرماید: «کفاک من عقلک ما اوضح لک سبیل غیک من رشدک؛ در ارزش عقل و خردت همین بس که راه جهالت و فساد را از راه رشد و کمالت مشخص خواهد ساخت».^۱ (حکمت ۴۱۵)

بنابراین اگرچه انسان در تکنولوژی و صنعت تا آنجا پیش رود که به ظریف‌ترین اختراعات و تواناترین مغز الکترونیک و سفینه‌های فضایی و دریایی دست یابد، اما هنوز به معنای صحیح و واقعی کلمه، عاقل نگشته است مگر هنگامی که عقل و علمش را در راستای خیرخواهی و صلاح بشری به کار گیرد و گرنه همین عقل در استخدام خیانت، دزدی و وحشت دیگران قرار خواهد گرفت. (مغنیه ۱۹۷۲: ۴ / ۴۶۰)

کانت فیلسوف آلمانی از جمله کسانی است که به موضوع وجدان اخلاقی توجه به‌سزا نموده است. وی در بیان حقیقت ذات از سه تعبیر «وجدان، ذهن و روح» استفاده می‌کند و می‌نویسد: «وجدان عبارت است از آگاهی که فی نفسه تکلیف است، پس وجدان مبدأ افعال اخلاقی است». (صانعی، ۱۳۸۴: ۱۵۵)

به عقیده کانت چون از نعمت عقل برخورداریم و عاقلانی هستیم متعقل، وجدان داشتن ما اجتناب‌ناپذیر و ذاتی است با این حال مکلفیم آن را بیشتر پیورانیم و مورد توجه و مراقبت قرار دهیم. (همان: ۱۵۶) «امور ایجابی را عقل نظری درمی‌یابد و می‌نماید که جریان امور چگونه است. امور اختیاری را عقل عملی درک می‌کند و نشان می‌دهد که جریان امور چگونه باید باشد. این ادراک استدلالی نیست، وجدانی است اما نه وجدان حسی بلکه وجدانی عقلی؛

۱. راغب اصفهانی درباره «غی» می‌نویسد: «الغی جهل من اعتقاد فاسد؛ غی جهالتی است، که بر اثر اعتقاد فاسد به انسان دست می‌دهد.» گاهی انسان بر اثر غیرمعتقد بودن، جاهل است و گاهی بر اثر اعتقاد فاسد، جاهل خواهد بود، که در این صورت «غی» به‌شمار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳: ۶۲۰)

یعنی عقل آن را بی‌واسطه نظر، درمی‌یابد» (فروغی، ۱۳۸۷: ۳۵۶) وی در عبارتی دیگر چنین می‌گوید: «عقل نظری متوجه معرفت است، درحالی‌که عقل عملی متوجه اختیار و ترجیح برحسب قانون اخلاقی است». (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۶ / ۳۱۹)

بدین ترتیب باور کانت چنین است که: درون انسان نیرویی است به‌نام وجدان که رفتار نیک را درک نموده و به انسان تکلیف می‌کند، بنابراین اگر کار نیکی نه موافق با تکلیف، بلکه براساس تکلیف وجدان انجام پذیرد، در آن صورت ارزش اخلاقی پیدا خواهد کرد و اگر به خاطر تمایلات یا مصالح شخصی شکل گرفته، ارزش اخلاقی نخواهد داشت. (پاپکین، ۱۳۸۵: ۵۶) مثالی که خود او آورده این تمایز را روشن می‌سازد. فرض کنیم کاسبی همیشه مواظب است که از مشتریان بیش از قیمت عادلانه پول بگیرد، البته رفتار او مطابق با تکلیف است، اما ضرورتاً لازم نمی‌آید که برای ادای تکلیف باشد؛ یعنی از این جهت که تکلیف اوست، چنین رفتار می‌کند. (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۶ / ۳۲۴)

شواهد فوق از فرمایش‌های امام علی علیه السلام بیانگر چند نکته اساسی است:

الف) انسان در درون و سرشت خویش به خوبی‌ها و زشتی‌ها واقف است و همچنین به خوبی‌ها گرایش داشته و از زشتی‌ها برحذر است؛^۱

ب) انسان در چگونگی رفتار با دیگران بر اثر وسوسه‌های شیطانی و نفسانی دچار سرگردانی و تردید می‌شود؛

ج) رهیافتی که انسان از ندای وجدان و درون خویش می‌یابد تردید و دودلی را می‌زداید.

د) عقل عملی انسان می‌تواند بر هوای نفس غالب آید و انسان را به آنچه صلاح و سداد است، رهنمون گردد.

سه. حقوق

از جمله عواملی که پشتوانه اخلاق به‌شمار می‌رود، فشار افکار عمومی براساس حقوق اجتماعی است. اخلاق و حقوق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. وقتی فردی متخلق به کرائم اخلاق باشد

۱. وجدان اخلاقی انسان دارای سه بعد قانون‌گذاری، داوری و اجرا است. همچنین وجدان دارای سه بعد ادراکی، انفعالی و ارادی است. (جعفری، بی‌تا: ۲۱۸ - ۲۰۱)



طبیعی است که به وظایف حقوقی خویش نیز پایبند خواهد بود، همچنین وقتی انسان به خوبی آگاه باشد که با وصف تخلف از وظایف اخلاقی، کیفی‌های سخت حقوقی به سراغش خواهد آمد، نسبت به اخلاق تعهد بیشتری پیدا می‌کند، بنابراین حقوق نیز پشتوانه ارزشمندی برای اخلاق به‌شمار می‌رود. امیرمؤمنان علیه السلام در منشور سیاسی و مدیریتی خویش خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

ثم تفقد أعمالهم وابعث العيون من اهل الصدق والوفاء عليهم فان تعاهدك في السر لأمورهم حدوة لهم على استعمال الامانة والرفق بالرعية. (نامه ۵۳)

سپس رفتار کارگزاران را مورد ارزیابی و مراقبت قرار ده و برای آنان کارآگاهانی از راست‌گویان و وفاداران بگمار که امور آنان را تحت نظر داشته باشند. این‌گونه نظارت‌ها انگیزه می‌شود که امانت را سرلوحه کار خویش قرار داده و با مردم با ملامت و مدارا برخورد کنند.^۱

همچنین امام علی علیه السلام درباره خیانت در اموال و بیت‌المال مسلمین به مالک اشتر می‌نویسد:

«وتحفظ من الاعوان؛ فان احد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك، اكتفبت بذالك شاهدا، فبسطت عليه العقوبة في بدنه واخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذلة، ووسمه بالخيانة وقلدته عار التهمة (همان)؛ یاران و انصار خویش را تحت مراقبت شدید قرار بده و اگر یکی از آنان دستش را به خیانت آلوده کرد به‌گونه‌ای که مأموران سری تو به اتفاق گزارش دادند و اطمینان یافتی، به همان اکتفا نموده و او را زیر تازیانه کیفر بگیر و جزای رفتار زشتش را به او بچشان و در جایگاه مذلتش بنشان و ننگ و عار خیانت را بر او بنه و گردنبنند ننگ و تهمت را به گردنش بیاویز (و او را به جامعه معرفی نما تا عبرت دیگران گردد)».

ابن‌ابی‌الحدید در شرح این قسمت چنین می‌آورد: «برخی از کسراهای ایران به یکی از کارگزاران خویش گفت: شب‌ها چگونه می‌خوابی؟ گفت: همه شب را به راحتی می‌خوابم.

۱. فقدان، غیبت چیزی بعد از بودن آن است، بنابراین با عدم محض تفاوت دارد؛ چون عدم با هر دو صورت نبودن از اصل یا غیبت بعد از بودن سازگار است، بنابراین «تفقد»، پی بردن به نبود چیزی و درصدد تحقیق از حضور و غیبت آن شیء بر آمدن است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹ / ۱۲۸) این‌منظور نیز چنین می‌نویسد: «لتفقد تطلب ماغاب من الشيء؛ تفقد؛ یعنی در جستجوی چیزی که حضور ندارد برآمدن. (ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۳ / ۳۳۷)

گفت: احسنت، که اگر دزدی کرده بودی این خواب راحت را نمی‌داشتی!» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۷ / ۷۰)

باز آن حضرت موضوع «احتکار» را مطرح می‌فرماید: اگر کسی پس از تذکر و اخطار باز هم سراغ احتکار رفت به شدت با او برخورد کن «فامنع من الاحتکار فان رسول الله ﷺ منع من ذلک، فمن قارف حکرة بعد نهیک اياه، فنکل به، وعاقبه فی غیر اسراف» (نامه ۵۳)؛^۱ از احتکار به شدت جلوگیری کن که این سنت رسول الله ﷺ است و ایشان از احتکار منع می‌فرمود. بنابراین اگر کسی بعد از آن که اخطار کرده و از احتکار نهی نمودی باز هم به چنین تخلفی دست زد در مجازات او بکوش و او را کیفر نما، البته در این مجازات اسراف مکن.»

موضوعی که از ردیف مسائل حقوقی در جهت پشتوانه اخلاق، بسیار کارساز است، فشار افکار عمومی است بر همین اساس امیرمؤمنان ﷺ به حارث حمدانی می‌فرماید: «ولا تجعل عرضک غرضاً لنبال القول (نامه ۶۹)؛ مبدا در وظایف حقوقی خویش سهل‌انگاری کنی که مردم آن را دستاویز قرارداده و با تیر زبان خود علیه تو بشورند و نقل محافل گردی!»

از مجموع شواهد فوق چنین برداشت می‌شود که:

۱. بسیاری از مسائل حقوقی و عرفی، همان است که اخلاق اقتضا می‌کند؛
۲. در راستای قسط و عدالت، باید مسائل حقوقی را با قاطعیت مراعات نمود؛
۳. چه بسا هوی و هوس که زمینه انحراف، از مسائل حقوقی را فراهم می‌آورد، در این موقعیت، کیفر مجرم و بدنامی در عرف و فشار افکار عمومی تأثیر به‌سزایی در راستای بازدارندگی انسان خواهد داشت؛
۴. مسائل حقوقی پشتوانه نیرومندی برای مسائل اخلاقی به‌شمار می‌رود.

چهار. دیانت

یکی از ارکان دین و اهداف رسالت انبیا رشد و شکوفایی اخلاق است. دیانت از پشتوانه‌های نیرومند اخلاق به‌شمار می‌رود، چراکه در دیانت مسئولیت انسان به‌طور مستقیم در ارتباط با

۱. «اقتراف» به‌معنای اکتساب است، که جهت قرب و احاطه، در آن لحاظ می‌شود و مورد استعمال آن در هر دو بعد مثبت و منفی خواهد بود، گرچه بیشتر در بعد منفی به‌کار گرفته می‌شود.



خدا است، بنابراین چه در خلوت و جلوت، چه در ضعف و قدرت، چه در فقر و ثروت و در هر حال تعهد ایمانی انسان را مقید وظایف اخلاقی می‌سازد.

حیای اجتماعی گرچه پشتوانه خوبی برای اخلاق است، اما وقتی انسان به خلوت می‌رسد دیگر حیای اجتماعی مطرح نیست. سود و منافع مادی گرچه پشتوانه اخلاق است، اما وقتی انسان از حیطة سود و منفعت خارج شد، دیگر چنین انگیزه‌ای در او وجود ندارد. وجدان اخلاقی نیز گرچه پشتوانه ارزشمندی است که در سرشت انسان نهادینه شده است، اما از چنان قدرت و هیمنه خاصی برخوردار نیست که بتواند انسان را در بحران غرایز سرکش مهار کند، اما از آنجا که ایمان در رابطه با خدایی است که در هر حال حاضر و ناظر رفتار بندگان است، هم قریب است و هم رقیب و هم او است که از هر سر و فوق سری آگاه است، بنابراین انسان نمی‌تواند لحظه‌ای از خدا غافل بماند. فقدان ایمان؛ یعنی فقدان سد نیرومندی است که انسان را به‌ویژه از طوفان و امواج خروشان، صیانت می‌بخشد.

ویلیام جیمز پدر روان‌شناسی جدید می‌گوید: «ایمان یکی از قوایی است که بشر به مدد آن زندگی می‌کند و فقدان کامل آن در حکم سقوط بشر است». (آیین زندگی: ۱۵۵)

یکی از خواص ایمان این است که انسان با اعتمادی که به خدا دارد در خطمشی زندگی با قدم‌های استوار و توکل بر خدا حرکت می‌کند، بنابراین وقتی انسان با وسوسه‌های شیطانی روبه‌رو شد، بدون پشتوانه ایمان، دچار سرگردانی و حیرت می‌شود.

کایزل می‌گوید: «کسی که مذهب ندارد غریقی است که مدام در دریای شک و تردید و بی‌تکلیفی دست و پا می‌زند». (شادکامی: ۴۳)

مادامی که رفتار هر فرد نشانه تکامل عمیق درونی نباشد، عملیات او یک رشته تحدیدهای مصنوعی، قراردادی و موقت خواهد بود، که با نخستین بهانه به باد خواهد رفت. (سرنوشت بشر: ۲۱۶)

بدون شک کسی که از خدا روی بگرداند و به دیانت پشت پا بزند بر اثر پایبند نبودن به اصول ارزش‌ها و اخلاق دچار سختی‌ها و محنت و تنگناهای سخت زندگی خواهد شد، تنها سخن از تنگناهای مادی نیست که چه‌بسا کمبودی در این جهت نباشد بلکه از نظر اخلاق و

فضای روحانی در تنگناهای سختی گرفتار می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا»^۱ (طه / ۱۲۴)^۲ ایمان دستگیره مستحکم و نیرومندی است که می‌تواند انسان را از پرتاب شدن به دره هولناک، رهایی و نجات بخشد. «فقد استمسك بالعروة الوثقى لانفصام لها»^۳ راستی چه نیرو و قدرتی می‌توانست حضرت یوسف علیه السلام را که یک جوان بیست ساله بود، در آن شرایط حساس صیانت بخشد و پا از حریم پاکدامنی و عفاف بیرون نهد. «لولا ان رای برهان ربه»^۴ وقتی پای تقوا به میان آمد، اخلاق سرلوحه زندگی قرار می‌گیرد. معقول نیست که انسان با تقوایی بخواهد برخلاف موازین اخلاق عمل کند و در عین حال مفتخر و مزین به جامه تقوا باشد «التقى ربيس الاخلاق». (حکمت ۴۱۰)^۵

انسان باایمانی که به معبود خویش عشق می‌ورزد و می‌داند که اگر به تعهدی که با خدای سبحان دارد وفا کند خدای سبحان نیز به عهده‌ی که با او بسته وفادار خواهد بود، چنین باور و گرایشی اجازه نمی‌دهد که انسان به‌جای سخاوت، شجاعت و قناعت، شخصیت خود را به بخل، جبن و حرص آلوده سازد. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «فان البخل والحرص والمجنن غرائز

۱. آیه مزبور نقطه مقابل آیه ۱۲۳ طه است که می‌فرماید: «فمن اتبع هدي فلا يضل ولا يشقى» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۲۲۴) فخررازی نیز در *مفاتيح الغيب* در ذیل این آیه چنین نقل می‌کند: روي عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله: «عقوبه المعصية ثلاثة: ضيق المعيشة والعسر في الشدة وان لا يتوصل الي قوته الا بمعصية الله تعالى». (رازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۱۱۱)

۲. طریحی در *مجمع البحرين* می‌نویسد: «ومن اعرض عن الدين استولى عليه الحرص والجشع واشد الحرص ويتسلط عليه الشح الذي يقبض يده علي الاتفاق فيعيش ضنكا؛ کسی که از دین اعراض کند حرص و جشع - شدیدتر از حرص - بر او غالب گشته و چنان بخلی سراغش خواهد آمد که دو دستش را از اتفاق می‌بندد و در آن صورت دچار تنگناهای سخت و صعب العبور خواهد شد. (طریحی، ۱۳۶۷: ۵ / ۲۸۱)

۳. عن ابي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «فقد استمسك بالعروة الوثقى» قال هي الايمان بالله وحده لا شريك له. (کلبینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۵) نظیر این تعبیر در آیه دیگر چنین آمده است: «ومن يسلم وجهه الى الله وهو مسلم فقد استمسك بالعروة الوثقى لانفصام لها والى الله عاقبة الامور». (لقمان / ۲۲)

۴. علامه طباطبایی در توضیح «برهان رب» می‌نویسد: «فالبرهان الذي أراه به و هو الذي يريه الله عباده المخلصين نوع من العلم المكشوف واليقين المشهود تطيعه النفس الإنسانية طاعة لا تقبل معها إلى معصية أصلا». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۲۹)

۵. علامه شوشتري در *بهبج الصباغہ* می‌نویسد: «لان التقي لا تصدق الا بعد اجتماع جميع مكارم الاخلاق وهو في مقابل حب الدنيا الذي هو راس كل خطيئة». (شوشتري، ۱۳۹۰: ۱۱ / ۷۶) همچنین ابن ابی الحديد می‌نویسد: «التقي في الشرع هو الورع والخوف من الله واذا حصل حصلت الطاعات كلها وانتفت التبايح كلها». (ابن ابی الحديد، ۱۳۷۸: ۱۹ / ۴۷)



شتی، یجمعها سوء الظن بالله (نامه ۵۳)؛ بخل و حرص و جبن، اخلاق و طبایع گوناگونی هستند که نقطه اشتراک آن بدگمانی نسبت به ساحت مقدس حضرت احدیت است». ابن ابی الحدید در شرح عبارت فوق می‌نویسد: این سخن امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به کلام سایر حکما و اندیشمندان، کلام شریف و بلند مرتبه‌ای است، اگر انسان حسن ظن به خدا و یقین راستینی داشته باشد، خواهد دانست که اجل انسان مقدر است و رزق و فقر و غنی همه از مقدرات الهی است و می‌داند که همه این امور جز به قضای الهی به وقوع نمی‌پیوندد.

کسی که گرایش به خدا و روز رستاخیز، در ژرفای ایمانش متبلور است، چگونه ممکن است نسبت به جان و مال مسلمین بی‌مبالا بوده یا هتک حرمت نموده و به آبروی مسلمانی لطمه بزند. «فمن استطاع منکم ان یلقى الله سبحانه وهو نقی الراحه من دماء المسلمین وامواهم سلیم اللسان من اعراضهم فلیفعل (خطبه ۱۷۶)؛ هر یک از شما بتواند دستش از خون و اموال مسلمانان پاک و منزّه بوده و زبانش از تعدی بر آبرو و عرض مردم در امان باشد، باید چنین کند. - که نجات و سعادت در آن است -». این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام آن را از نشانه‌های اسلام و رعایت نکردن آن را دلیل بر بیگانگی از اسلام می‌دانند.^۱

مؤمن به اقتضای ایمانش عادل و سرفراز است و در پرتو ایمان، خویشتن را به مکارم اخلاق مزین ساخته و از ضد ارزش‌های اخلاقی که دون شخصیت یک انسان فرهیخته است، منزّه خواهد ساخت. در حیا سرآمد و در محبت به دیگران پیشتاز است و هم او است که وصف اغماض و کرامتش نقل محافل گشته است. این امور از نشانه‌های ایمان و گرایش به الله است. مولای متقیان علیه السلام می‌فرماید: «لایحییف فی حکمه ولا یجور فی علمه، نفسه اصلب من الصلد و حیاءه یعلو شهوته و وده یعلو حسده و عفوہ یعلو حقه (مجلسی، ۱۳۶۳: ۹ / ۲۰۷)؛ در قضاوت از

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده؛ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او در امان باشند و کمترین تعرضی به جان و مال و آبروی افراد نداشته باشد». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۵: ح ۸۷۷۸) امام صادق علیه السلام این موضوع را فراتر از اسلام و مسلمین دانسته و می‌فرماید: «المسلم من سلم الناس من یده ولسانه و المؤمن من ائتمنه الناس علی اموالهم و انفسهم (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۲ / ۵۱)؛ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او در امان باشند و مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین بشمرند».

عدالت روی بر نمی‌تابد و برخلاف اقتضای علمی‌اش به کسی ستم نمی‌کند - در تحمل سختی‌ها - قلبش از سنگ سخت هم با صلابت‌تر است. حیائش بر شهوتش غالب و دوستی و مودتش بر حسدش چیره و عفو و بخشش بر کینه و عداوتش برتری می‌جوید.^۱

شواهدی که در این فصل مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفت، بیانگر این حقیقت است که پشتوانه دیانت برای اخلاق یک ضرورت است. تقوای الهی عشق به معبود و گرایش به وعد و وعید معاد، درجات عالی در خلد برین و خوف و هراس از دوزخ و عذاب الیم، سرمایه گران‌سنگی است که انسان را در پابندی به فضایل انسانی و وظایف الهی محکم و استوار می‌سازد و به اعتراف فرهیختگان معرفت در علوم انسانی و جوامع بشری هیچ عاملی قوی‌تر از ایمان، نمی‌تواند انسان را از تردید و سرگردانی و پوچی برهاند. کدام انگیزه و قدرتی می‌تواند برای شکوفایی اخلاق در انسان تا این حد کارساز باشد؟!

نتیجه

۱. گرچه برخی ناشیانه مسائل اخلاق را یک امر خصوصی در زندگی شخصی دانسته‌اند و یا برخی اخلاق را جنبه قداست روحانی بخشیده و فقط برای آن ثواب اخروی قائل شده‌اند، اما از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام مکارم اخلاق محور سعادت دنیوی و اخروی و فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می‌دهد.

۲. لازمه حیات اجتماعی، حفظ موازین و تعادل در جامعه بشری است، که این امر جز در سایه فضایل اخلاق میسر نیست.

۳. عزم و اراده قوی در رعایت مکارم اخلاق، رهین آینده‌نگری و معرفت و شناخت درباره بازتاب اخلاق در سرنوشت انسان خواهد بود.

۱. مولی صالح مازندرانی در شرح «لا یحیف فی حکمه ولا یجور فی علمه» می‌نویسد: «حیف در حکم با میل به باطل و جور در علم با ترک عمل به مقتضای علم است و این دو امر مقتضی کمال اعتدال در قوه نظری و عملی هر دو است.» (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۹ / ۱۳۱) ابن‌منظور نیز «صلد» را این‌گونه معنا می‌کند: مکان صلد: «صلب شدید (ابن‌منظور، ۱۳۶۵: ۳ / ۲۵۷) علامه مجلسی تعبیر «نفسه اصلب من الصلد» را این‌گونه معنا می‌کند: «ای من الحجر الصلب، کنایه عن شدة تحمله للمشاق او عن عدم عدوله عن الحق وتزلزله فيه بالشبهات وعدم ميله الى الدنيا بالشهوات». (مجلسی، ۱۳۶۳: ۹ / ۲۰۷)



۴. بسیاری از مفاسد اخلاقی و بزهکاری‌های اجتماعی بر اثر نادانی و جهالت از افراد بشر سر می‌زند.
۵. تعلیم نسبت به تربیت اخلاقی تقدم دارد، گرچه تهذیب نفس نسبت به تعلیم به منزله میوه بوده و دارای تقدم رتبی است.
۶. یکی از وظایف خطیر رهبران الهی آن است که زمینه رشد و شکوفایی عقلانی مردم را فراهم نموده و آنان را از خرافه و جهالت برهانند. همچنین از وظایف خطیر رهبران الهی آن است که مردم را با ارزش‌های اخلاقی آشنا نموده و از جهالت و ناآگاهی که مفاسد اخلاقی را در پی خواهد داشت برحذر دارند.
۷. معرفت و آگاهی درباره اصول اخلاق باید با هشدارهای پی در پی زنده و با طراوت بماند و گرنه به تدریج، فرسوده گشته و در ژرفای جان مخفی می‌شود، که در آن صورت حرکت‌آفرین نخواهد بود.
۸. در سرشت انسان، نیروی مرموزی به نام «وجدان»، نهادینه شده که انسان را به سوی ارزش‌ها سیاق نموده و از ضد ارزش‌ها صیانت می‌نماید.
۹. اگر وجدان سرزنده، با طراوت و هشیار نگه داشته شود، به موقع انسان را بیدار نموده و از خطر لغزش‌ها می‌رهاند.
۱۰. اخلاق و حقوق بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند.
۱۱. اساس حقوق به یک اصل مادر در اخلاق برمی‌گردد و آن زیبایی عدالت و زشتی ظلم و اجحاف به دیگران است.
۱۲. عشق الهی، امید به درجات عالی خلد برین و خوف و هراس از دوزخ و عذاب الیم، سرمایه گران‌سنگی است که انسان را در پابندی به فضائل اخلاق مستحکم و استوار می‌سازد.
۱۳. هیچ عاملی قوی‌تر از ایمان الهی، نمی‌تواند انسان را از تردید و سرگردانی و پوچی برهاند، با این وصف در بین عوامل یاد شده، نیرومندترین پشتوانه اخلاق، دیانت و تقوای الهی است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۳۷۸، شرح نهج البلاغه، قم، دار الکتب العربیه.
- ابن اثیر، مجدالدین، ۱۳۶۷، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، قم، اسماعیلیان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۳۶۳، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۶۲، شرح نهج البلاغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- پاپکین، ریچارد، ۱۳۸۵، کلیات فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، تهران، حکمت.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، بی تا، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- جعفری، محمدتقی، بی تا، وجدان از نظر اخلاقی، روانی، فلسفی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسلامی.
- جمال خوانساری، محمد بن حسین، ۱۳۶۶، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران، دانشگاه تهران.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۲۳ ق، مفردات الفاظ القرآن الکریم، قم، ذو القربی.
- شوشتری، محمدتقی، ۱۳۹۰ ق، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران، صدر.
- صانعی دره بیدی، منوچهر، ۱۳۸۴، جایگاه انسان در اندیشه کانت، تهران، ققنوس.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳، شرح اصول کافی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.

- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، مجمع البحرين، تهران، مرتضوی.

- فروغی، محمد علی، ۱۳۸۷، سیر حکمت در اروپا، تهران، نیلوفر، چ ۵.

- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الصافی، تهران، صدر.

- کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۶، تاریخ فلسفه، ج ۶، ترجمه سعادت و بزرگمهر، تهران، نشر

شرکت علمی و فرهنگی.

- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تهران، اسلامیه.
- مازندرانی، مولی صالح، ۱۳۸۲، شرح کافی، تهران، مکتبه الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۳، مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول ﷺ، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۵، میزان الحکمه، قم، دار الحدیث.
- مصطفوی، حسن، ۲۰۰۹م، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۹۷۲ م، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دار العلم.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، آل البيت ﷺ.
- ورام بن ابی فراس، مسعود، بی تا، مجموعه ورام، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.



بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی علیه السلام

علیرضا کمالی* / مجید معارف**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۲

چکیده

هر جامعه‌ای برای جلوگیری از هرج و مرج نیازمند تشکیل حکومت است. در حکومت اسلامی حاکمیت مطلق از آن خدای قادر و متعال است. خدای سبحان افرادی را به‌صراحت یا اشاره برای اداره حکومت اسلامی منصوب نموده است. از آنجا که دایره حکومت اسلامی گسترده است و یک نفر به تنهایی نمی‌تواند تمام سرزمین‌های اسلامی را اداره نماید، باید با انتصاب مدیران شایسته در رده‌های مختلف سازمان‌ها امور مردم با حفظ رعایت سلسله مراتب سازمانی به خوبی به انجام رسد. با بررسی سیره امام علی علیه السلام و متون حکومتی برجای مانده از آن حضرت، دانسته می‌شود که امام در حکومت کوتاه خویش برای انتصاب و ادامه حاکمیت مدیران معیارهایی را قرار داده است، بر اساس این معیارها بخش زیادی از مدیران دولت پیشین از سمت خود عزل شده‌اند. در این مقاله مهم‌ترین این ویژگی‌ها مورد بررسی قرار گرفته است که عبارتند از: ایمان، تقوا، عدالت، امانت‌داری، صداقت، اصالت خانوادگی، نداشتن سوء پیشینه، نظم و انضباط، تجربه و اطاعت‌پذیری.

واژگان کلیدی

حکومت علوی، نیروی انسانی، معیارهای گزینش، عزل و نصب.

kamali@maaref.ac.ir
maaref@ut.ac.ir

*. مدرس دانشگاه معارف اسلامی. (نویسنده مسئول)
**. استاد دانشگاه تهران.

طرح مسئله

یکی از الزامات حکومت موفق، داشتن نیروی انسانی کارآمد و متعهد در دستگاه حکومت به‌ویژه در پست‌ها و مناصب مدیریتی است، از این رو حسن اجرای وظایف و امور حکومتی تابع انتخاب عوامل و نیروهای شایسته است. شایسته‌سالاری از اصولی‌ترین موضوعاتی است که در متون اسلامی به آن توجه شده است. هر حکومتی برای پایداری و موفقیت در عرصه‌های مختلف نیازمند به توسعه شایستگی است.

نامه‌ها و سخنرانی‌های امام علی علیه السلام خطاب به عوامل و کارگزاران حکومت خود نشان می‌دهد که آن حضرت پیرامون انتخاب افراد شایسته در پست‌های مدیریتی و ارتقا رفتار سازمانی نیروهای حکومت تأکید فراوانی داشته است. این تأکیدها را می‌توان در مخاطب ساختن مسئولان در سطوح مختلف مدیریت از مدیران عالی رتبه گرفته تا عوامل و پرسنل امور جزیی حکومت مشاهده نمود. با توجه به موارد ذکر شده، هدف این مقاله یافتن پاسخ جهت این سؤال است که امام علی علیه السلام در خطبه‌ها و نامه‌های حکومتی چه معیارهایی را برای گزینش حاکمان در رده‌های میانی و بالایی حکومت مورد توجه قرار داده است؟

هر حکومتی متناسب با نگاه و رویکردی که اتخاذ نموده است، برای پیاده‌سازی برنامه‌ها و سیاست‌های خویش در جامعه به ناچار مدیرانی را انتخاب می‌کند که معتقد به مبانی، اصول و اهداف آن حکومت باشد و حاکمی را که در راس حکومت بر مسند نشسته است در اداره حکومت یاری دهد. امام علی علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نیست و پس از رسیدن به حکومت انتصاب هر کسی را در مسند قدرت بر نمی‌تابد بلکه کسانی را دارای صلاحیت تکیه بر مسند حکمرانی می‌داند که با او و سیاست‌هایش هماهنگ باشند. مهم‌ترین معیارهای انتصاب مدیران در نگاه امام علی علیه السلام بدین شرح است:

یک. ایمان و تقوا

ایمان قرارگرفتن باور در قلب است و از ماده «امن» گرفته شده است. بنابراین ایمان به‌معنای امنیت دادن است، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ لَمْ يَمُنَّ الْمُؤْمِنُ إِيمَانًا إِلَّا إِيمَانًا بِمَنْ يَتَّقَى»

ایّاه علی أنفسهم و أموالهم (ابن بابویه ۱۳۶۲: ۳۱)؛ آیا شما را آگاه کنم که چرا به مؤمن، مومن گفته می‌شود؟ زیرا جان و اموال مردم از دست او در ایمن است.»

امام علی (ع) ایمان را معرفت و شناختن به دل، اعتراف به زبان و انجام دادن به اعضا می‌داند. (حکمت ۲۱۸) همچنین ایمان داشتن؛ یعنی گرویدن به خدا، رسول و اهل بیت او را از روشن‌ترین راه‌هایی دانسته که سعادت همیشگی را در پی دارد؛ زیرا ایمان همانند چراغ نورانی است که آدمی را به کردارهای شایسته راهنمایی می‌کند. به سبب ایمان - که ثمره آن اعمال صالح است - علم و دانایی فرد نیز افزایش می‌یابد؛ زیرا علم بدون ایمان و عمل صالح، جز دوری از رحمت خدا چیزی را بر انسان نمی‌افزاید. (خطبه ۱۵۶ - ۱۵۵)

تقوا از ریشه «وقی» و «وقایه» و به معنای حفظ و بازداشتن چیزی از آنچه به آن ضرر و زیان می‌رساند، است در اصطلاح نیز به معنای پرهیزگاری، خویشتن‌داری، مراقبت نفس بر انجام دستورهای الهی و بازداشتن انسان از ارتکاب معاصی است. (شفیعی، ۱۳۸۵: ۱۸۳)

این واژه یکی از پربسامدترین واژه‌ها در فرمایش‌های امام علی (ع) است. آن حضرت تقوا را جایگاه حفاظتی بسیار با ارزش برای حفظ نفس از آلودگی‌ها می‌داند و از آن به «دار حصن عزیز» (خطبه ۱۵۷) یاد می‌کند و نخستین شرط مدیریت صحیح را مسئله تقوای الهی می‌داند. (نامه ۵۳)

بنابر این ایمان و تقوا از جمله معیارهای مهم و اثربخش در ارتقا کارآمدی تشکیلات و سازمان‌ها است. وجود این صفت در پرسنل حکومت ارتباط میان رییس و مرئوس، حاکم و محکوم، دولت و ملت را عمیق و مستحکم می‌سازد و کارکنان وظایف خویش را بر مدار تکلیف، تعهد، خیرخواهی، وجدان کاری، نظم و انضباط، راه‌گشایی و گره‌گشایی به بهترین وجه در چارچوب قوانین به انجام می‌رسانند.

انسان مؤمن و متقی بالاترین ناظر و شاهد اعمال و رفتار آشکار و نهان خویش را خدای سبحان می‌داند؛ چراکه از جان و دل معتقد است که: «إِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» (حکمت ۳۲۴) از این رو وظایف خویش را به گونه‌ای به انجام می‌رساند که رضایت خدا را به دنبال داشته باشد. در تشکیلاتی که نیروی انسانی آن از ایمان و تقوای واقعی برخوردار باشند، نشانی از



اختلاس، رشوه‌گیری، دریافت پول زیرمیزی، پول‌شویی، کم‌کاری، فرار از انجام مسئولیت، استفاده شخصی از وقت و اموال بیت‌المال و هزاران کردار ناصواب ریز و درشت را نمی‌توان مشاهده نمود.

ایمان و تقوا را می‌توان معیار اساسی و پایه‌گزینه‌ش به‌شمار آورد، به‌گونه‌ای که اگر شرط ایمان و تقوا در وجود شخص متقاضی به‌درستی احراز گردد، نیاز چندانی به احراز سایر شرایط وجود نخواهد داشت؛ زیرا از ویژگی‌های تقوا آن است که به شخص متقاضی و نیازمند به‌کار اجازه پذیرش کاری که در تخصص و توان او نیست را نمی‌دهد، از این‌رو می‌توان چنین برداشت کرد که پذیرش مدیریت و مسئولیت با نداشتن فرصت، تخصص و توان انجام آن که باعث تحمیل هزینه و خسارت به بیت‌المال و مردم می‌شود، با تقوا همخوانی ندارد.

ایمان به خدا و تسلیم در برابر فرامین الهی چنان انسان را متعهد می‌سازد که انسان نسبت به انجام کوچک‌ترین عمل خلاف دستورهای الهی بی‌رغبت می‌گردد. برای انسان متقی خدا از هر قانون و ناظر و مراقب بشری بالاتر است.

در حکومت اسلامی، خدامحوری و تقواگرایی، مهم‌ترین ملاک است و هر چیزی با معیار تقوا ارزیابی می‌گردد. امام علی علیه السلام در عهد نامه مالک اشتر، که منشور حکمرانی و مدیریت است، اصول مدیریت را از ایمان و تقوای الهی می‌آغازد و از او می‌خواهد تا اطاعت او را بر هر چیز دیگری مقدم دارد و از واجبات و سنت‌های الهی که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است، پیروی نماید که رستگاری انسان فقط در سایه اطاعت از فرامین آن است و بی‌توجهی نسبت به آن مایه هلاکت و سیه‌روزی است و نیز او را فرمان می‌دهد که خواسته‌های نابه‌جای خود را درهم بشکند و به‌هنگام وسوسه‌های نفس، خویش‌داری را پیش گیرد؛ زیرا که «نفس اماره» همواره انسان را به بدی وامی‌دارد، مگر آنکه رحمت الهی شامل حال او شود. این امر را می‌توان در مطلع نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر ملاحظه نمود:

أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِثْرَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعَ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ
الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ
يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ



نَصْرَهُ وَ إِعْزَازَ مَنْ أَعَزَّهُ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَزَعَّهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ التَّفْسُ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ. (نامه ۵۳)

او را به تقوا و ترس از خدا، ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا قرآن به آن امر شده است، فرمان می‌دهد: به متابعت اوامری که در کتاب الله آمده، فرائض و واجبات و سنت‌ها، همان دستوراتی که هیچ‌کس جز با متابعت آنها روی سعادت نمی‌بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آنها در شقاوت و بدبختی واقع نمی‌شود. به او فرمان می‌دهد که (آیین) خدا را با قلب، دست و زبان یاری کند؛ چراکه خدا متکفل یاری کسی شده که او را یاری نماید و عزت کسی که او را عزیز دارد.

امام همچنین در آخرین فرمایش‌های خود خطاب به فرزنداناش - زمانی که از ضربت ابن‌ملجم در بستر بیماری افتاده بود - در مرحله نخست سفارش به تقوای الهی نمود: «اوصیکما بتقوی الله.» (نامه ۴۷) تقوا به معنای احساس مسئولیت درونی در برابر فرمان‌های الهی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۰ / ۲۵۸)

دو. اشتها به عدالت

عدالت به معنای مساوات و برابری (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۲۴۶؛ طریحی، ۱۳۶۵: ۵ / ۴۲۱) و استقامت؛ یعنی راست و موزون بودن است. (ابن‌منظور، بی‌تا: ۱۱ / ۴۱۴) راغب اصفهانی می‌گوید: «عدالت و معادله دارای معنای مساوات و برابری است و در مقایسه میان اشیا به کار می‌رود ... پس عدل، تقسیم نمودن به‌طور مساوی است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۲۵) از نظر ابن‌منظور «عدل هر آن چیزی است که فطرت انسان حکم به استقامت و درستی آن نماید.» (ابن‌منظور، همان)

همچنین لغت‌شناسان می‌گویند: «العدل نقیض الجور؛ عدالت در مقابل ظلم است.» (فراهیدی، ۱۴۲۵: ۲ / ۱۱۵۴؛ فیومی، ۱۴۰۳: ۳۹۶؛ ابن‌منظور، بی‌تا: ۱۱ / ۴۱۴) فیومی می‌گوید: «عدل، میانه روی در کارها است و آن، خلاف جور است.» (فیومی، همان)؛ چراکه ظلم و جور در واقع خروج از توازن و برابری است، پس میان این معنا و معنای پیشین مغایرتی نیست.

سخن اهل لغت درباره عدالت، همسو با کلام امام علی علیه السلام درباره معنای عدالت است: از امام علی علیه السلام سؤال شد: از عدل و جود کدام برتر و ارزشمندتر است؟ امام فرمود: عدل امور را در جای خود می‌نهد، اما جود امور را از جهت اصلی خود خارج می‌کند (حکمت ۴۲۹)؛ زیرا جود اقتضا می‌کند که شخص جواد در هنگامی که به مال خود محتاج است، مال خود را از ملکیت خود خارج کند و آن را به دیگری ببخشد. (کاشانی، ۱۳۲۰: ۲ / ۸۲۵)

نکته شایان ذکر اینکه، کلام امام علی علیه السلام در باب عدالت، منافاتی با مساوات و برابری ندارد؛ زیرا مقصود از مساوات، تقسیم کردن به‌طور مساوی نیست، بلکه مقصود رعایت تناسب و اعتدال است و هرگاه آنچه که شایسته هر چیزی است، به آن داده شود، عدالت مراعات شده است. (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۴۳)

امام علی علیه السلام حاکمان را به رعایت عدالت حتی در نگاه به زیردستان فرمان می‌داد، چنان که به یکی از کارگزارانش چنین دستور می‌دهد: «وَ أَسْبِئْتُهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ وَ لَا يَبْتَاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ (نامه ۴۶)؛ و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره‌شان نگاه کنی، یا یکی را به اشارت خوانی، یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم - بر ناتوان - نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند» و همین دستور را به محمد بن ابی‌بکر استاندار مصر می‌دهد (نامه ۲۷) و از زیاد بن ابیه، جانشین عبدالله بن عباس در فارس، خواست تا در برخورد با مردم در گرفتن خراج عدالت را به کار گیرد و از ظلم به آنان اجتناب ورزد. (حکمت ۴۷۶)

مفهوم عدالت در علم اخلاق نیز به‌معنای لغوی آن باز می‌گردد. نراقی در تعریف عدالت در اخلاق می‌گوید: «عدالت آن است که عقل عملی مطیع و منقاد قوه عاقله بوده و از او در جمیع تصرفات خود تبعیت نماید.» (نراقی، بی‌تا: ۱ / ۵۱) روشن است که نتیجه انقیاد عقل عملی نسبت به قوه عاقله آن است که حق هر یک از قوه‌ها به او داده شود و در جای شایسته خود قرار گیرد.

این امور حکایت‌گر آن است که مدیران در حکومت اسلامی باید به‌ویژگی عدالت با همه ابعادش متصف باشند تا بتوانند عدالت را در جامعه پیاده نمایند، چنان‌که مطابق فرمایش امام علی علیه السلام: «ان افضل قره عين الولاة استقامة العدل في البلاد». (نامه ۵۳)

سه. نظم و انضباط

نظم به معنای آراستن، ترتیب دادن کار و ... (معین، ۱۳۶۰: ۱ / ۳۸۲) و انضباط به معنای سامان گرفتن، ترتیب و درستی، عدم هرج و مرج و ... است. (دهخدا، ۱۳۴۲: ۴۱۲) نظم و انضباط در زبان فارسی از نظر دلالت بر مفهوم مرتب کردن و سامان داشتن، می‌تواند به جای یکدیگر و در کنار هم به کار رود. در این صورت انضباط آن است که انسان از درون خود، خویشتن را به قاعده گیرد و ضبط کند و بپذیرد که باید خویشتن‌دار باشد و بر خود و احوال و اعمالش غالب شود، اما ولی نظم آن است که انسان با دیگران در حرکت جمعی همسویی کند و برای فعالیت گروهی آماده باشد. نظم در این نگاه، کلان‌تر از انضباط است، گستره آن فراتر از رفتار فردی است و حتی به اشیاء، ساختار، نهادها و نظایر آن نیز تعمیم‌پذیر است. (لطیفی، ۱۳۹۲: ۳۵)

اساس زندگی اجتماعی انسان بر نظم بنا شده و حفظ تاروپود جامعه به حفظ قانون وابسته است. اگر نظم و قانون مراعات نشود، هرج و مرج جامعه را از هم می‌گسلاند. بخش مهمی از معارف ادیان الهی نیز به نظم و انضباط اختصاص یافته اما در هیچ مکتبی چون اسلام، بر این مسئله تأکید نشده است. این نظم و انضباط سراسر ابعاد و شؤون زندگی انسان را در بر گرفته است، از این رو می‌توان گفت دین، برای برقراری نظم و انضباط در سراسر زندگی بشر آمده تا او را در زندگی فردی، اجتماعی و در رابطه با خود، خدا و مردم، منضبط و دقیق بار بیاورد، که ایجاد نظم و انضباط مطابق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام یکی از اهداف قرآن کریم است. «إِنَّ فِيهِ ... نَظْمًا مَّا بَيْنَكُمْ؛ (خطبه ۱۵۷) همانا در قرآن ... [آیین] نظم و انضباط میان شما، نهفته است.»

نظم در کارها جامعه را به سوی سعادت رهنمون می‌کند و فقدان نظم باعث دوری و گسست سازمان‌ها از اهداف و برنامه‌های از پیش طراحی شده، خواهد بود. موفقیت سازمان‌ها از طریق تلاش‌های منظم مدیران صادق و قابل انعطاف به همراه مشارکت و همکاری کارکنانش تحقق می‌پذیرد و بی‌نظمی مایه از دست رفتن فرصت‌های گران‌بها و طلایی می‌شود و این‌گونه افراد در عمل ناکام می‌مانند و به همان اندازه که نظم مایه استحکام و انسجام و احتیاط در عمل می‌شود، بی‌نظمی مایه سستی و کوتاهی در عمل است و کسی که



از سستی اطاعت می‌کند، حقوق خود و افراد جامعه را ضایع و تباه می‌سازد. از آنجا که اهداف و برنامه‌ها توسط مدیران و کارکنان دستگاه‌ها عملیاتی می‌گردد باید از گزینش افراد بی‌نظم و نامنظم به‌شدت اجتناب ورزید و داشتن نظم و انضباط را یکی از معیارهای اصلی جذب و گزینش قرار داد؛ چراکه یکی از علل ضرورت تشکیل حکومت‌ها ایجاد نظم و انضباط در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج و ناامنی در جامعه است و فلسفه امامت نیز همین نظام بخشیدن به امت است. (حکمت ۲۵۲) بنابر این برای رسیدن به این هدف باید مدیران از میان افراد نظام‌مند انتخاب گردند و مدیر بی‌نظم و انضباط نمی‌تواند عامل نظم و انضباط باشد و از اینکه امام علی علیه السلام در آخرین وصایای خویش همگان را پس از تقوا به نظم در امور سفارش می‌کند، نشانگر اهمیت و جایگاه ارزشمند نظم و انضباط افراد در نظر ایشان است. (نامه ۴۷) در مدیریت امروزی نیز نظم و انضباط از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

چهار. امانت‌داری و راست‌گویی

امانت‌داری و راست‌گویی به‌عنوان دو اصل بسیار مهم از نظر آموزه‌های دینی است. این دو اصل در متون اسلامی بازتاب وسیعی دارد و از اساسی‌ترین تعالیم پیامبران الهی به‌شمار آمده است. اهمیت این دو به اندازه‌ای است که از نشانه‌های ایمان و تقوا دانسته شده است، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم و صومهم و كثرة الحج و المعروف و طنطنتهم باللیل انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة؛ (صدوق، ۱۳۷۶: ۳۰۲) نگاه به فزونی نماز و روزه مردم و کثرت حج و انفاق و کمک‌های آنها و سروصدایشان در عبادت‌های شبانه نکنید بلکه به راست‌گویی و ادای امانت آنها نگاه کنید (تا به ایمان و تقوای آنها پی ببرید)». امام علی علیه السلام حکومت را امانتی می‌داند که خدا در اختیار مدیران و یکایک کارکنان آن نهاده است، از این رو در انتخاب و گزینش افراد می‌بایست میزان امانت‌داری آنان مورد ارزیابی قرار گیرد و به‌عنوان یکی از شرایط استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی در دستگاه‌های حکومتی مورد توجه قرار گیرد.

کسی که در حکومت به قدرت و مقامی می‌رسد باید آن را به‌عنوان فرصتی برای

خدمت‌گزاری مغتنم شمارد و بار امانت را به‌درستی به سرمنزل رساند. از جمله آثار نگاه امانتی به حکومت، اصلاح امور مردم و به‌دست آوردن رضایت آنان خواهد بود، از این‌رو است که امام علی علیه السلام حکومت بر مردم را امانتی در دستان زمامداران و مدیران را کلیدداران خزانه‌های بیت‌المال می‌داند که باید این امانت‌ها را به‌دست صاحبانش برسانند. (نامه ۵)

حضرت در نامه‌ای دیگر به یکی از فرمانداران خود که با دست‌اندازی به اموال بیت‌المال متواری گشته بود، ضمن نکوهش شدید او، علت انتخاب وی به سمت فرمانداری را مورد اعتماد بودن و امانت‌داری وی از نظر ایشان اعلام می‌کند که البته این شخص از اعتماد حضرت سوء استفاده کرد و در امانت‌داری خیانت ورزید. حضرت خطاب به این کارگزار می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَّأَتِي وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْ تَقَّ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمَوَاسَاتِي وَ مُوَازَرَتِي وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَيَّ ابْنَ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعُدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ حَزَبَتْ وَ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَدْ فَتَكَتْ وَ شَعَّرَتْ قَلْبَيْ لِبَابِنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمِجَنِّ فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتُهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنْتُهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ ... (نامه ۴۱)

اما بعد من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن‌تر از تو نیافتم به خاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمت سخت گرفته و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی‌مقدار شده و این امت اختیار را از دست داده و حمایت‌کننده‌ای نمی‌یابد، عهد و پیمانت را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند، همصدا شدی و با خائنان، نسبت به او خیانت ورزیدی.

راست‌گویی نیز از نظر آموزه‌های اسلامی از جایگاه بلندی برخوردار است، به‌گونه‌ای که آن را از اصول خدشه‌ناپذیر اخلاق اجتماعی قرار داده و مسلمانان را موظف کرده است که همیشه و همه جا در برابر هر مخاطبی، سخن به‌راستی گویند و هیچ‌گاه زبان خویش را به



گناه دروغ، آلوده نسازند؛ زیرا زشتی دروغ به اندازه‌ای است که آن را در ردیف گناهان کبیره قرار داده است. در ارزشمندی راست‌گویی همین بس که خدای متعال، عالی‌ترین درجه آن را دارا است: «... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (نساء / ۸۶)؛ چه کسی از خدا راست‌گوتر است؟» و پیامبران خویش را نیز راست‌گو شمرده و فرموده است: «وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (یس / ۵۲)؛ همه فرستادگان، راست گفتند.» امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۰۴)؛ خدای بزرگ هیچ پیامبری را نفرستاد مگر با راست‌گویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار.»

امام علی علیه السلام راست‌گویی را روح سخن: «أَلْصِدْقُ رُوحُ الْكَلَامِ»، (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۳۲) اصل دین: «أَلْصِدْقُ رَأْسُ الدِّينِ»، (همان: ۱۳۹) قوی‌ترین رکن ایمان: «أَلْصِدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ» (همان: ۸۴) و مایه نجات و رستگاری معرفی می‌فرماید: «بِالْصِدْقِ تَكُونُ النَّجَاةُ» (همان: ۲۹۸)

پنج. نداشتن سوء پیشینه

داوری مردم در باره افراد می‌تواند یکی از معیارها و ملاک‌های مناسب برای گزینش باشد؛ زیرا رفتار خوب و بد افراد از دید مردم پوشیده نمی‌ماند. هنگامی که مردم شخصی را به‌خاطر صفات خوبش می‌ستایند و در همه جا از او به نیکی یاد می‌کنند می‌تواند نشانه‌ای از گواهی و تصدیق آنان باشد. همچنین کسی که به صداقت و دیانت و امانت‌داری معروف است، هر گاه در راس امور قرار گیرد، اعتماد و همکاری همه جانبه مردم را به‌سوی خود جلب می‌نماید و می‌تواند مشارکت توده‌های مردمی در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و برون رفت از نابسامانی‌های جامعه را به‌همراه داشته باشد.

از سوی دیگر، با حضور چهره‌های امین مردم در حکومت، اعتبار حکومت بالاتر می‌رود. اعتماد مردم نسبت به یک مسئول بهترین پشتوانه و دل‌گرمی برای او است؛ زیرا او می‌داند که مردم حرف‌های او را صادقانه می‌پذیرند و در همه حال با او یک دل و یک زبان هستند. بر عکس، هنگامی که فردی که فاقد پایگاه مردمی است و صداقت و امانت‌داری او در عمل مورد سنجش واقع نشده، زمام امور مردم را به‌دست گیرد، مردم به او اعتماد نخواهند کرد،

از این رو امام علی (ع) حسن شهرت و سوابق خوب افراد را در عهدنامه مالک اشتر، به عنوان یکی از ملاک‌های گزینش افراد معرفی می‌کند: «کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه ... که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند ... انتخاب کن.» (نامه ۵۳) بنابراین، افراد دارای تجربه و حسن سابقه، شایستگی بیشتری برای تصدی امور دارند و در گزینش افراد باید سوابق گذشته آنان مورد بررسی قرار گیرد و کسانی برای تصدی امور انتخاب گردند که فاقد سوء سابقه باشند. امام علی (ع) کارگزاران خویش را در انتخاب وزیران به این نکته توجه می‌دهد که نباید وزیران دارای سوء سابقه در خدمت‌گزاری به بدکاران و حکام ستمگر باشند، بلکه باید از میان افراد خوشنام، دارای قدرت تفکر و رأی، صراحت بیان در حق‌گویی و کسانی که ستمکاران را یاری نکرده باشند، انتخاب گردند. (همان)

شش. اطاعت‌پذیری

برای تحقق اهداف و برنامه‌های حکومت لازم است تمام افراد جامعه در همه سطوح هم‌دل و هم‌گام با هم به فرامین امام و رهبر جامعه که براساس قانون به هدایت جامعه می‌پردازد، گوش سپارند. این اطاعت‌پذیری در باره کارکنان و مدیران حکومت از اهمیت بالاتری برخوردار است، از این رو یکی از الزامات نیروی انسانی حکومت، اطاعت‌پذیری از قانون و حرکت در مسیر فرامین رهبری است تا اهداف و برنامه‌های متعالی جامعه عمل بپوشد.

امام علی (ع) بر اطاعت‌پذیری مردم به‌ویژه به‌هنگام نبرد با متجاوزان فراوان تأکید نموده است، چنان‌که پس از عزل محمد بن ابی‌بکر از سمت استانداری مصر و انتصاب مالک اشتر به‌جای او، فرزند ابوبکر از این جایگزینی سخت‌آزرده خاطر شد. امام در نامه‌ای ضمن دلجویی از او، یکی از ویژگی‌های مالک اشتر را اطاعت‌پذیری از امام معرفی نمود: «إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَكَيْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا ... وَ نَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ» (نامه ۳۴) آن مردی که من او را استاندار مصر کرده بودم، مردی بود که نسبت به ما ناصح بود ... و ما از او راضی بودیم». همان‌گونه که امام علی (ع) محمد بن ابی‌بکر را نیز فردی مطیع معرفی می‌فرماید: «... وَ كَدَا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا؛ ... فرزندى ناصح، و كارگزارى تلاشگر» و او را در زمره کارگزاران



خویش قرار می‌دهد و هنگامی که او را به استانداری مصر منصوب می‌کند، نافرمانی مردم از فرزند ابی‌بکر را عامل شهادت و شکست او در برابر معاویه می‌داند. (ر.ک: نامه ۳۵)

هفت. داشتن تجربه و تخصص

دارا بودن تجربه، تخصص و کاردانی لازم از جمله معیارهایی است که بارها مورد تأکید معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است، چنان که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «و لا تقبلن فی استعمال عمالک و امراتک شفاعة الا شفاعة الکفائة و الامانة (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۲۲۸)؛ در به‌کارگیری و استخدام عاملان و مسئولان هیچ شفاعتی (معیاری) غیر از شفاعت کاردانی و تخصص و امانت‌داری آنها را نپذیر.»

حضرت امیر علیه‌السلام در این گفتار افزون بر بیان معیار اختصاصی‌گزینش‌ها به یک نکته اساسی و مبتلا به همه جوامع در همه اعصار اشاره فرموده است و آن عدم پذیرش واسطه‌ها است. پذیرش توصیه از این و آن و تقدم رابطه بر ضابطه و ترجیح سفارش بر شایستگی و کفایت، پدیده شومی است که در صورت رواج پیدا کردن در نظام اداری، موجب ناکارآمدی آن گشته و با بحران مشروعیت مواجه می‌گردد.

برخورداری از علم و تجربه نیز جزء شرایطی است که مورد سفارش واقع شده است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «العقل غریزة تزد بالعلم و التجارب؛ عقل غریزه‌ای است که با آگاهی و تجربه افزایش می‌یابد.» (همان: ۹۱) عقل انسان از جایگاه والایی برخوردار است. علت برتری انسان از حیوان و رسیدن به کمال و قرارگرفتن در جایگاه اشرف مخلوقات وجود قوه عقل در انسان است. اگر عقل از انسان گرفته شود انسان جایگاه والای خود را از دست می‌دهد و حتی تکالیف الهی از او ساقط می‌گردد. این عقل با این عظمت برای تقویت تکاملش به علم و تجربه نیازمند است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز می‌فرماید: «رای الرجل علی قدر تجربته؛ (پاینده، ۱۳۶۳: ۴۲۱) اندیشه هر فرد به میزان تجربه او بستگی دارد.»

هشت. برخورداری از اصالت خانوادگی

برای احراز شرایط نباید به گزارشی که افراد از خود ارائه می‌دهند، بسنده کرد بلکه می‌بایست

با تحقیقات میدانی از نزدیکان و بستگان به راست آزمایی آن اقدام نمود، از این رو یکی از وظایف نهاد متولی گزینش نیروی انسانی بررسی اصالت خانوادگی متقاضی است؛ زیرا خانواده نقش موثری در صعود سجایای اخلاقی و نزول رذایل اخلاقی در انسان دارد. خانواده به انسان کمک می کند که صفات اخلاقی در انسان به صورت ملکه در آید. همچنین وراثت نیز در انتقال صفات نیک یا بد در انسان نقش والایی دارد، از این رو یکی از مقوله های تحقیق و تفحص، پرس و جو در باره اصالت خانوادگی افراد است.

بنابراین در صورتی که فرد مورد گزینش منتسب به خاندان اصیل و شریف و با فضیلت باشد، می توان چنین تحلیل کرد که صفات اخلاقی او از سنین کودکی در او رشد و نمو یافته است و در صورتی که متعلق به خاندان فاسد است احتمال تأثیر فساد در او بسیار است. امام علی علیه السلام به مالک اشتر در این باره چنین سفارش می کند:

ثُمَّ الصَّقُ بَدَوِي المُرُوءَاتِ وَ الأَحْسَابِ وَ أَهْلِ البُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ التَّجْدَةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الكَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ العُرْفِ.

سپس روابط خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندانهای صالح و خوش سابقه بر قرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار، چراکه آنها کانون کرم و مراکز نیکی هستند. (پس به سراغ کسانی برو که از خانواده های اصیل، نجیب، با شخصیت، مؤمن، صالح و خوش سابقه باشند)

پس اصالت و نجابت خانوادگی و ایمان و سابقه فرد در گزینشها بایستی مورد توجه قرار گیرد. حضرت امیر در جای دیگر این نامه می فرماید: «وَتَوَحَّ مِنْهُمْ أَهْلُ التَّجْرِبَةِ وَ الحَيَاءِ مِنَ أَهْلِ البُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ القَدَمِ فِي الإِسْلَامِ المُتَقَدِّمَةِ؛ و از میان آنها افرادی که با تجربه تر و پاک تر و پیشگام تر در اسلامند برگزین.»

در اینجا به دو ویژگی لازم؛ یعنی «تجربه» و «حیا» نیز اشاره شده است که می توان تجربه کاری را از معیارهای اختصاصی و حیا را از معیارهای عمومی گزینش محسوب کرد. آن حضرت در بیان علت این امر می فرماید: «فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصَحُّ أَعْرَاضاً وَ أَقْلُ فِي المَطَامِعِ إِشْرَاقاً وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الأُمُورِ نَظْراً» (نامه ۵۳)؛ زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنها پاک تر و همچنین کم طمع تر و در سنجش عواقب کارها بیناترند.»





البته در خصوص معیارهای عمومی گزینش روایات بسیار زیادی وجود دارد، از جمله در خطبه همام، صفات و ویژگی‌های زیادی بیان شده است که به دلیل اشتراک این صفات با مباحث غیر مدیریتی و محدودیت این مقاله، از ذکر آنها پرهیز می‌شود.

نتیجه

برخورداری از تمامی معیارهای پیشگفته، آن هم در سطح عالی از آرمان‌های حکومت اسلامی است.

- دارا بودن ایمان و تقوای الهی مدیران را مسئول و متعهد به بار می‌آورد. هر چه مرتبه ایمان و تقوای مدیران بالاتر باشد تعهد و مسئولیت‌پذیری آنان نیز بیشتر خواهد بود. داشتن ایمان و تقوای الهی عدالت، نظم و انضباط، امانت‌داری، راست‌گویی، اطاعت‌پذیری را نیز به دنبال خواهد داشت. مدیران با ایمان و متقی باید همواره به مراقبت از خویش بکوشند تا وسوسه شیطان و هوای نفس، آنها را نلغزاند.

- مدیران حکومت اسلامی باید ملکه عدالت را در وجود خود نهادینه نمایند؛ زیرا مدیریت عرصه ابتلا به افراط و تفریط است. سروکار داشتن با افراد گوناگون جامعه، وجود بحران‌ها، آسیب‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و برخورد عاطفی و احساسی با آن به جای استفاده از عقل و منطق در مدیریت مشکلات، ممکن است در مدیریت افراد تأثیر گذارد و او را به افراط یا تفریط بکشاند.

- حوزه مدیریت ارتباط تنگاتنگ و وثیقی با نظم و انضباط دارد، از این رو مدیر باید پایبند به نظم و انضباط باشد و آن را در عمل به اجرا در آورد. مدیری که به موقع به امور رسیدگی نمی‌کند و برنامه‌هایش با بی‌نظمی برگزار می‌شود، تشتت و بی‌نظمی را می‌توان در دستگاه تحت امر او به خوبی مشاهده نمود.

- مدیران باید امانت‌دار و راست‌گو باشند. تمام اموال و دارایی‌ها و حتی کارکنان دستگاه‌ها به منزله امانتی در دستان مدیران است و مدیران کلیدداران این گنجینه هستند و باید پس از اتمام ماموریت‌شان این امانت را به مسئول مافوق بازگردانند. مدیرانی که در امانت خیانت می‌کنند



راه‌های تجاوز به حقوق دیگران و بیت‌المال را به روی خود گشوده‌اند هر چند که به‌زعم خویش پنداشته‌اند که این دست‌درازی به بیت‌المال حق مشروع خودشان است. این پندار غلط‌گاه مدیران متعهد را به رشوه‌گیری، اختلاس، پول‌شویی و ... می‌کشاند.

جایگاه صداقت و راست‌گویی نیز بسیار روشن است؛ چراکه راست‌گویی باعث جلب اعتماد بالادستان و زیردستان می‌شود و از سوی دیگر دروغ‌گویی زمینه‌ساز انجام تخلفات است.

- داشتن سوء پیشینه به‌ویژه در عرصه‌های مدیریتی و گماردن چنین افرادی به مسند قدرت به‌منزله تشویق مجرمان از ارتکاب جرم است. چنین افرادی هنگامی که دوباره بر مسند قدرت تکیه می‌کنند بر ارتکاب جرائم جرات بیشتری به خود می‌دهند، درحالی‌که عدم به‌کارگیری چنین اشخاصی افزون بر اینکه صیانت از جایگاه مدیران متعهد است از سوی تنبیه افراد دارای سوء پیشینه است و از سوی دیگر باعث مراقبت مدیران از اعمال و کردار خود می‌شود.

- در حکومت اسلامی قدرت و حکمرانی مطلق از آن خدا است که در راس هرم قدرت قرار دارد و اجازه حکمرانی را به افراد دارای شرایط داده است، از این رو مدیریت در حکومت اسلامی دارای سلسله‌مراتبی است که مدیران تحتانی باید مطیع فرامین خدای متعال و نیز مدیران فوقانی خود باشند و در برابر اعمال مدیریتی خود به آنان پاسخ‌گو باشند. این امر به انسجام بیشتر حکومت و جامعه و جلوگیری از برداشت‌های نادرست از فرامین خواهد انجامید.

- داشتن تجربه و تخصص لازم یکی از معیارهای گزینش مدیران است. مدیری که فاقد این معیار است باعث هدر رفتن سرمایه‌ها می‌شود، چنان‌که در متن ملاحظه شد این قدر که روی «تجربه» تأکید شده کم‌تر روی «سنوات خدمتی» تأکید شده است؛ چراکه بسیاری از افراد هستند که سالیان دراز در محلی خدمت می‌کنند اما در مسیر افزایش تجربه و توان و کارایی خویش توفیق چندانی نداشته‌اند و برعکس افرادی هستند که در همان سال‌های اولیه خدمت، با تلاش و کوشش و کسب علم و تجربه - در مقایسه با دیگران - به درجات بالایی از کارایی و اثربخشی دست می‌یابند، از این‌رو در کلام حضرت به این نکته ظریف توجه و به‌جای «سنوات خدمت» بر «تجربه» تأکید شده است.



- داشتن اصالت خانوادگی و تربیت در خانواده صالح از جمله معیارهایی است که در کنار سایر معیارها موجب اطمینان خاطر و افزایش اعتماد نسبت به گزینش افراد در پست‌های مدیریتی می‌شود.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، تصحیح صبحی صالح، بی‌تا، قم، دار الهمجره.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیه‌الله نجفی مرعشی.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۶۲، صفات الشیعه، تهران، اعلمی.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار الفکر و دار صادر.
- پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۶۳، نهج الفصاحه، تهران، ثنای دانش.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح سید مهدی رجایی، قم دار الکتاب الاسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۴۲، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت و دمشق، دار القلم و الدار الشامیه.
- شفیعی، عباس و دیگران، ۱۳۸۵، رفتار سازمانی با رویکرد اسلامی، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، تصحیح احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دار الهمجره.

- کاشانی، فتح الله، ۱۴۲۰ ق، تنبيه الغافلین و تذکرة العارفين، تصحيح سيد جواد ذهني، تهران، پیام حق.

- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تصحيح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

- لطیفی، میثم، ۱۳۹۲، مبانی و اصول نظم و انضباط در سازمان، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.

- معین، محمد، ۱۳۶۰، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، چ ۴.

- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۸۶، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه،

چ ۴.

- نراقی، محمد مهدی، بی تا، جامع السعادات، قم، اسماعیلیان، بی تا.

(ب) مقاله ها

- حسینی، سید غلامحسین، ۱۳۷۹، «کارگزاران و موقعیت جغرافیایی حکومت علی علیه السلام»،

حکومت اسلامی، ش ۱۸، ص ۳۶۸ - ۳۳۷، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان.

- نجفی، زین العابدین، ۱۳۹۱، «مفهوم شناسی واژه عدالت در فقه امامیه»، انسان پژوهی دینی،

شماره ۲۸، ص ۱۷۰ - ۱۴۱، قم، مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی.

تبیین میدان معناشناسی واژگان «ورع» و «عفت» در نهج البلاغه

نصرالله شاملی* / علی بنایان اصفهانی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۵

چکیده

«ورع» و «عفت» از جمله مفردات اخلاقی در نهج البلاغه است. «ورع» در لغت به معنای دوری از گناه است و به شخصی که پیوسته از گناهان دوری کند پرهیزکار یا ورع گفته می‌شود. این واژه از واژگان کاربردی در بحث اخلاق و سلوک عرفانی است و در اصطلاح معناشناسی، دارای خاصیت اشتراک معنوی است، بدین گونه که ورع دارای یک معنای کلی است و تحت آن مصادیق فراوانی را می‌توان جای داد. اینکه «ورع» در مصادیق خود دارای چه معانی است، بستگی به قرار گرفتن در سیستم معنایی دارد؛ اگر در مرکز سیستم قرار داشته باشد، با معنای تقوا مترادف است و اگر یک عنصر از عناصر سیستم باشد، معنای آن با تقوا متفاوت است. «ورع» با عناصر خاصی مانند تقوا، زهد، عفت، عصمت و نزاهت هم‌سیستم می‌شود. «عفت» نیز مانند واژگان عصمت، ورع و زهد، بر گونه‌ای از بازدارندگی یا منع و بازداشت دلالت می‌کند و این همان مفهوم دلالتی یا معنای مفهومی است که دارای مصادیق گوناگون بر حسب اوضاع و شرایط متن و فرامتن است. بنابر این «عفت» از مقوله مشترک معنوی است و در یک سیستم معنایی، مصادیق دقیق آن روشن می‌شود.

واژگان کلیدی

اخلاق، عرفان، ورع، عفت، معناشناسی، میدان معناشناسی.

طرح مسئله

«ورع» یکی از مفردات اخلاقی در نهج البلاغه است. در لغت به معنای دوری از گناه بوده و شخصی که از گناهان پیوسته دوری کند به آن پرهیزکار یا «وَرِع» [به کسر راء] گویند، پس «ورع» بر پرهیزکاری و خویشتن‌داری از هر بدی اطلاق می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۰۸: ۲ / ۲۴۲، ماده وَرَع)

همچنین «ورع» به معنای ترسو، کوچک، حقیر و ضعیف است که نمی‌تواند نیاز کسی را برآورده سازد و نیز به کسی که از نظر مالی، اندیشه‌ورزی یا از نظر قدرت جسمانی فرد ضعیفی است، اطلاق می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ماده ورع)

بنابراین واژه «ورع» دارای معانی مختلفی است که معنای اصلی و کلی آن عبارت است از: اجتناب از امری مذموم.

این مفهوم کلی در معانی متفاوتی که در بالا ذکر شد، مشترک است؛ یعنی هر کسی نمی‌تواند مصداق آن باشد، بلکه باید کسی باشد که از انجام کاری سرباز زند یا از انجام کاری خوف داشته باشد. یا در تامین نیاز مردم ضعیف و ناتوان باشد یا در اندیشه ورزیدن ضعیف باشد و قدرت تصمیم‌گیری نداشته باشد یا از نظر قدرت جسمانی ناتوان باشد و گرد انجام کاری نرود، همه اینها در مفهوم «اجتناب از چیزی یا امری» شریک است و چون هر کدام دارای مشخصه ویژه به خود است، همه معانی قبل از مصادیق «ورع» به‌شمار می‌آید، پس واژه ورع دارای اشتراک معنایی است.

این مصادیق ممکن است دارای بار مثبت یا منفی باشند. در مورد انسان متدینی که سعی دارد از بسیاری از محرّمات و منهیات شرع اجتناب کند و رفتار خود را مطابق آنچه شرع می‌خواهد تنظیم نماید، به کار می‌رود. اگر این صفت به‌طور دائم در کسی ملکه باشد، آن را ورع نامند. در حدیث آمده است: «مَلَکُ الدِّینِ الْوَرِعُ؛ (پاینده، ۱۳۶۲: ۵۸۰) ملاک دینداری پرهیز از گناهان است».

پس مهم‌ترین معنای کلی ورع همان اجتناب از امری است که نباید مرتکب آن شد و کسی که به این صفت آراسته شد، دائماً خوف این امر را دارد که اگر پیرامون کار زیانباری بگردد،

به هلاکت افتد. از این جهت او می‌ترسد، پس ترس لازمه ورع است. این مقاله درصدد آن است که به این سوال پاسخ دهد که با بررسی نهج‌البلاغه واژگان «ورع» و «عفت» در چه معنایی به کار رفته است؟

مفهوم‌شناسی ورع در نهج‌البلاغه

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۱۳ نهج‌البلاغه ضمن شمارش بعضی از مسائل اخلاقی و حکمی، معنای ورع را چنین بیان فرموده است:

«و لا ورعَ كالوقوف عند الشُّبْهَةِ؛ و هیچ ورعی چون پرهیز و توقف در آنچه برای تو شبهه‌آور است نیست».

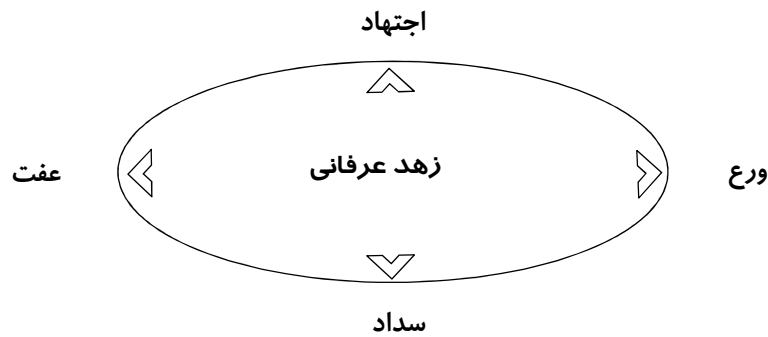
این معنا و بیان روشن از واژه «ورع» است، بنابراین «ورع» یعنی خود نگهداری در وقت شبهه.

امام علی علیه السلام در نامه ۴۵ خطاب به عثمان بن حنیف انصاری؛ استاندار خود در بصره چنین می‌فرماید:

ألا إئکم لا تقدرون علی ذلک و لکن أعینونی بورعٍ و اجتهادٍ و عَفَّةٍ
و سداد.

بدانید که شما توانایی چنین کاری (ساده زیستی مانند ساده زیستی امام) را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری کنید.

در این سخن امام علیه السلام امر به ورع به‌طور مستقیم نشده است، امام علیه السلام استاندار خود را امر به اعانت نموده است. اعانت در ورع؛ یعنی همراهی مرید از مرشد در سلوک عرفانی، به‌نظر می‌رسد اعانت در اینجا، تزییق دایره مباحات و تحکیم عزم برای اجتناب از شبهات و ریاضت نفسانی و تمرین در زهد برای عادت دادن نفس به پیروی از قوه عاقله و نفس مطمئنه است. این‌گونه «ورع» ویژه خواص از حاکمان اسلامی است که می‌خواهند بر مردم حکم برانند، یعنی آنچه برای مؤمنان مباح است، برای این طبقه از جامعه مجاز نیست.



نکته دیگری که در نامه امام علیه السلام قابل ملاحظه است، توجه دادن مخاطب (عثمان بن حنیف انصاری) به چهار سلوک نفسانی است که عبارت‌اند از: ورع، اجتهاد، عفت و سداد به نظر می‌رسد زهد عرفانی با این موارد متفاوت است.

در اینجا باید واژه «ورع» را در میدان زهد عرفانی بررسی نمود. بافت سخن امام علیه السلام نشان‌دهنده این واقعیت است که برای رسیدن به ورع تنها توجه به اجتناب از محرمات و دوری از شبهات کافی نیست، بلکه کوشش مداوم برای ریاضت نفسانی (اجتهاد)، بازداشتن نفس از آنچه شهوت را به دنبال داشته باشد (عفت) و استقامت در مبارزه نفسانی و میدان ندادن به مشتبهات آن (سداد)، سالک را به مقام بالاتر که همان «ورع» است ارتقا می‌دهد. پس ورع نتیجه سلوک مرتاضانه است که با عفت و سداد و اجتهاد به دست می‌آید، هنگامی که این مقام (ورع) حاصل شد، میدان زهد (برای سالک) باز می‌شود و این معنا همان است که خواجه عبدالله انصاری در *منازل السائرین* آن را آخرین مقام برای عامه مؤمنان و اولین مقام برای عارفان زاهد دانسته است. آری برای یک مقام سیاسی و عالی رتبه کشوری چون استانداران، اگر زهد عارفانه نباشد، امکان مبارزه با نفسانیات و رسیدن به مقام پرهیزکاری و اجتناب از تشریفات و عیش و عشرت معنایی ندارد. در واقع هرچه بر مقام سیاسی انسان افزوده شود، در مسلک کاملان عارف، شدت ورع و شدت اجتهاد، عفت و سداد امری اجتناب‌ناپذیر است.

امام علیه السلام در خطبه ۱۲۹ اهل ورع را ستوده است و سپس می‌فرماید: «وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَ الْمُتَزَهِّوْنَ فِي مَذَاهِبِهِمْ ...؛ کجایند آنان که در کسب و کارشان اهل ورع‌اند و در راه و رسم زندگی‌شان اهل نزاهت و پاکیزگی».

امام علیه السلام در این کلام دو صفت را برای مردان اهل سیر و سلوک ذکر کرده است:

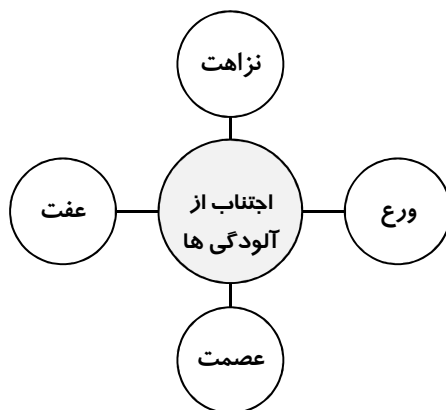
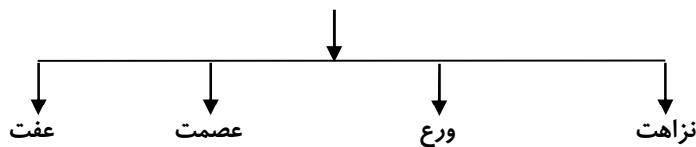
۱. متورّع: اهل ورع، آنکه در برخورد با مشتهیات، می‌ایستد و وارد ورطه منهیات و محرمات نمی‌شود. این مقام مقدمه وصف بعدی است.

۲. متنزه: اهل نزهت، کسی که در اثر اجتناب از آلودگی‌ها، به یک نزهت و پاکی باطنی رسیده، غیر از آنکه متورّع شده و مبارزه نفسانی کرده، در درون به طهارت و پاکیزگی دست یافته، که اثرش بر اندیشه و بینش او آشکار خواهد شد. در تمام راه‌هایی که متنزهین در زندگی می‌پیمایند اصل طهارت و پاکی را رعایت می‌کنند. این تنزه شامل نزهت علمی، عملی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... می‌شود.

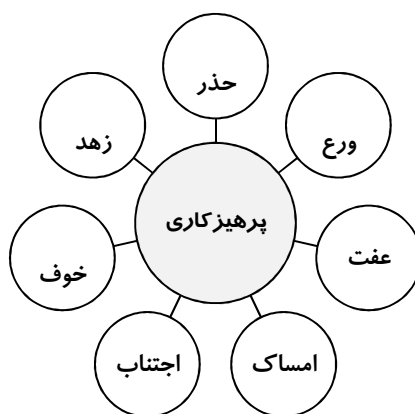
واژگان هم معنای ورع

با جستجو در متن نهج البلاغه به واژگان هم‌معنا دست می‌یابیم، اینها عبارتند از: «ورع»، نزهت، عفت، عصمت» همه این ۴ واژه در میدان معنوی «اجتناب از آلودگی‌ها» مشترک‌اند، مانند شکل زیر:

اجتناب از محرمات، منهیات، مکروهات و مشتهیات



اجتناب از آلودگی که مرکز دایره را تشکیل می‌دهد، غیر از آن پرهیزکاری است که در بسیاری از منابع تفسیر و حدیث و عرفان، نامش را تقوا گذاشته‌اند. اجتناب در آنجا گونه‌ای پرهیزکاری است که در اینجا یک زیر میدان نسبت به میدان بسیار وسیع «تقوا» است، اما به سبب کمی الفاظ در فارسی، راهی جز استفاده از همین واژه «پرهیزکاری» وجود ندارد، هر کدام از عناصر این میدان به نوبه خود، تشکیل یک میدان دیگر می‌دهد، که در آن میدان دارای عناصر تازه دیگری است و امکان دارد، دارای معانی جدیدتری هم باشد. میدان بسیار وسیع «پرهیزکاری» که در اصطلاح تفسیر و حدیث به آن تقوا گفته می‌شود، دارای یک میدان هم‌معنایی وسیع‌تری است که در شکل زیر رسم شده است.



این میدان همان‌طور که مشاهده می‌شود هر کدام دارای زیر میدان‌های مختلف است، به‌نظر می‌رسد پس از میدان معناشناختی توحید در معناشناسی تخصصی (قرآن، حدیث و نهج‌البلاغه) هیچ میدانی از تقوا گسترده‌تر نباشد.



معناشناسی واژه عفت

«عَفَّت» در لغت به معنای بازداشتن و منع کردن خود از محرّمات است. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل ماده عف)

راغب اصفهانی می‌نویسد: عَفَّت؛ یعنی بسنده کردن بر خوراک اندک همچون نوشیدن باقیمانده شیر در پستان برای بچه شتر (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ماده عفف)

أعشى شاعر جاهلی گوید:

أتعدای عنه النهارَ فما تع جُوهُ إلّا عَفافَةً أو فُواقُ
روزی را سپری نکرد و به او غذا نداد جز باقیمانده‌ای از شیر در پستان.
(ابن منظور، ۱۴۰۸: ماده عفف؛ أعشى، بی تا: ۱۳۶)

بنابراین عَفافه، بسنده کردن بچه شتر یا مانند آن است بر شیر کمی که در ته پستان مادر مانده است، پس برای عقیف دو معنا است: یکی آن که به چیزی اندک برای رفع حاجت و رفع گرسنگی یا تشنگی و یا مانند آن بسنده می‌کند. دیگر آن کس که خود را از آنچه حلال نیست، منع می‌کند.

این معنای دوم اندکی با آنچه در معنای عصمت است، مشترک است و دلیل آن هم منع نفس از ارتکاب به محرّم و منهی عنه است.

کسانی که به زندگی کم‌مؤونه عادت کرده‌اند، از عَفَت ذاتی برخوردارند. ذات آنان به چیز کم عادت کرده است، آنان در لباس، خوراک، پوشاک، مسکن، مقام و امور رفاهی خود را پرخور ننموده، بلکه راه اعتدال را در پیش گرفته‌اند، همین که رفع حاجت روزی از آنها شد، آنان را کفایت می‌کند.

اما در معنای دوم توجه انسان به چیزی است که حلال باشد، خواه به اندازه کمی از آن مصرف نماید یا نه.

به نظر می‌رسد عقیف طبق آنچه نزد اهل زبان و ادب شایع است همین معنای دوم باشد؛ یعنی کسانی که در برخورد با امور دنیوی پاک‌اند و اهل حرام نبوده و سعی دارند همیشه آنچه را دریافت می‌دارند از خوراک و لباس و غیره همه پاک و پیراسته از حرام باشد. اهل لغت گفته‌اند: «طلبُ العِفَّةِ و هو الکفُّ عن الحرام؛ آن کس که خواهان عَفَت است خود را از حرام دور نگاه می‌دارد». (همان)

نیز گفته‌اند: استعفاف همان طلب عفاف است. چنان که در دعا از معصوم چنین روایت شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعِفَّةَ وَ الْغَنِيَّ؛ (همان)، خدایا، از تو می‌خواهم به من عفت و بی‌نیازی بخشی».

قرآن در سوره نساء چنین می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ؛ (نساء / ۶) آن کس که بی‌نیاز است، باید پاکدامن و عقیف باشد».

استعفاف به معنای صبر نیز آمده است. (ابن منظور: همان)

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا؛ (نور / ۳۳) آن کسانی که زنی برای ازدواج نمی‌یابند، باید عفت و پاکدامنی پیشه کرده و خود را به گناه (فحشا و زنا) آلوده نکنند».

حوزه معنایی واژه عفت

با توجه به حوزه لغوی عفت و آنچه در لغت و شعر جاهلی مشاهده می‌شود بیان آنچه قبل از اسلام و پس از آن در تطور معنایی «عفت» در کتاب و سنت آمده، فرق بسیار است. عرب جاهلی ارزش اخلاقی عفت را نمی‌شناخت، گرچه او در صحرا زندگی می‌کرد و با طبیعت خشن به زندگی صحرائی عادت کرده بود، کم می‌خورد، کم می‌خوابید و به‌طور خلاصه بطن و فرج خود را مجبور می‌کرد تا بسیاری از خواسته‌هایش را محدود نماید، اما او هرگز به ارزش اخلاقی «عفت» از منظر انسانی نمی‌نگریست. در شعر «لامیه العرب» که توسط «شئب بن ریحان» شاعر فقیر صعلوک سروده شده است زندگی زاهدانه او را که به اندک طعام و لباس و مسکن قانع بود، می‌بینیم او هرگز از واژه «عفت» در شعرش اسم نبرده است.

وَ أَعْدُو عَلَى الْقَوْتِ الزَّهِيدِ كَمَا غَدَا أَزَلُّ تَهَادَاهُ التَّنَائِفُ، أَطْحَلُ
 من با کمی قوت (طعام) روز خود را آغاز می‌کنم، گویا چون گرگ خاکستری لاغر هستم
 که بیابان‌ها او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند.

در جای دیگر همین شاعر چنین می‌سراید:

وَأَسْتَفُّ تَرَبَّ الْأَرْضِ كِي لَا يَرِي لَه عَلِي، مِنَ الطَّوْلِ امْرُؤٌ مَتَطَوَّلُ
 و لو لا اجتنابُ الدَّامِ لَا يُلْفَ مَشْرَبٌ يُعَاشُ بِهِ، إِلَّا لَدَيْ وَ مَأْكَلُ
 من پیوسته خاک زمین را می‌بلعم تا متکبری از کثرت ثروتش بر من فخر نفروشد
 و اگر دوری از بدگویی (دیگران) نبود، همه چیز از خوردنی و آشامیدنی نزد من یافت می‌شد.



در این ابیات شاعر جاهلی به دنبال آن است که شجاعت، جسارت و جوانمردی و در نهایت کرامت خود را به نمایش گذارد. او برای آن که در برابر گردنکشان ثروتمند، خوار نگردد، حاضر است خاک زمین ببلعد و از فخر فروش غنی چیزی نستاند. سپس می‌گوید: اگر از بدگویی دیگران نمی‌ترسیدم، هر خوراک و آشامیدنی نزد من یافت می‌شد، با نگاه به سیاق کلام وی و رفتاری که در او سراغ داریم، معلوم است که شاعر به راحتی می‌تواند دست به قتل و غارت زده و هر چه را مطابق میل او است، فراهم سازد. پس او به دنبال روزی حلال نیست، اما به قدر کفاف هم نمی‌خورد، تنها با چیزی اندک زنده مانده است، او ظاهراً از نظر بطن و فرج عقیف است، اما منع بطن و فرج از مشتتهای نفسانی را طبیعت خشن و فقر بیدادگر به پای او گذاشته، نه اراده کمال جوی او، بنابراین واژه «عفت» که در جاهلیت به باقیمانده شیر در پستان شتر تعبیر می‌شد، و بچه شتر تنها می‌توانست زنده بماند، اسلام آن را به یک ارزش اخلاقی والا تبدیل کرد، عفت نه در خوراک و پوشاک و مسکن، که در ازدواج نیز به همین رویه آمده است. اکنون به بحث‌های روایی بنگرید، تا عفت را نزد بزرگان دین بیازمایید. (ر.ک: بستانی، ۱۳۸۱: ۱ / ۷)

عفت در روایات اسلامی

در اصول کافی، کتاب کفر و ایمان، باب عفت، روایاتی نقل شده است که ارزش والای عفت را نشان می‌دهد. از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است: «ما عبد الله بشيء أفضل من عفة بطن وفرج؛ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۲۴۹)؛ خدای متعال به چیزی بهتر از عفت شکم و فرج عبادت نشده است».

امام باقر علیه السلام در روایت دیگر می‌فرماید:

إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ. (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۹۶)

بهترین عبادت عفت شکم و فرج است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ؛ (شعیری، ۱۴۰۵: ۱۳۱) عفاف برترین عبادت است، همچنین آن حضرت در روایت دیگر می‌فرماید: «أَيُّ الْإِجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ



فرج؛ (حر عاملی، همان: ۲۵۰) کدام سعی و کوشش و مجاهدت از عفت شکم و فرج بهتر است؟» با نگاهی مقایسه‌ای^۱ میان آنچه عرب جاهلی از واژه «عفت» یا رفتار زاهدانه در یک سو و آنچه در کتاب و عترت سراغ داریم می‌توان به تطور معنایی این واژه پی برد.

در واژه «عفت» صبر و استقامت، خود نگهداری، پاکدامنی، کرامت، زهد، کشتن طمع و حرص و بخل نهفته و به علاوه ملاحظه آن موجب حیا و عصمت نیز می‌شود. عفت به معنای «صبر» و «پاک بودن از هر چیز» هم در لغت آمده است.

نتیجه این که، «عفت» تحصیل ملکه‌ای است در انسان که به واسطه آن، شخص بر شهوت خویش غلبه می‌کند، همین‌طور وقتی گفته شود: «العنيفة من النساء؛ زن پاکدامن، که هرگز به گرد شهوترانی (غیر مشروع یا غیر معقول) نگردد».

با این مقدمه و نتیجه ما به سراغ واژه «عفت» در نهج البلاغه رفته و در متن‌های مختلف با توجه به فضایی که زبان‌شناسی برای ما ایجاد می‌کند، به تحلیل این واژه اخلاقی در آنجا می‌پردازیم:

۱. در نامه ۳۱ نهج البلاغه ضمن تذکر نکات اخلاقی به او می‌فرماید: «والحِرْفَةُ مَعَ الْعَفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ؛ شغلی که انسان همراه عفت داشته باشد از ثروت همراه با گناه (فسق و فجور) بهتر است».

تحلیل معنی‌شناسی: یکی از معانی عفت که در بحث تطور لغوی گذشت «صبر» بود. اگر این معنی درست باشد، سخن فوق به این صورت درمی‌آید که: شغل همراه با صبر بهتر از ثروت همراه با بی‌بند باری است.

یعنی آن کس که احساس می‌کند حرفه‌اش در آمد کمی به همراه دارد و احساس تنگی رزق می‌کند، بداند این واقعیت یعنی تنگی معیشت می‌تواند از ثروت و گشایش معیشت که

۱. در شعر جاهلی واژه «عفت» و مشتقات آن کمترین ارتباطی با مسائل اخلاقی پس از نزول قرآن ندارد و این امر در تمام اشعار شاعران قبل از اسلام جاری بوده است: مثلاً در شعر ذوالاصبع عدوانی واژه «عفت» به معنای بازداشت و منع آمده است: «عَفَّ يَوْسُ إِذَا مَا خِفْتُ مِنْ بَلَدٍ هَوْنًا فَلَسْتُ بُوْقَافٍ عَلَى الْهَوْنِ؛ هنگامی که من از آن سرزمین برخود ترسیدم، او نیز ناامید و از روی ذلت و خواری مرا بازداشت کرد ولی من کسی نیستم که با ذلت و خواری (آنجا) توقف نمایم». (زبیدی، ۱۳۰۶: ماده «عفت»)



لازمه آن فجور و بی‌بندوباری است بهتر باشد.

اما در بحث معنی شناسی، نکته مهمی که باید به آن توجه نمود، دقت در لوازم معنی یک واژه است. یعنی ما به راحتی از ظاهر معنی دست برنمی‌داریم، لکن گاهی اهل زبان چون ظاهر معنی را رها کرده و لازم آن را به کار می‌برند، برخی اهل لغت گمان کرده‌اند معنی آن واژه همین است و یا یکی از معانی واژه لازم معنا است. در خصوص واژه عفت که لازم آن صبر است برخی آن را معنای حقیقی عفت پنداشته‌اند.

پس معنای کلام امام علیه السلام آن است که بگوییم: شغل همراه با عفت بهتر از بی‌نیازی و ثروت همراه با فجور است. البته کسی که در شغلش عقیف باشد، لازم‌ه‌اش صبر است. (بحرانی، ۱۴۲۰: ۵ / ۴۶)

بحرانی در شرح این سخن می‌نویسد: عبارت امام علیه السلام صغری و کبری آن در تقدیر است:

الحرفة مع العفة خيراً من الغنى مع الفجور ← صغری.

و كل ما كان كذلك خيراً من الغنى مع الفجور ← کبری.

فالحرفة مع العفة أولى من طلب ذلك الغني ← نتیجه.

آنچه با عفت است بهتر از غنای توأم با فجور و بی‌بندوباری است و هر آنچه این چنین است بهتر از غنای توأم با فجور است، در نتیجه: آنچه با عفت است بهتر از آن غنای توأم با فجور است.

قیاس به صورت شکل دوم منطقی تنظیم شده است. اگر شغل همراه با عفت این چنین باشد مستلزم آن است که این شغل دارای فضیلت باشد، همانطور که شغلی که در آن غنای توأم با فجور باشد، مستلزم رذیلت آن است، پس فضیلت از عفت برآمده و رذیلت از فجور. از سوی دیگر عالمان علم اخلاق می‌گویند: عفت، فضیلت قوه شهویه و حد اعتدال آن است. افراط (شدت و اضطرام شهوت) → عفت (اعتدال شهوت) ← تفریط (خمود شهوت)

«رذیلت»

«فضیلت»

«رذیلت»

۲. امام علیه السلام در نامه ۴۵ فرمود: «وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدُرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْيُنِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَ

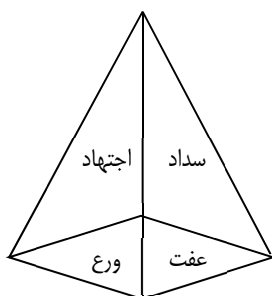
سَدَادٍ...؛ شما قادر بر زهد و ساده‌زیستی نیستید، جز اینکه مرا به چهار چیز یاری نمایید:

۱. ورع ۲. اجتهاد ۳. عفت ۴. سداد».

در اینجا نیز «عفت» همان معنای ظاهر خود را دارد، البته چهار چیز است که در سخن امام علیه السلام از ارکان مدیریتی در هر عصری به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر شرط مدیریت سالم مدیران در هر جامعه بشری رعایت چهار ارزش اخلاقی است که ضامن سعادت بشری و از لوازم اولیه سیاست‌مداری است. هر چهار رکن به یک سقف منتهی می‌شود که نام آن سقف زهد است. این زهد را باید زهد مدیریتی یا زهد حکومتی نامید و این معنا غیر از معنایی است که در جای دیگر نهج البلاغه با آن روبه‌رو هستیم. یکی از برکات معناشناسی آن است که در هر متن بسته به بافت (سیاق) معنای جدیدی پدید می‌آید که در متن قبلی نمی‌توانست، آشکار گردد. مدیران یک حکومت، به ویژه مدیران ارشد یک نظام اگر به این چهار امر اصرار نورزند و در طریق زهد خود نکوشند، سقف زهد سیاسی اسلام فرو خواهد افتاد. از یک طرف ورع و آن کفّ نفس است از محارم و آنچه شرع، آن را حرام دانسته و نباید انجام شود و از طرف دیگر اجتهاد و کوشش در اطاعت و لزوم عفت و رضایت دادن به روزی کم و نیز سداد و محکم‌کاری در وظایفی که به هر نحو از بالا به پایین در یک نظام حکومتی در جریان است. اعانت بر حفظ هر چهار مورد با توجه به بافت سخن امام و لزوم رعایت امانت پست و مقام امری واجب است؛ پس امر امام را در اینجا باید حمل بر وجوب نمود.

زهد سیاسی

زهد سیاسی به این معنا است که هر کس در دایره حکومت وارد شود، باید معین رهبر باشد و اعانت رهبری در زهد سیاسی که برخاسته از ورع، اجتهاد، عفت و سداد است، خلاصه می‌شود.



در حکمت ۲۵۲ آمده است: «فَرَضَ اللهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ... وَ مُجَانِبَةً السَّرِقَةَ إِجَاباً لِلْعَفَّةِ؛ خدایا «ایمان» را برای پاکسازی دل از شرک و «نماز» را برای پاک بودن از کبر و خودپسندی ... و «دوری از دزدی» را برای تحقق عفت واجب کرد.»

اگر در ساختار سخن اخیر امام علیه السلام اندکی تصرف شود کلام به صورت زیر در می آید:

أوجب الله العفَّةَ إيجاباً بالمجانبة السرقة (مجانبةً من السرقة).

خدا عفت را برای دور ساختن انسان از سرقت واجب نمود.

معناشناسی عفت در سخن فوق: اگر فلسفه وجودی احکام در گفته امام علیه السلام همین باشد، با توجه به (مفعول له)هایی که در متن سخن امام در این حکمت به وفور یافت می شود، امام علیه السلام شمه‌ای از حکمت‌های اخلاقی و عقیدتی را بیان داشته‌اند. از جمله این‌ها وجوب عفت عمومی برای دوری از سرقت است. اگر این حکمت ۲۵۲ را با نامه ۴۵ امام علیه السلام با ملاحظه واژه «عفت» ترکیب کنیم، نتیجه‌ای که حاصل می شود، اینکه همه مفاصد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ناشی از بی تفاوتی زمامداران در عفت مدیران است. عفت مدیران ارشد چنانچه ملاحظه و توجه نشود، به بی عفتی عمومی منجر خواهد شد، پس می توان فساد اجتماعی را در نامالیامات سران یک حکومت جستجو کرد. وقتی اقتصاد و فرهنگ یک جامعه دچار آسیب شود، مبارزه حکومت و مسئولان جامعه بدون مبارزه با بی عفتی سران، یک کوشش بیهوده و عقیم است.

از طرف دیگر با توجه به روایات مذکور از جانب معصومین علیهم السلام، ریشه عفت در دو چیز است: ۱. بطن (شکمبارگی) ۲. فرج (شهوترانی).

اگر در مسئله بطن (وقتی گفته می شود بطن؛ یعنی هر آسایشی که موجب رفاه خانواده‌های حاکمان یک حکومت گردد)، منع و بازداشتی از درون مدیران باشد، عفت بطن جلوی بسیاری از سرقت‌های بزرگ مدیران را مانع خواهد شد.

۲. منع از فرج (جلوگیری از شهوترانی)، این امر ممکن است در یک جامعه عادی میان افراد ایجاد مفسده کند، اما اوج مفسده و بی بندوباری و فجور وقتی است که شهوترانی در



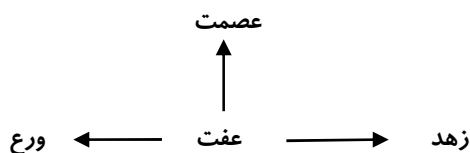
میان سران نظام شایع گردد. ممکن است تعدد زوجات که بهترین و مشروع‌ترین امر شهوترانی است کاری مباح تلقی گردد، اما برای سران حاکم، وجوب عفت برای جلوگیری از مفاسد بعدی امری اجتناب‌ناپذیر است.

نتیجه

واژه «ورع» از واژگان کاربردی در بحث اخلاق و سلوک عرفانی است، این واژه در اصطلاح معناشناسی، دارای خاصیت اشتراک معنوی است، بدین‌گونه که وَرَع دارای یک معنا (مفهوم کلی) است و تحت آن مصادیق فراوانی را می‌توان جای داد.

اینکه «ورع» در مصداق‌ها دارای چه معانی است، بستگی دارد به اینکه در چه سیستم معنایی به کار رفته باشد. اگر در مرکز سیستم قرار داشته باشد، با معنای تقوا مترادف است و اگر یک عنصر از عناصر سیستم باشد، یقیناً معنایش با تقوا متفاوت است. اما «ورع» با عناصر خاصی هم‌سیستم خواهد شد و آنها عبارت‌اند از: تقوا، زهد، عفت، عصمت و نزاهت. با مقایسه میان «ورع» و «تقوا»، می‌توان گفت، تقوا به‌مثابه مجموعه مرجع است و «ورع» زیر مجموعه معنایی آن و هر دو در معنای پرهیزگاری هم ردیف‌اند. گاهی «ورع» به‌معنای مطلق اجتناب از چیزی معنا می‌دهد، درحالی‌که تقوا معانی بسیار دیگری دارد و از نظر پوشش، هرگز قابل قیاس با ورع نیست؛ زیرا وسعت پوشش ورع بسیار کم است، در حالی‌که «تقوا» همه زمینه‌های زندگی انسان را می‌تواند دربرگیرد. روابط معنایی زهد و ورع، عصمت و ورع، عفت و ورع، نزاهت و ورع، روابطی تلازمی است؛ یعنی هر چه بر ورع انسان افزوده شود، زهد و عفت و عصمت بیشتر خود را نشان می‌دهد.

عفت نیز مانند واژگان عصمت و ورع و زهد، برگونه‌ای از بازدارندگی یا منع و بازداشت دلالت می‌کند و این همان مفهوم دلالی یا معنای مفهومی است که دارای مصادیق گوناگون بر حسب اوضاع و شرایط متن و فرامتن است، پس باید اذعان کرد عفت از مقوله مشترک معنوی است و در یک سیستم معنایی، مصادیق دقیق آن روشن می‌شود. به‌همین دلیل است که گاهی عفت، مترادف با عصمت و گاهی مترادف با ورع و زمانی مترادف با زهد می‌گردد.



عفت در معناشناسی می‌تواند، لوازم معنایی دیگری داشته باشد و در اینجا است که ویژگی‌های متن و فرامتنی و پدیده سیاق، در بستر معنایی عفت تأثیر دارد. در واژگان ضد عفت نیز همه این مباحث مطرح است، گاهی عفت، ضد فجور است و گاهی ضد خمود. یافتن این تضادها به ملاحظات اخلاقی وابسته است، اما آنچه در واژه «عفت» از همه مهم‌تر است، یافتن سیستم معنایی عفت است، چنانچه در سیستم معنایی دقت شود، واژگانی که به آن می‌توانند مرتبط باشند: ورع، زهد، اجتهاد و سداد است. گرچه این واژه‌ها از متن خاص نهج البلاغه اخذ شده‌اند، اما از جنبه معنایی، معانی نزدیکی به هم دارند؛ به عبارت دیگر، اگر فردی از نظر اخلاقی به زهد واقعی برسد، مسلماً می‌تواند به آسانی فضایل اخلاقی که در سیستم عفت با این واژه مرتبط هستند، یک جا دارا باشد؛ یعنی هم زاهد باشد و هم عفیف، هم کوشا باشد و هم اهل سداد و در یک جمله شخصی ورع و پرهیزکار باشد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سیدرضی، ترجمه محمد دشتی، ۱۳۷۹، قم، مشرقین.

- نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان.

- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۸ ق، لسان العرب، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۴۲۰ ق، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار الثقلین.

- أعشى، میمون بن قیس، بی تا، دیوان أعشى، بیروت، دار الکتب لبنانی.

- بستانی، فواد افرام، ۱۳۸۱ ق، المجانی الحدیثة، قم، ذوی القربی.

- جعفر بن محمد رضی الله عنه، ۱۳۷۷، مصباح الشریعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، تهران، پیام حق.



- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، آل‌البت ۱۳۷۶.
- حرانی، ابن شعبه، ۱۴۰۴ ق، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۶، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، تهران، مرتضوی.
- زبیدی، محمد مرتضی، ۱۳۰۶ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار مکتبه الحیاة.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۳۵۸ ق، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر.
- شعیری، تاج‌الدین، ۱۴۰۵ ق، جامع الأخبار، قم، شریف رضی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۸ ق، کتاب العین، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بی تا، القاموس المحیط، بیروت، دار العلام للجمع.
- کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۴۱۳ ق، شرح منازل السائرین ابواسماعیل عبدالله الأنصاری، قم، بیدار.



امنیت اقتصادی از دیدگاه امام علی علیه السلام
با تأکید بر عهدنامه مالک اشتر

رضا خسروی* / نجف لکزایی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۲۷

چکیده

امنیت در تمامی ابعاد آن، به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین نیاز انسان‌ها مورد توجه دین مبین اسلام قرار دارد. یکی از ابعاد امنیت، امنیت اقتصادی است. توسعه و پیشرفت اقتصادی و عمران و آبادانی سرزمین، نیازمند ایجاد و ارتقاء امنیت اقتصادی است. امنیت اقتصادی، حاصل شناخت عوامل و موانع، تهدیدها، روش تحصیل و راهکارها و آثار آن است. حکومت هر چند کوتاه امیرمؤمنان علیه السلام و تأکید ایشان بر ایجاد فضای اقتصادی سالم و به تعبیر امروزی امنیت اقتصادی، می‌تواند الگویی کامل و نیکو از ایجاد و ثبات امنیت اقتصادی را به تصویر کشاند. مقاله حاضر در صدد بررسی و بیان نقش و جایگاه امنیت اقتصادی و عوامل و موانع امنیت اقتصادی از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام و روش‌های تحصیل و راهکارها مورد استفاده ایشان در ایجاد و ارتقاء امنیت اقتصادی است.

واژگان کلیدی

امنیت، امنیت اقتصادی، عهد مالک اشتر، نامه ۵۳.

khosravi_119@yahoo.com
nlakzaee@gmail.com

*. دانشجوی دکتری دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام. (نویسنده مسئول)
**. استاد دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

طرح مسئله

یکی از دغدغه‌های بشر از دیرباز تاکنون، مشکلات اقتصادی و فقدان رفاه و آسایش و گسترش روز افزون فقر است. فقر عامل بسیاری از ناهنجاری‌ها و مشکلات در سطوح مختلف جامعه است. بسیاری از ناهنجاری‌ها نشأت گرفته از فقر و ضعف اقتصادی است، از همین رو است که در روایات به فقر به‌عنوان عامل ضعف در دین و سست شدن دینداری نگاه شده است: «اللهم بارک لنا فی الخبز ولا تفرق بیننا و بینه فلولاً الخبز ما صُننا ولا صلینا ولا أدیننا فرائض ربنا عزوجل؛ (کلینی، ۱۴۰۷: ۶ / ۲۸۷) خدایا به نان ما برکت ده، و میان ما و آن جدایی می‌فکن، که اگر نان نباشد، نه می‌توانیم روزه بگیریم و نه نماز بخوانیم، و نه دیگر واجبات را انجام دهیم».

از سوی دیگر یکی از مسئولیت‌ها و وظایف حکومت اسلامی بر طرف نمودن مشکلات اقتصادی و از جمله فقرزدایی از سطح جامعه اسلامی است. بدون شک مقدمه و یکی از مهم‌ترین زمینه‌های برطرف نمودن ضعف و مشکلات اقتصادی، ایجاد و ارتقا امنیت، به ویژه امنیت اقتصادی است. امنیت اقتصادی موجب کوتاه شدن دست زیاده‌خواهان و در مقابل زدودن فقر از چهره جامعه اسلامی خواهد شد. حکومت عدل امام علی علیه السلام به‌عنوان الگوی حکومت اسلامی و سیره عملی و کلام ایشان می‌تواند راهگشای خوبی در رسیدن به هدف مقدس ایجاد و ارتقا امنیت باشد. از این رو مقاله حاضر به دنبال پاسخ دادن به این پرسش است که مولفه‌های امنیت اقتصادی از دیدگاه امام علی علیه السلام چیست؟

الف) مفهوم‌شناسی

یک. امنیت

امنیت از ریشه «امن» و ضد خوف (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۲۱) و به معنای ایمنی و آرامش قلب و خاطر جمعی است و اصل در واژه «امن» آرامش خاطر، آرامش نفس و از بین رفتن بیم و هراس است. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱ / ۱۵۰)

امنیت در اصطلاح عبارت از دستیابی به وضعیتی است که فرد یا افراد با انجام دادن، یا

ندادن اقداماتی از آسیب و تعرض و تهدیدهای مختلف محفوظ و مصون باشد، تا به ایمنی و آرامش قلبی برسد. (لک‌زایی، ۱۳۹۰: ۲۶)

دو. اقتصاد

اقتصاد در لغت به معنای میانه راه رفتن و میانه نگاه داشتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه اقتصاد) و در مخارج زندگی میانه‌روی کردن است (بستانی، ۱۳۷۵: ۱۱۰ /) راغب اصفهانی اقتصاد را این‌گونه معنا کرده است: «اقتصاد پسندیده به‌طور مطلق در میانه‌روی چیزی که دو طرف افراط و تفریط دارد مثل جود یا بخشش که میان حالت زیاده‌روی و بخل قرار دارد و شجاعت که حالتی است میان تهور و ترس و مانند اینها و بر این معنا است آیه: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۹۷)

سه. امنیت اقتصادی

امنیت اقتصادی از جمله سطوح امنیت به‌شمار می‌رود که به معنای رهایی از تهدید و اضطراب، و اطمینان داشتن در حوزه اقتصادی است. برخی امنیت اقتصادی را آزادی از هر نوع ترس، شک و ابهام در بلا اجرا ماندن تعهدات و مطالبات و در عین حال حصول اطمینان از برخورداری از ثمره فعالیت‌هایی که در زمینه تولید ثروت، توزیع و مصرف آن صورت می‌گیرد، می‌دانند. (برومند، ۱۳۸۷: ۲۶) برخی نیز امنیت اقتصادی را وضعیتی می‌دانند که در آن واحدهای تولیدی بتوانند بدون نگرانی از خطرهای محیطی، دست به برنامه‌ریزی درازمدت بزنند. (زارعشاهی، ۱۳۷۹: ۲۲۵)

بنابراین می‌توان گفت امنیت اقتصادی عبارت است از: نبود ترس و خوف و حصول اطمینان و ایجاد بسترهای مناسب و زمینه‌های مورد نیاز برای فعالیت‌های اقتصادی در جهت تولید مناسب ثروت، توزیع و مصرف صحیح آن.

ب) اهمیت و ضرورت امنیت اقتصادی

اهمیت امنیت و بعد اقتصادی آن را از دو زاویه می‌توان مورد بررسی قرار داد. نخست اینکه،



امنیت در تمامی ابعاد آن، یکی از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین نیازها و خواسته‌های بشریت است. انسان برای حیات خود به امنیت نیازمند است، چنانکه در روایات نیز به آن اشاره شده است: «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ يَحْتَاجُ النَّاسُ طُرّاً إِلَيْهَا الْأَمْنُ وَالْعَدْلُ وَالْخِصْبُ» (حرانی، ۱۳۸۲: ۲۲۰) مردم همه به سه چیز نیازمندند: امنیت، عدالت، رفاه. «(مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۸ / ۱۷۱) فقدان امنیت آثار مخربی، چون نقصان و ناگواری زندگی، نابودی و زوال عقل و دل مشغولی را بر انسان تحمیل می‌کند.

در روایات جامعه و سرزمینی که فاقد امنیت باشد را بدترین جوامع معرفی می‌کند: «شَرُّ البلاد بلد لا امن فيه ولا خصب؛ بدترین شهرها شهری است که نه امنیت باشد در آن و نه رفاه.» (تمیمی آمدی، ۱۴۰۹: ۴۰۹) از همین جهت است که در سیره و روش اهل بیت (علیهم‌السلام) و در ادعیه‌های ایشان درخواست امنیت در دنیا و آخرت فراوان بیان شده است: «یا من دلتی علی نفسه و ذللی قلبی بتصدیقہ أسألک الامن و الایمان فی الدنیا و الآخرة». (کلینی، ۱۳۶۹: ۴ / ۳۷۱) دوم اینکه، تحقق بسیاری از ضروریات حیات انسان و جامعه نظیر عدالت (فردی، اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی) رفاه عمومی، و ... نیازمند امنیت است، بنابراین دستیابی به اقتصاد سالم و به دور از تبعیض، فساد و بی‌عدالتی، جز با تحقق امنیت اقتصادی میسر نخواهد بود. بیانات مقام رهبری گویای همین مطلب است: «اگر امنیت نباشد، فعالیت اقتصادی هم دیگر نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، عدالت اجتماعی هم نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، دانش و پیشرفت علمی هم نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، همه رشته‌های یک مملکت به تدریج از هم گسسته خواهد شد. لذا امنیت، پایه و اساس است.» (بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۶ / ۱ / ۱۳۷۹)

فقدان امنیت اقتصادی ثمره‌ای جز افراط و تفریط و تبعیض و فضای شک و شبهه و عدم اطمینان در حوزه اقتصاد به همراه نخواهد داشت.

ج) عوامل امنیت اقتصادی

امنیت اقتصادی حاصل ایجاد شرایط، بسترهای مناسب و وجود عوامل و زمینه‌های مؤثر است،

از این رو می‌بایست با شناخت این زمینه‌ها و عوامل، در دستیابی یا حفظ و ارتقا آن تلاش نمود. با تأمل در سیره عملی و کلام امام علی علیه السلام به برخی از این عوامل اشاره می‌شود.

یک. خدامحوری

امیرمؤمنان علیه السلام امنیت در تمامی سطوح و ابعاد آن را محصول خدامحوری و به تبع آن دین‌مداری دانسته و در مقابل ناامنی را حاصل بی‌دینی و عدم خداپاوری و خدامحوری می‌داند:

إِنِّي إِذَا اسْتَحْكَمْتُ فِي الرَّجْلِ خِصْلَةَ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتَهُ لَهَا وَ اغْتَفَرْتُ لَهُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا وَ لَا اغْتَفَرَ لَهُ فَقَدْ عَقِلَ وَ لَا عَدَمَ دِينَ لِأَنَّ مَفَارِقَةَ الدِّينِ مَفَارِقَةُ الْأَمْنِ وَ لَا تَهْنَأُ حَيَاةٌ مَعَ مَخَافَةٍ وَ عَدَمَ الْعَقْلِ عَدَمُ الْحَيَاةِ وَ لَا تَعَاشِرُ الْأَمْوَاتِ. (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۲۶۴)

هر که در او خصلتی از خصال نیک بر من ثابت شود، او را بر آن پذیرا می‌شوم و از نبودن چیزهای دیگر چشم می‌پوشم، اما از نبودن خرد و دین چشم نمی‌پوشم؛ زیرا جدایی از دین، جدایی از امنیت‌خاطر است و زندگی با ناامنی و نگرانی گوارا نخواهد بود. فقدان خرد نیز به منزله فقدان حیات است و بی‌خرد را جز با مردگان نتوان قیاس کرد.

از دیدگاه حضرت پناه بردن به خدا، عامل امنیت و دوری از خدا موجب خوف است:

إِيهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مِنْ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَ مِنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَى لَلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ فَنَاجَى اللَّهَ آمِنًا وَ عَدُوَّهُ خَائِفًا. (خطبه ۱۴۷)

مردم! هر کس خدا را ناصح و خیرخواه خود قرار دهد، موفق می‌شود و هر کس قول او را دلیل و راهنما قرار دهد، به استوارترین راه هدایت خواهد شد. کسی که خود را در پناه خدا قرار دهد، در امنیت و آرامش خواهد بود و هر کس دشمن خدا باشد، خائف و ترسان است.

در نگاه امام علی علیه السلام شخصی که در مسیر الهی قدم گذارد و در این مسیر جز رضایت حضرت حق را در نظر نداشته باشد به امنیت دست پیدا خواهد نمود:

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلْبَهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبُرْقِ فَابَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَاغَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَيَّ بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ



الْإِقَامَةِ وَتَبَّتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ
أَرْضَى رَبَّهُ. (خطبه ۲۲۰)

پوینده راه خدا عقلش را زنده کرد و نفس خویش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر، و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید، برقی پر نور برای او درخشید، و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشاند و از دری به در دیگر برد تا به در سلامت و سرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد. این، پاداش آن بود که دل را درست به کار گرفت و پروردگار خویش را راضی کرد.

گرچه این فرازها خاص امنیت اقتصادی نیست و به امنیت به طور مطلق اشاره دارد، اما مسلماً امنیت اقتصادی نیز به عنوان یکی از ابعاد امنیت جز در سایه خدامحوری حاصل نخواهد شد، از این رو حضرت کارگزاران اقتصادی خود را به همین اصل مهم سفارش می‌کند: «إِطْلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ (نامه ۲۵)؛ با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد، (برای دریافت زکات) حرکت کن».

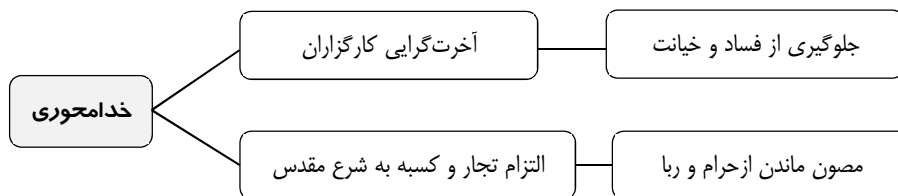
آخرت‌گرایی، یاد قیامت و معاد، حاصل دین‌داری و خدامحوری است. باور به معاد و قیامت و زنده شدن دوباره و محاسبه اعمال موجب می‌گردد تا انسان نسبت به عملکرد خود مواظبت بیشتری نشان دهد و در جهت آمادگی برای حساب و کتاب قیامت قدم بردارد: «مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ (حکمت ۲۸۰)؛ کسی که به یاد سفر طولانی آخرت باشد خود را آماده می‌سازد.» اهمیت آخرت‌گرایی و نقش آن در تربیت موجب می‌گردد تا حضرت مکرر کارگزاران خود را به این مهم سفارش نماید، نمونه این مطلب نامه حضرت به یکی از کارگزارانی است که در امانت خیانت کرده و به خوردن حرام روی آورده است:

فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُوْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَتْ
عِنْدَنَا مِنْ أَوْلِي الْأَلْبَابِ كَيْفُ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَطَعَامًا وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ
تَشْرَبُ حَرَامًا. (نامه ۴۱)

سبحان الله، آیا به قیامت ایمانت نیست، آیا از روز حساب بیمی به دل راه نمی‌دهی. ای کسی که در نزد من از خردمندان می‌بودی، چگونه آشامیدن و خوردن بر تو گوارا است و حال آنکه آنچه می‌خوری و می‌اشامی از حرام است.



از دیگر ثمرات خدامحوری در حوزه اقتصاد، متعهد شدن کاسبان و تاجران و بازرگانان به شرع مقدس و احکام شرعی است. باید گفت، از آنجا که دستوره‌های شرع براساس مصالح افراد و جوامع بیان شده است و با اعمال و التزام به آنان از کج‌روی‌ها و انحرافات جلوگیری خواهد شد، شناخت احکام شرعی در باب اقتصاد و به تعبیری احکام تجارت و کسب‌وکار، موجب اصلاح مفاسد و جلوگیری از معضلاتی خواهد شد که تهدیدکننده امنیت اقتصادی هستند. تأکید حضرت بر آموزش و یادگیری مسائل تجارت و کسب‌وکار از همین جهت است: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفُقَهَ ثُمَّ الْمُتَجِرَ الْفُقَهَ ثُمَّ الْمُتَجِرَ الْفُقَهَ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷ / ۳۸۱)؛ ای اهل تجارت اول فقه بعد تجارت اول فقه بعد تجارت اول فقه بعد تجارت اول فقه بعد تجارت» از نگاه حضرت پرداختن به تجارت و ورود به حوزه اقتصاد بدون آشنا شدن و فراگیری احکام و مسائل آن نتیجه و پیامدی جز جنگ با خدا و ربا نخواهد داشت: «مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ ارْتَضَمَ فِي الرِّبَا (حکمت ۴۴۷)؛ کسی که بدون آموزش فقه اسلامی تجارت کند، به ربا خواری آلوده شود».



دو. مدیریت مطلوب

آنچه مسلم است، هیچ قومی بدون داشتن رهبر و مدیر نخواهد توانست به اهداف خود نائل شود، حقیقتی که امیرمؤمنان علیه السلام این‌گونه بدان اشاره می‌فرماید:

وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ
 وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ
 يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنَ فَاجِرٍ. (خطبه ۴۰)

درحالی‌که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به‌کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به‌وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با



دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند.

بنابراین اگر مدیر یک جامعه بتواند وظایف خود را به‌درستی انجام دهد، حاصل آن ثبات و امنیت در ابعاد و سطوح مختلف از جمله امنیت اقتصادی خواهد بود، در مقابل مدیریت ناشایست موجب ویرانی و گسترش فقر و در نتیجه فقدان امنیت اقتصادی است:

وَإِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَزِ أَهْلِهَا وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ
عَلَى الْجَمْعِ وَ سَوْءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ فَلَيْلَةُ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ. (نامه ۵۳)

و علت خرابی زمین بی‌چیزی و تنگدستی اهل آن زمین است و فقر و نداری آنان ناشی از زراندوزی والیان و بدگمانی آنان به بقا حکومت و کم بهره‌گیری آنان از عبرت‌ها و پندهاست.

بنابراین امور مردم و از جمله امور اقتصادی آنان اصلاح نخواهد شد مگر با اصلاح مدیران و مدیریت آنان: «فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلْحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ؛ (همان) پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت». از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام برای مدیریت مطلوب، شاخص‌ها و ملاک‌هایی وجود دارد، که در ادامه به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود.

۱. مردمی بودن

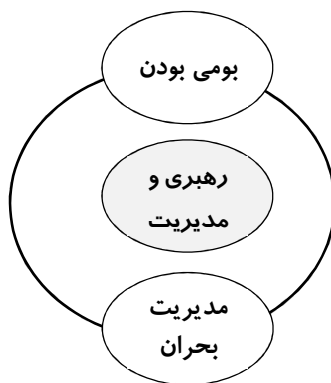
از جمله شاخصه‌های مدیریت مطلوب و شایسته، همراه بودن با مردم در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها است. مدیری که خود را جدای از مردم نداند و همواره در سختی‌ها و محرومیت‌ها با مردم همراه باشد از یک‌سو خواهد توانست در برطرف نمودن مشکلات آنان توفیق بیشتری یابد و از سوی دیگر از حمایت آنان در هنگام سختی‌ها بهره‌مند باشد. در سیره مدیریتی و به ویژه مدیریت اقتصادی امیرمؤمنان علیه السلام این شاخص به‌خوبی مشهود است:

من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته‌های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیبهات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وادارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، درحالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی

باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد. آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرمؤمنان علیه السلام خوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم. (نامه ۴۵)

۲. مدیریت بحران

مدیریت بحران‌ها، مشکلات، سختی‌ها و محرومیت‌های اقتصادی، سد راه مسیر پیشرفت و توسعه شده و در صورت عدم رفع آنان می‌تواند عامل بی‌ثباتی و تهدیدکننده امنیت اقتصادی باشد. مدیریت صحیح و مدبرانه موجب دور ماندن جامعه اسلامی از هرگونه بحران شده و زمینه را برای پشت سر نهادن دشواری‌ها و خروج همراه با ایمنی از چالش‌ها، فراهم می‌کند. برای نمونه مدیریت همراه با تدبیر حضرت یوسف علیه السلام در مواجهه با بحران‌های زمان خود است. سیره مدیریتی امیرمؤمنان علیه السلام گویای همین شاخص است. در سال‌های هرچند کوتاه مدیریت ایشان بر جامعه اسلامی با وجود تمامی مشکلات و دشواری‌ها و سنت‌ها و بدعت‌های نابه‌جا، که موجب گسترش فقر و محرومیت طبقه‌ای از جامعه و در مقابل ثروت‌اندوزی و رفاه‌طلبی عده‌ای دیگر شده بود، حضرت با راهکارهایی که در ادامه این مقاله خواهد آمد وضعیت جامعه را به وضعیتی رساند که قابل قبول و نشان از مدیریت بحران ایشان است: «مَا أَصْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنَزَلَةٌ لِيَأْكُلُ الْبُرَّ وَ يَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۰ / ۳۲۷) کسی در کوفه نیست که در رفاه بسر نبرد، حتی پایین‌ترین افراد نان گندم می‌خورند و سر پناه دارند و از آب فرات می‌آشامند».



سه. قانون‌مداری

یکی از عوامل کلیدی در تحقق امنیت اقتصادی، قانون‌مداری و نبود هرج و مرج و بی‌نظمی و عدم قانون‌گریزی در جامعه است. قانون‌مداری موجب می‌گردد تا سرمایه‌گذاران با آسودگی و در سایه قانون فعالیت و تلاش نمایند و ترسی از تبعیض و سودجویی و سوء استفاده حریصان نداشته باشند و در مقابل فرصت‌طلبان و فاسدان نتوانند در امنیت به فساد و خیانت بپردازند. اهمیت قانون و ضرورت تبعیت از آن بر کسی پوشیده نیست. انسان به اجتماعی زیستن و نیازمندی به دیگر افراد جامعه نیازمند قوانین و مقررات متقن و صحیح است. میرزا حبیب الله هاشمی خویی این مطلب را این‌گونه بیان می‌کند: «یحتاج إدارة شؤون الاجتماع إلى قانون کَلَّی يتضمَّن تعیین الحقوق و الحدود بین الأفراد علی الوجه الکَلَّی». (هاشمی خویی، ۱۳۵۶: ۲۰ / ۲۳۲)

در اینکه منشأ این قوانین کجا است مباحث زیادی مطرح گردیده است، اما آنچه مسلم است قانون مورد قبول از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام، قانون برگرفته از قرآن و سنت نبوی است. قانون‌مداری در جامعه به معنای اجرای دقیق و همگانی قانون به منظور دستیابی به عدالت، حفظ و رعایت حقوق آحاد جامعه و عدم ظلم و بی‌عدالتی در تمامی سطوح جامعه است، براساس این دیدگاه تمامی افراد جامعه در هر سطح، مقام و منسیی موظف به اجرای قانون و احترام به حقوق و رعایت عدالت هستند.

اهمیت قانون و قانون‌مداری در کلام و سیره امام علی علیه السلام به خوبی مشهود است. از دیدگاه حضرت جامعه سالم جامعه‌ای است که حقوق متقابل در جامعه مورد احترام باشد و عموم مردم در اطاعت از قانون به سر ببرند و در مقابل جامعه‌ای که با بی‌عدالتی و زیر پا نهادن حقوق دیگران و بی‌قانونی همراه شده باشد، جامعه‌ای خسران زده و غیر مطلوب است: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَأَخَذُواهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ» (نامه ۷۹)

پس از یاد خدا و درود همانا ملت‌های پیش از شما به هلاکت رسیدند، بدان جهت که حق مردم را نپرداختند، پس دنیا را با رشوه دادن به دست آوردند و مردم را به راه باطل بردند و آنان اطاعت کردند».



از دیدگاه حضرت جامعه‌ای که در آن قوانین و مقررات نادیده گرفته شود و قانون‌مداری به قانون‌گریزی مبدل گردد، جامعه‌ای عقب‌افتاده و بازگشته به اخلاق جاهلی و دور مانده از رحمت الهی است: «أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمْتُمُ أَحْكَامَهُ؛ (خطبه ۱۹۲) آگاه باشید شما رشته پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل و احکام اسلام را به فراموشی سپرده‌اید».

با توجه به اهمیت و ضرورت قانون‌مداری و تبعیت از قانون و آثار آن و نتایج مخرب قانون‌گریزی، در سیره عملی و کلام حضرت قانون‌مداران عزیز و قانون‌گریزان خوار و ذلیل هستند: «لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اغْوَجَّ مِنْكُمْ ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ؛ خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد». (نامه ۵۰)

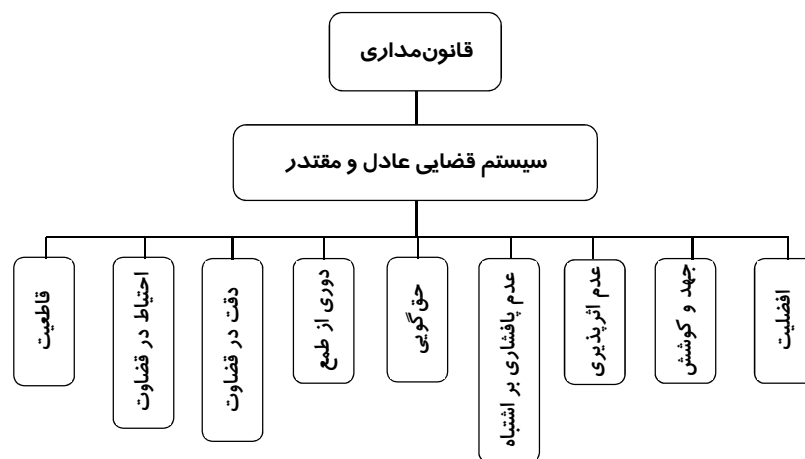
باید دانست که قانون‌مداری در جامعه از دیدگاه حضرت دارای پیش‌نیازهایی است که بدون وجود و تحقق آنها تحقق قانون‌مداری و بر چیده شدن هرج و مرج امکان‌پذیر نخواهد بود.

د) سیستم قضایی عادل و مقتدر

از جمله اساسی‌ترین پیش‌نیازهای قانون‌مداری در جامعه داشتن سیستم قضایی است که عدالت محور و مقتدر باشد. مطلبی که خویی آن را این‌گونه شرح می‌دهد: «اداره شئون اجتماع محتاج به قانونی کلی است تا متضمن تعیین حقوق و حدود بین افراد باشد و همچنین نیازمند قانونی عام است که در هنگام اختلاف و نزاع در مورد حقوق افراد بتوان به آن تمسک کرد و نیز محتاج قوه‌ای برای اجرایی کردن این قوانین است، از این رو قوای حکومت را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود که عبارتند از: قوه قانون‌گذاری، قوه قضائیه و قوه مجریه.» (هاشمی خویی، ۱۳۵۶: ۲۰ / ۲۳۲) آنچه مسلم است دستیابی به چنین سیستم قضایی رابطه تنگاتنگی با شخصیت و ویژگی‌های قضات دارد، از این رو حضرت در جهت محقق شدن چنین سیستم قضایی شاخص‌هایی را برای قضات مطرح می‌فرماید که عبارتند از:

افضلیت، جهد و عدم خستگی، عدم اثرپذیری از طرفین دعوا، عدم پافشاری بر اشتباه، حق‌گویی، دوری از طمع، دقت در قضاوت، احتیاط در قضاوت و قاطعیت. (نامه ۵۳)

مواردی که تاکنون بیان شد، در جلوگیری سیستم قضایی از فساد، خیانت، پامال شدن حق و تحقق امنیت اقتصادی در جامعه، تأثیر زیادی دارد، اما باید گفت قاطعیت سیستم قضایی در تحقق امنیت اقتصادی جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر سیستم قضایی و قضات، قاطعیت لازم را در برخورد با مجرمان و مفسدان اقتصادی نداشته باشند، هرگز موفق به انجام وظیفه خود و تحقق امنیت اقتصادی نخواهند شد: «وَ أَصْرَمَهُمْ عِنْدَ انْضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءُ؛ (نامه ۵۳) در وقت روشن شدن حکم از همه قاطع‌تر باشد» سیره عملی امیرمؤمنان علی علیه السلام نشان‌دهنده قاطعیت ایشان در برخورد با مفسدان و خائنان و تهدیدکنندگان امنیت اقتصادی جامعه است؛ که در این تحقیق به‌عنوان راهکار تحقق امنیت اقتصادی به آن پرداخته خواهد شد.



کمک به رونق اقتصادی

در اسلام و سیره اهل بیت علیهم السلام نسبت به کار و تلاش و برآوردن نیاز اقتصادی و رونق آن، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی آن، سفارش و تأکید فراوانی شده است، تا بدانجکه تلاش برای کسب‌وکار و به دست آوردن روزی حلال با مجاهدت در راه خدا برابر دانسته شده است، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قال النبي صلی الله علیه و آله: الْكَاذُ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ حَلَالٍ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ (ابن‌بابویه، ۱۴۱۳: ۳ / ۱۶۸) کسی که برای تأمین زندگی عیال خود زحمت می‌کشد، همچون مجاهد در راه خدا است» از سوی دیگر از جمله عوامل مؤثر در امنیت اقتصادی توجه به رونق اقتصادی و رفع هرگونه محرومیت و عقب افتادگی اقتصادی



در جامعه است، جامعه‌ای که با رکود اقتصادی و فقر و محرومیت روبه‌رو است، امنیت و ثبات مطلوبی نخواهد داشت، بنابراین رونق اقتصادی به‌معنای بهره‌مند شدن تمامی اقشار جامعه از اقتصاد سالم و عادلانه، موجب امنیت در تمامی ابعاد آن و به‌ویژه امنیت اقتصادی خواهد شد، این مهم جز با تلاش و مجاهدت و اهتمام در مسیر تقویت ارکان اقتصاد یک جامعه حاصل نمی‌شود. سیره و کلام امیرمؤمنان علیه السلام دلیل بر این مدعا است؛ از دیدگاه امام علیه السلام تجارت و صنعت دو رکن اساسی رونق اقتصادی هستند که موجب پیشرفت و توسعه اقتصادی می‌شود، از این رو امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر بر این دو رکن اساسی سفارش می‌فرماید:

«ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالَّتِجَارَةِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ ...». (نامه ۵۳)

حضرت در بیان اهمیت تجارت و صنعت، این دو رکن رونق اقتصاد را موجب قوام و استحکام جامعه و اقشار آن می‌داند:

وَلَا قَوْمَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتِّجَارَةِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَاقِبِهِمْ وَ يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رَفْقُ غَيْرِهِمْ. (همان)

و گروه‌های یادشده بدون بازرگانان و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند؛ زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می‌آورند و در بازارها عرضه می‌کنند و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است.

تشویق و سفارش‌های حضرت به تجارت و رونق اقتصادی جامعه توسط تجار و بازرگانان، از ویژگی‌های مدیریتی امیرمؤمنان علیه السلام است. حضرت همواره بر تجارت و کسب‌وکار به‌عنوان منابع درآمد و روزی سفارش و توصیه داشته است:

اتَّجِرُوا بَارَكَ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ إِنَّ الرِّزْقَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ تَسَعُّهُ فِي التِّجَارَةِ وَ وَاحِدٌ فِي غَيْرِهَا. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۳ / ۱۹۲)

به کسب بپردازید خدا به شما برکت عنایت فرماید، به راستی که من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: روزی ده بخش است؛ نه بخش آن در تجارت است و یک بخش در غیر آن.

از جمله تهدیدهای امنیت اقتصادی، وابستگی و عدم استقلال اقتصادی است، جامعه‌ای که



به خودکفایی در نیازمندی‌های خود نرسد و در تامین نیازهای خود وابسته به غیر باشد، دچار تزلزل در امنیت اقتصادی خواهد شد، بنابراین استقلال و عدم وابستگی اقتصادی به دیگران ضرورتی انکارناپذیر برای جامعه اسلامی است؛ چراکه وابستگی اقتصادی منجر به وابستگی سیاسی و فرهنگی می‌شود و به تدریج جامعه را به سوی انحراف از مبانی صحیح و دنباله‌روی از سیاست‌های غیر اسلامی سوق می‌دهد، از این رو در دین مبین اسلام بر قاعده نفی سبیل تأکید گردیده است. قاعده نفی سبیل که برگرفته از تعالیم قرآن کریم است^۱ به مفهوم بسته شدن هرگونه راه تسلط دشمن (کفار) بر مسلمانان و جامعه اسلامی، مخالف با وابستگی به دشمنان در ابعاد مختلف و به‌ویژه وابستگی اقتصادی است. حضرت تجارت را عامل استقلال اقتصادی و دوری از وابستگی را تجارت و کسب‌وکار می‌داند: «تَعَرَّضُوا لِلتَّجَارَاتِ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهَا غَنًى عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷ / ۱۱) تجارت کنید و به کار و تولید روی بیاورید که از آنچه در دست دیگران است بی‌نیاز می‌شوید.» با توجه به اهمیت تجارت، امام علی علیه السلام عامل زمینه‌ساز رونق تجارت و به تبع آن اقتصاد را آسان‌سازی تجارت و کسب‌وکار همراه با عدالت دانسته و تجارت براساس موازین شرع و اسلام را معیار تجارت می‌داند: «وَلَيْكِنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمَحًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُتَّاعِ؛ (نامه ۵۳) باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ‌هایی که بر فروشنده و خریدار زبانی نرساند.

از دیدگاه امام علیه السلام صنعت نیز به‌عنوان رکن اقتصاد پویا و عامل رونق اقتصادی جامعه، باید مورد توجه مدیران و کارگزاران جامعه قرار گیرد، از این رو در روایات بر توسعه صنعت و بهره‌مندی از صنایع و حرفه‌های مختلف توصیه شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينِ؛ خدا، صاحب حرفه درستکار و امین را دوست دارد.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷ / ۱۱)

گام دیگر حضرت در جهت رونق اقتصادی، عمران و آبادانی بلاد اسلامی است. ایشان در نامه خود به مالک اشتر، از جمله دلایل فرستادن مالک به مصر را آبادانی و عمران دانسته و

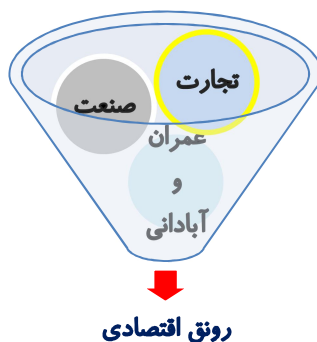
۱. وَ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ (نساء / ۱۴۱) و خدا هرگز بر [زبان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.

خواستار اهتمام و توجه ویژه او به عمران و آبادانی بلاد اسلامی به عنوان تضمین کننده خراج و مالیات شدند:

وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بَغَيْرِ عِمَارَةٍ أَحْرَبَ الْبِلَادِ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا. (نامه ۵۳)

باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.

از جمله راهکارهای حضرت در جهت عمران و آبادانی، تشویق نیروهای انسانی کارآمد به بسیج سازندگی و ترغیب به آبادانی است. حضرت در نامه خود به قرظة بن کعب انصاری، با توجه به درخواست مردم به آبادانی و بازسازی نهر متروک آنان و تأثیر آن نهر در اقتصاد و کشاورزی آنان و خروج آنان از محرومیت و فقر، از وی می‌خواهد تا با کمک نیروهای انسانی داوطلب و مشتاق در سازندگی و احیاء آن نهر اقدام نماید. (محمودی، ۱۳۷۶: ۵ / ۳۳)



هـ) موانع (تهدیدها) امنیت اقتصادی

موانع در لغت به معنای امور بازدارنده از اجرای کار است و در اصطلاح عبارت است از مشکلات بازدارنده از پیشرفت در امور. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه موانع) بنابراین موانع امنیت اقتصادی شامل اموری است که در تحقق امنیت اقتصادی ایجاد مشکل کرده و سد راه آن شود.

یک. فقدان عدالت اقتصادی

عدالت اقتصادی به مفهوم توزیع مناسب و عادلانه ثروت و امکانات اقتصادی، در میان اقشار جامعه به منظور جلوگیری از ظلم و ستم به عموم مردم است. نابرابری و فقدان عدالت اقتصادی، پیامدهای بسیاری چون: تضاد طبقاتی، دل‌سردی سرمایه‌گذاران و فقدان انگیزه تولید و رشد، ازدیاد فساد اقتصادی و ... در پی خواهد داشت که هر کدام به نوبه خود آثار مخربی در امنیت اقتصادی برجای خواهند گذاشت.

تبعیض و نابرابری

یکی از مصادیق بی‌عدالتی اقتصادی و همچنین موانع اقتصاد مقاومتی تبعیض‌ها و نابرابری‌های است که در حوزه اقتصاد وجود دارد. یکی از این نابرابری‌ها امتیازجویی و امتیازطلبی افراد و به تعبیر دیگر بی‌عدالتی توزیعی در مقابل عدالت توزیعی است. در حوزه اقتصاد افراد گاه با تصور نزدیکی‌شان به مسئولان یا دارا بودن منصب دولتی برای خود امتیازهایی را نسبت به عموم مردم قائل هستند، که موجب می‌گردد به واسطه این تصور غلط، حق دیگران را پایمال کرده و خود را تافته جدا بافته بدانند، از این رو حضرت به مالک اشتر تذکر می‌دهد که با این تصور غلط مقابله نماید: «وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ» (نامه ۵۳) مبدا هرگز در آنچه که با مردم مساوی هستی امتیازی خواهی.»

نمونه دیگر تبعیض‌ها و تهدیدهای امنیت اقتصادی، امتیازدهی مسئولان و کارگزاران به بستگان و خویشاوندان خود است. در طول مدیریت حضرت بر جامعه اسلامی، سیره ایشان گویای مقابله با این تبعیض و نابرابری‌ها است. برخورد ایشان در مقابل درخواست امتیازخواهی برادرش عقیل یکی از این موارد است. (خطبه ۲۲۴)

نمونه دیگر، برخورد امیرمؤمنان علیه السلام در مواجهه با عملکرد دخترش در عاریه گرفتن گردنبندی از بیت‌المال است. حضرت پس از شنیدن این مطلب کارگزار بیت‌المال علی بن ابی‌رافع را توبیخ نمود و دستور داد آن را به‌جایش برگرداند و فرمود، اگر دخترم گردنبند را به‌طور عاریه مضمونه نگرفته بود، اولین زن هاشمی بود که دستش به جرم سرقت قطع می‌شد.

(مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۰ / ۳۳۸)



حضرت پس از بیعت مردم و قبول منصب خلافت، به مبارزه با این تصور غلط و خطرناک پرداخت و در اولین اقدام به باز گرداندن اموال عمومی و بیت‌المال و امتیازهایی که در زمان خلفای قبل به ناحق به برخی داده شده بود، مبادرت ورزید:

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ
مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ. (خطبه ۱۵)

به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحبان اصلی آن باز گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت‌تر است.

اهمیت این موضوع و پیامدهای خطرناک آن در اقتصاد اسلامی، موجب می‌گردد تا حضرت این نکته را به مالک اشتر تذکر داده و او را از این تهدید خطرناک برحذر دارد:

همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاول‌گرند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاری‌شان را با بریدن اسباب آن بخشکان و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به‌گونه‌ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است. (نامه ۵۳)

دو. مماشات در برخورد با مفسدان اقتصادی

آزاد گذاردن مفسدان اقتصادی و عدم برخورد قاطع و مؤثر با آنان، موجب جسارت بیشتر مفسدان و در نتیجه شیوع روحیه یأس و ناامیدی در میان نیکان خواهد شد:

وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ
الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ أَلْزَمٌ كَلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ
نَفْسَهُ. (همان)

هرگز نیکو کار و بدکار در نظرت یکسان نباشند؛ زیرا نیکوکاران در نیکوکاری



بی‌رغبت و بدکاران در بدکاری تشویق می‌گردند، پس هر کدام از آنان را براساس کردارشان پاداش ده.

در سیره مدیریتی حضرت مفسدان اقتصادی در هر جایگاه و مقامی که باشند به سختی و با قاطعیت مورد مجازات و عقاب قرار می‌گیرند. حضرت در مواجهه با یکی از کارگزاران مفسد این‌گونه می‌فرماید:

پس، از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم نمود، که نزد خدا عذرخواه من باشد و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آنکه حق را از آنان باز ستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده، نابود سازم». (نامه ۴۱)

سه. اقتصاد مسموم

اقتصاد اگر براساس اصول صحیح و احکام الهی صورت نگیرد، نه‌تنها رونق و برکت اقتصادی را از بین خواهد برد بلکه به گسترش فساد در جامعه و فقدان امنیت کمک خواهد نمود. زمانی که اقتصاد آلوده به حرام و راه‌های مسموم گردد و در مقابل عده‌ای صاحب ثروت و امکانات بادآورده گردند، امید و انگیزه به تولید و توسعه سالم در جامعه کاهش یافته و تمایل به اقتصاد ناسالم افزایش خواهد یافت، از این رو حضرت بر مبارزه با اقتصاد ناپاک و مسموم و مصادیق آن تأکید دارند:

۱. احتکار

ازجمله مصادیق اقتصاد ناسالم و مسموم اقدام به احتکار است. احتکار به مفهوم نگهداری کالا و هر آنچه که ضروری زندگی مردم است، به قصد سود بردن در زمان گرانی آن است. در دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام احتکار از قبیح‌ترین و ناپاک‌ترین شیوه‌های تجارت و از اخلاق اهل فجور است: «**الِاِحْتِکَارُ شِیمَةُ الْفُجَّارِ**؛ (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۲۳) احتکار از اخلاق فاجران است». ازجمله آثار احتکار از بین رفتن حس اطمینان و آرامش روانی جامعه و به تعبیر دیگر

هرج و مرج در میان جامعه و عامل ضرر و زیان برای عموم مردم است:

اعْلَمَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقاً فَاحِشاً وَ شُحّاً قَبِيحاً وَ احْتِكَاراً لِلْمَنَافِعِ وَ تَحَكُّماً فِي الْبَيَاعَاتِ وَ ذَلِكَ بَابُ مَضْرُوبَةٍ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ. (نامه ۵۳)

بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ‌نظر و بد معامله و بخیل و احتکارکننده‌اند، که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سودجویی و گرانفروشی برای همه افراد جامعه زیانبار و عیب بزرگی بر زمامدار است.

از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام احتکار موجب ازدیاد محرومیت در سطح و طبقات پایین جامعه است: «الِاحْتِكَارُ دَاعِيَةُ الْاِحْرَامَانِ؛ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۶۱) احتکار عامل محرومیت است. با توجه به خطرهای احتکار برای جامعه و تهدید امنیت اقتصادی، حضرت مالک را بر کیفر و مجازات محتکر پس از منع او از احتکار سفارش می‌نماید:

فَأَمْنَعُ مِنَ الْاِحْتِكَارِ فَاِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَنَعَ مِنْهُ وَ لَيْكُنِ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمِحاً بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ اَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ اِيَّاهُ فَتَكَلُّ بِهِ وَ عَاقِبُهُ فِي غَيْرِ اِسْرَافٍ. (نامه ۵۳)

پس، از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جلوگیری می‌کرد ... کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود، اما در کیفر او اسراف نکن.

۲. ربا خواری

از جمله مصادیق دیگر اقتصاد مسموم و ناپاک، رباخواری است. قرآن کریم رباخواری را جنگ با خدا و رسولش معرفی می‌نماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ × فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. (بقره / ۲۷۹ - ۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید و اگر نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید.

ربا خواری از دیدگاه حضرت، می‌تواند غیر محسوس وارد اقتصاد اسلامی شده و آن را آلوده و مسموم نماید: «وَاللَّهِ لِلرِّبَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ ذَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَاءِ؛ (بروجردی، ۱۳۸۶: ۲۳ / ۲۱۸) به خدا سوگند ربا در این امت، مخفی‌تر از راه رفتن مورچه بر روی تخته سنگ‌های بزرگ است».

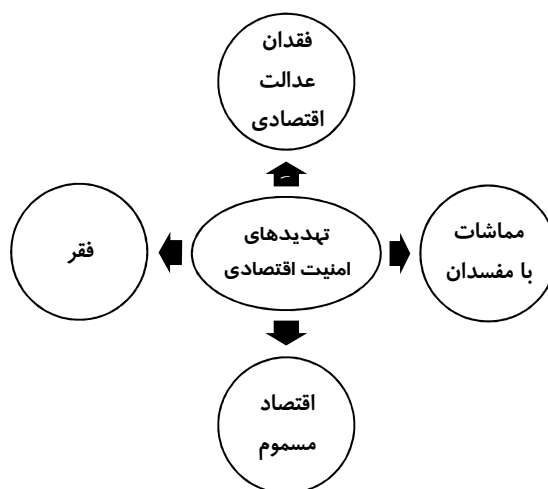
حضرت در ترسیم چگونگی آلوده شدن اقتصاد به ربا و رباخواری، توجیه‌های شیطانی و مخفی کردن این عمل نادرست در پوشش هدیه را بیان نموده و رباخواری را با توجه به بیان پیامبر ﷺ فتنه و آزمایشی برای امت می‌داند:

ای علی همانا، این مردم به‌زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند و در دینداری بر خدا منت می‌گذارند، با این حال انتظار رحمت او را دارند و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند، حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا، حلال می‌کنند، شراب را به بهانه اینکه آب انگور است و رشوه را که هدیه است و ربا را که نوعی معامله است حلال می‌شمارند. گفتم‌ای رسول خدا در آن زمان مردم را در چه پایه‌ای بدانم آیا در پایه ارتداد یا فتنه و آزمایش پاسخ فرمود: «در پایه‌ای از فتنه و آزمایش». (خطبه ۱۵۶)

چهار. فقر و محرومیت

فقر و محرومیت در جامعه ریشه بسیاری از ناامنی‌ها و ناهنجاری‌ها است. فقر و محرومیت تهدیدکننده ایمان، اعتقاد، دین و فرهنگ جامعه است، از این رو حضرت در بیانی به فرزندشان محمد بن حنفیه، پیامدهای فقر را این‌گونه شرح می‌دهد: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ (حکمت ۳۱۹) ای فرزند من از تهیدستی بر تو هراسناکم، از فقر به خدا پناه ببر، که همانا فقر، دین انسان را ناقص و عقل را سرگردان و عامل دشمنی است».

آنچه مسلم است شیوع این پیامدها و آسیب‌ها در جامعه امنیت را در همه ابعاد آن تحت‌الشعاع قرار داده و حاصلی جز هرج و مرج و ناآرامی و شیوع فساد و تباهی چیزی به‌همراه نخواهد داشت: «ضُرُورَةُ الْفَقْرِ تَبْعَتْ عَلَيَّ فَطِيعُ الْأَمْرِ؛ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۶۵) ناچاری فقر، انسان را به کارهای زشت و وحشت‌انگیز وا می‌دارد».



و) راهکارهای تحقق امنیت اقتصادی

پس از بیان دیدگاه‌های امیرمؤمنان علیه السلام در مورد عوامل و موانع امنیت اقتصادی، مناسب است راهکارهای بیان شده از سوی حضرت و به تعبیر دیگر راه‌های دستیابی به امنیت اقتصادی و برون‌رفت از بحران‌های امنیت اقتصادی بررسی شود. حضرت در جهت دستیابی به امنیت اقتصادی به راهکارهایی چون: تقویت اعتقادات و باورهای دینی، بالا بردن بینش اعتقادی فعالان اقتصادی و آشنا کردن آنان با احکام شرع، برخورد قاطع با مفسدان اقتصادی، دوری از افراط و تفریط در حوزه اقتصاد، برنامه‌ریزی صحیح و شایسته، نظارت و بازرسی مستمر، ترویج دستگیری از ناتوانان، اشتغال‌زایی و ترویج فرهنگ وقف اشاره می‌کند. بدون شک پرداختن به تمامی راهکارهای بیان شده از سوی حضرت در این مقاله نمی‌گنجد، از این‌رو از میان راهکارهای ذکر شده به چند راهکار اشاره می‌شود:

یک. نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی

از دیدگاه حضرت گرچه قشر تجار و بازرگانان و فعالان اقتصادی، افرادی بی‌آزار و آرام هستند: «فَأَيْتَهُمْ سَلْمٌ لَّا تُخَافُ بَأْتَقَتَهُ وَ صُلْحٌ لَّا تُخْشِي غَائِلَتَهُ»؛ (نامه ۵۳) بازرگانان مردمی آرامند و از ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند.»

اما در میان آنان کسانی هستند که منفعت شخصی و سودجویی را بر انصاف و عدالت ترجیح می‌دهند و مرتکب خیانت و فساد در بازار می‌شوند

وَاعْلَمَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا وَشُحًّا قَبِيحًا وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا فِي الْبَيَاعَاتِ وَذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ وَغَيْبٌ عَلَيَّ الْوَلَاةِ. (همان)

این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ‌نظر و بدمعامله و بخیل و احتکارکننده‌اند، که تنها با زورجویی به سود خود می‌اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سودجویی و گران‌فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار و عیب بزرگی بر زمامدار است.

بنابراین نظارت دقیق و مستمر بر بازار و کاسبان و فعالان اقتصادی، موجب پیشگیری و کاستن از فساد اقتصادی خواهد شد و امنیت اقتصادی را به ارمغان خواهد آورد. سیره مدیریتی و عملی امیرمؤمنان علیه السلام بر این راهکار اساسی اشاره دارد. حضرت به بازارهای مختلف و کسب‌های گوناگون سرکشی می‌نمود، آنان را مورد خطاب قرار داده و به‌رعایت شرع و انصاف، بردباری و عدالت سفارش می‌کرد و از نزدیک شدن به ربا، کم‌فروشی، بخل، دروغ و ظلم برحذر می‌داشت و در صورت تخلف، کاسب خطاکار را مجازات می‌کرد. (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۱۷ / ۳۸۳)

دو. برخورد قاطع با مفسدان اقتصادی

۱. تهدید به مرگ

حضرت در مواجهه با یکی از کارگزاران مفسد و خیانتکار در بیت‌المال، وی را به بازگرداندن اموال مسلمین امر می‌کند و مجازات او را در صورت تمرد مرگ و اعدام می‌داند: «پس، از خدا بترس و اموال آنان را باز گردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید». (نامه ۴۱)

۲. مجموعه‌ای از مجازات

شدت عمل حضرت در برخورد با مفسدان اقتصادی، با تناسب جرم یا نوع آن متفاوت بوده است،



از جمله قبیح‌ترین مفسد اقتصادی که تهدیدی بزرگ برای امنیت اقتصادی به‌شمار می‌رود، رشوه است. گناهی که مرتکب آن در روایات مورد لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته است: «لعنة الله على الراشي و المرتشي؛ (پاینده، ۱۳۸۲: ۶۲۷) لعنت خدا بر رشوه ده و رشوه گیر باد.» از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام کارگزاری که به گناه رشوه آلوده شود، مشرک است: «أیما وال احتجب عن حوائج الناس، احتجب الله [عنه] يوم القيامة [و] عن حوائجه و إن أخذ هدیة کان غلولا و إن أخذ رشوة فهو مشرک؛ (ابن بابویه، ۱۴۰۶: ۲۶۱ / ۱۴۰۶) هر حاکمی که حوائج مردم را برآورده نسازد، خدا در روز قیامت حوائجش را برآورده نمی‌سازد. و اگر هدیه‌ای بگیرد، خیانت کرده و اگر رشوه بگیرد، مشرک است.» با توجه به خطرات و آسیب‌های مخربی که رشوه بر بدنه اقتصاد اسلامی وارد می‌آورد، حضرت در برخورد با کارگزار خود که مرتکب این خیانت گردیده است از مجموعه‌ای از مجازات‌ها و تنبیه‌ها استفاده می‌کند، مجازاتی مانند: عزل از مقام و منصب، زندان و حبس، شلاق و حد، معرفی به مردم به‌عنوان خائن، و ... برای نمونه به برخورد امیرمؤمنان علیه السلام با یکی از کارگزاران و مأموران نظارتی و امنیتی ایشان اشاره می‌شود: «ابن هرمة، از نیروهای اطلاعاتی امام علی علیه السلام در بازار اهواز بود که اسیر نفس شد و از بازاریان رشوه گرفت. وقتی این خبر به امام علیه السلام رسید او را عزل کرده و به حاکم اهواز نوشت: او را زندانی کند، موهای سرش را بتراشد و روزهای جمعه سی و پنج تازیانه بر او بزند و او را در شهر بگرداند و هر کس از او شکایتی دارد رسیدگی و از اموال ابن هرمة بپردازد و چون زندانیان را به بیرون زندان برای گردش و هواخوری می‌برند او را نبرند و جز به هنگام نماز زنجیر از پاهای او در نیاورند و دستور فرمود تا حقوق ابن هرمة را از دیوان دولتی قطع کند.» (نوری، ۱۴۰۸: ۱۷ / ۴۰۳)

سه. دستگیری از ضعفاً

گفته شد، که فقر و محرومیت یکی از موانع امنیت اقتصادی به‌شمار می‌رود، بنابراین از راهکارهای امنیت اقتصادی رفع فقر و محرومیت‌زدایی است. تأمل در آیات و روایات، بیانگر آن است که از جمله راه‌های محرومیت‌زدایی، ترغیب جامعه به پرداخت صدقه و دستگیری و



کمک به فقرا و نیازمندان جامعه است. قرآن کریم بر وظیفه هر مسلمان در برابر نیازهای مسلمانان دیگر و برآوردن حواجج آنان تأکید و توصیه دارد: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ (ذاریات / ۱۹) و در اموالشان برای سائل و محروم حقی معین بود.» قرآن کریم از جمله فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را دستگیری از نیازمندان می‌داند: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا؛ (انسان / ۸) و به سبب دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.»

از دیدگاه حضرت علی علیه‌السلام صدقه به مثابه دواء و داروی درمان محرومیت و فقر است: «وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ؛ (حکمت ۷) صدقه دادن دارویی ثمر بخش است» به‌همین دلیل خدای متعال روزی فقرا را در اموال ثروتمندان قرار داده است؛ در صورتی که ثروتمندان این حق را اداء کنند بی‌شک فقر و محرومیت از جامعه کاسته خواهد شد: «وَقَالَ علیه‌السلام إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ بِهِ غِنَى وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ (حکمت ۳۲۸) همانا خدای سبحان روزی فقرا را در اموال سرمایه‌داران قرار داده است، پس فقری گرسنه نمی‌ماند جز به کامیابی توانگران و خدا از آنان درباره گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید.»

حضرت در ترسیم و توصیف جوامع نامطلوب از جمله ویژگی‌های این دسته جوامع را خسارت و زیان شمردن صدقه می‌داند: «يَأْتِي عَلَي النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَ لَا يُظْرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَ لَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يُعْدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا ... (حکمت ۱۰۲) روزگاری بر مردم خواهد آمد که محترم نشمارند جز سخن چین را و خوششان نیاید جز از بدکار هرزه و ناتوان نگردد جز عادل، در آن روزگار کمک به نیازمندان خسارت انگاشته می‌شود» درحالی که از نگاه حضرت صدقه موجب برکت و زیادی در رزق: «بِرَكَّةِ الْمَالِ فِي الصَّدَقَةِ.» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۱۹۵) و رحمت خدا است: «الصَّدَقَةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ.» (همان: ۶۷)

چهار. فرهنگ وقف

وقف به معنای جدا نمودن مال یا دارایی‌های انسان و نگهداری اصل مال و دارایی و صرف منافع آن در امور خیر و عام المنفعه است. از جمله راهکارهای ارائه شده توسط امیرمؤمنان علیه‌السلام

در ایجاد امنیت اقتصادی و زدودن محرومیت و فقر از جامعه، به‌عنوان تهدیدکننده امنیت اقتصادی، ترویج و توسعه فرهنگ وقف در جامعه است. در روایات ما بر مسئله وقف و صدقه جاریه تأکید شده و از جایگاه والایی برخوردار است؛ امام علی علیه السلام در روایتی صدقه و وقف را ذخیره و توشه آخرت معرفی می‌کنند: «الصَّدَقَةُ وَالْحَبْسُ ذَخِيرَتَانِ قَدْ عَوْهُمَا لِيَوْمِهِمَا» (نوری، ۱۴۰۸: ۱۴ / ۴۵) صدقه و وقف دو ذخیره‌اند، آنها را برای روز قیامت قرار دهید».

سیره عملی حضرت در طول حیات گهربار ایشان، گویای اهتمام حضرت بر مسئله وقف و اهمیت آن است. حضرت در طول حیات شرافتمندانه خود املاک و اموال زیادی را وقف مستمندان و نیازمندان و عموم مردم جامعه اسلامی نمود. حضرت در نامه خود به فرزندانش در نهج‌البلاغه به وقف وصیت و سفارش می‌فرماید:

این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی‌طالب، امیرمؤمنان نسبت به اموال شخصی خود، برای خشنودی خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد و آسوده‌اش گرداند ... و با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کنم که اصل مال را حفظ کرده تنها از میوه و درآمدش بخورند و انفاق کنند و هرگز نهال‌های درخت خرما را نفروشند، تا همه این سرزمین یک پارچه به‌گونه‌ای زیر درختان خرما قرار گیرد که راه یافتن در آن دشوار باشد. (نامه ۲۴)

اگر فرهنگ وقف در جامعه اسلامی رواج پیدا نماید، شاهد سرمایه‌هایی ماندگار و بهره‌مندی نیازمندان و عموم افراد جامعه از منافع آنها خواهیم بود و حاصل آن کاسته شدن فقر و محرومیت و در پی آن بزهکاری و ناهنجاری‌های اجتماعی خواهد بود که بدون شک به امنیت اقتصادی منجر خواهد شد.

نتیجه

حاصل سخن آنکه اقتصاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد نظام اجتماعی زندگی بشر است که نقش عمده‌ای در پیشرفت و توسعه جامعه ایفا کرده و زمینه‌های عزت و رشد و بالندگی جامعه اسلامی را ایجاد خواهد نمود.

از سوی دیگر اقتصاد زمانی پویا و عامل پیشرفت جامعه خواهد شد که دچار تزلزل و



آلوده شدن به فساد و کجروی‌ها نگردد، از این رو برای داشتن اقتصادی سالم و پویا، دستیابی به امنیت اقتصادی و دور مانده اقتصاد از تهدیدها و آسیب‌ها امری ضروری است. سیره و روش امام علی علیه السلام به سبب فرصت تشکیل حکومت برای جوامع اسلامی الگویی بی‌نظیر است. تمسک به سیره و روش ایشان در امور اقتصادی، بهترین راهکار برای دستیابی جوامع اسلامی به اقتصادی سالم و پویا و امنیت اقتصادی پایدار است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، مشهور.

- نهج الفصاحة، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۷۵، تهران، دنیای دانش.

- آذربایجانی و همکاران، ۱۳۸۷، روان‌شناسی اجتماعی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۷۸ ق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان.

- _____، ۱۴۰۶ ق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی.

- _____، ۱۴۱۳ ق، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار الفکر.

- بروجردی، آقاحسین، ۱۳۸۶، جامع احادیث الشیعة، تهران، فرهنگ سبز.

- برومند، شهزاد و همکاران، ۱۳۸۷، امنیت اقتصادی در ایران و چند کشور منتخب (مطالعه

تطبیقی)، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

- بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۸۷، فرهنگ ابجدی، تهران، انتشارات اسلامی.

- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر

تبلیغات اسلامی.

- _____، ۱۴۰۹ ق، غرر الحکم و درر الکلم، سید مهدی رجایی، قم، دار الکتب الإسلامی.



- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ ق، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.

- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴، مفردات الفاظ قرآن، تهران، مرتضوی.

- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۹، اصول الکافی، ترجمه مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیة.

- _____، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

- لثی واسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶، عیون الحکم و المواعظ، قم، دار الحدیث.

- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليه السلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۴، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا.

- _____، ۱۳۶۴، امامت و رهبری، تهران، صدرا.

- نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.

- هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۶، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه الاسلامیه.

ب) مقاله ها

- زارعشاهی، علی، ۱۳۷۹، «بی ثباتی سیاسی و امنیت اقتصادی و تأثیر آن بر عوامل تولید در ایران»، مطالعات راهبردی، شماره ۸-۷، ص ۲۴۲-۲۲۲، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- لک زایی، نجف، ۱۳۹۰، «فقه و امنیت»، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷۰، ص ۸۶-۴۵، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

روش‌شناسی استنادهای علامه امینی در اثبات ولایت امام علی علیه السلام در الغدير

بی‌بی سادات رضی بهابادی* / فتحیه فتحی‌زاده**
زهرا حاجی عسکری*** / فرشته معتمد لنگرودی****
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۶

چکیده

کتاب «الغدیر» با تکیه بر منابع اهل سنت در جهت اثبات ولایت امام علی علیه السلام نگاشته شده است. علامه امینی در اثبات این موضوع به آیات قرآن، احادیث، اشعار و گزارش‌های تاریخی استناد نموده است. آیات اکمال، تبلیغ و عذاب واقع از مهم‌ترین آیات و حدیث غدیر از مهم‌ترین روایات مورد استناد الغدیر است. امینی در باب اشعار به ۱۵۰ غدیریه استناد کرده است. روش عمومی الغدیر در همه این استنادها آن است که افزون بر اثبات واقعه غدیر و انتصاب امام علی علیه السلام به جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به فضایل و مناقب امام علیه السلام نیز می‌پردازد. تبیین صحت سند و تواتر حدیث غدیر از روش‌های خاص علامه در بحث احادیث است. امینی در ذکر غدیریه‌ها نیز روش خاص خود را دارد. وی در مسیر اثبات ولایت به ذکر شعر شاعران وابسته به گروه و نژاد خاصی بسنده نکرده و به بیان اشعار شاعران عامی و دانشمند و نیز شاعران غیر عرب و غیر مسلمان و حتی مخالف حضرت نیز پرداخته است.

واژگان کلیدی

الغدیر، محمدهادی امینی، روش استناد، اثبات ولایت، فضایل امام علی علیه السلام.

b.razi@alzahra.ac.ir
f_fattahizadeh@alzahra.ac.ir
asgari286@gmail.com
f_motamad_2011@yahoo.com

*. دانشیار دانشگاه الزهراء علیها السلام. (نویسنده مسئول)
**. استاد دانشگاه الزهراء علیها السلام.
***. کارشناس ارشد دانشگاه الزهراء علیها السلام.
****. دانشجوی دکتری دانشگاه الزهراء علیها السلام.

طرح مسئله

مطابق آموزه‌های شیعی، رابط بین خدا و مردم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق امامان معصوم علیهم السلام تأمین می‌گردد و غیرمعصوم صلاحیت چنین مقامی را ندارد. کتاب *الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب* تألیف عبدالحسین امینی (م. ۱۳۴۹) از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در قرن چهاردهم با توجه به کتب و منابع اهل سنت با هدف اثبات ولایت مطلقه ائمه معصومان علیهم السلام از طریق تثبیت خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام نگاشته شده است. علامه امینی در مقدمه *الغدیر* انگیزه نگارش این اثر ارزشمند را ایجاد اتحاد و وحدت از بین رفته در میان مسلمانان معرفی کرده که راه دستیابی به این اتحاد از طریق شناخت دقیق وقایع میسر است. (امینی، ۱۳۷۰: ۱ / ۱۱) صاحب‌نظران و اهل فن هنگامی که تصمیم می‌گیرند حقیقت بزرگی را به اثبات برسانند، به روش‌های متقن و باارزشی متمسک می‌شوند علامه امینی نیز در کتاب *الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب* در جهت اثبات ولایت امام علی علیه السلام و تأیید ایشان به‌عنوان نخستین جانشین به حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله به منابع مهم در مورد واقعه غدیر و همچنین فضایل حضرت علی علیه السلام استناد کرده است.^۱

صاحب *الغدیر* در این کتاب در جهت اثبات ولایت امام علی علیه السلام مستندات را انتخاب کرده است که نه تنها در ریشه‌دار کردن عقاید شیعه مؤثر بوده، بلکه حتی مورد قبول بزرگان اهل سنت نیز واقع شده است. این پژوهش بر آن است تا به شناسایی روش‌های استناد علامه در اثبات ولایت امام علی علیه السلام در کتاب *الغدیر* بپردازد و به این پرسش پاسخ دهد که علامه امینی در اثبات ولایت امام علی علیه السلام در *الغدیر* به چه منابعی استناد نموده است؟ وی در این استنادات چه روشی را برگزیده است؟

۱. *الغدیر* حاصل مطالعه سی هزار کتاب و نسخ خطی است و حدود چهل سال از عمر علامه امینی را به خود معطوف داشته است. این کتاب در ۲۰ جلد به زبان عربی با نثری بسیار پخته و ادبی نگارش یافته که تاکنون یازده جلد آن به طبع رسیده است. (ر.ک: جرفادقانی، ۱۳۶۴: ۴۸۰؛ شاکری، ۱۴۱۷: ۲۰ - ۱۹؛ امینی و آخوندی، ۱۳۶۷: ۲۰ - ۴؛ شهیدی و حکیمی، ۱۳۵۲: ۲۱) علامه امینی درباره انگیزه خود از نگارش *الغدیر* می‌نویسد: «خدا گواه است که من جز آشکار کردن حق و خواندن مردم به سوی آن خواسته‌ای نداشتم.» (امینی، ۱۳۶۶: ۷ / ۲) افزون بر شناخت دقیق وقایع، عامل دیگری که در ایجاد وحدت اسلامی از نقش مهمی برخوردار است، حسن ظن و رعایت انصاف و حق‌جویی است. (زینلی، ۱۳۷۶: ۴۸)

از جمله آثاری که در زمینه روش‌شناسی کتاب *الغدیر* نگارش یافته، مقاله «روش‌شناسی نقد علامه امینی بر احادیث موضوعه» از نهله غروی نایینی و آتنا بهادری، است. این مقاله به بررسی شیوه علامه امینی در تبیین مسئله وضع و مشخص کردن واضعان در رابطه با رجال عامه و همچنین به مسئله خصوصیت‌های بررسی سندی و متنی حدیث در *الغدیر* پرداخته است. در این مقاله به مسئله مجعولاتی که در صدد پوشاندن فضایل حضرت علی علیه السلام و مناقبی برای دیگر خلفا است، نیز پرداخته شده است. اثر دیگر در این زمینه مقاله «شیوه‌های بررسی حدیث در نظر علامه امینی» از جاسم فلاح رزاق و ترجمه صالحه سکوت است. نویسنده در این اثر با تکیه بر دو کتاب *علامه امینی الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب و ثمرات الاسفار* به سه بحث بررسی متن حدیث در نظر علامه امینی، دلالت نص نزد علامه امینی و دلالت حدیث غدیر پرداخته است. از بررسی این آثار پیرامون کتاب *الغدیر* مشخص شد که این کتاب تاکنون از منظر بررسی مستندهای علامه امینی مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته است. از این‌رو، این پژوهش دارای رویکردی نوآورانه است.

استنادهای علامه امینی

یکی از دستاوردهای این پژوهش که با مطالعه *الغدیر* به دست آمد، یافتن استنادهای علامه امینی به دانش‌های مختلف در اثبات ولایت و حقانیت امام علی علیه السلام به عنوان نخستین جانشین بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله است. صاحب *الغدیر* با تکیه بر مستندهایی چون آیات قرآن، احادیث و روایات، اشعار و در نهایت تاریخ، به اثبات ولایت امام علی علیه السلام پرداخته است. علامه امینی در پرداختن به این استنادها از روش جدل و احتجاج و ارائه عقاید مورد قبول طرف مقابل استفاده نموده است؛ به عبارت دیگر تکیه اصلی علامه در تمامی این مستندها بر منابع اهل سنت بوده است.^۱ وی با این کار پیروان این مذهب را در مسیری قرار داده که چاره‌ای جز تأیید ولایت

۱. مصادر و منابعی که در کتاب *الغدیر* مورد استناد قرار گرفته همگی از منابع علمای اهل سنت است، اما با توجه به پژوهش صورت گرفته به موارد معدودی از مصادر و منابعی از علمای شیعه همچون شیخ مفید، علامه مجلسی و شیخ صدوق و ... در برخی مجلدات *الغدیر* برخورد شد. (ر.ک: امینی، ۱۳۶۶: ۲ / ۳۷۶ و ۶۷ و ۱ / ۱۹۵: ۳ / ۶۸)



به حق امام علی علیه السلام ندارند؛ چراکه در صورت عدم قبول این ولایت، به مقابله با هزاران جلد از منابع دست اول و مورد قبول خود پرداخته‌اند. (زینلی، ۱۳۷۶: ۴۸)

از دیگر نکات برجسته‌ای که با مطالعه *الغدیر* به دست آمد، این است که با عنایت به اینکه نام این کتاب *گران‌مایه‌الغدیر فی‌الکتاب و السنه و الادب* است، بدیهی است که علامه امینی صرفاً باید موضوع غدیر را مدنظر خود قرار دهد، اما ایشان ضمن پرداختن به این بحث، به مباحث دیگری چون فضایل حضرت علی علیه السلام نیز توجه کرده است، از این‌رو گمان می‌رود که صاحب *الغدیر* این‌گونه می‌اندیشید که پرداختن به بحث فضایل حضرت علی علیه السلام در کنار ذکر واقعه غدیر به درک بهتر انتخاب ایشان به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدای متعال کمک می‌کند. در این بخش از پژوهش در حد توان به ذکر و بررسی مستندهای علامه امینی در اثبات ولایت امام علی علیه السلام پرداخته می‌شود.

یک. استناد به آیات قرآن کریم

خدای متعال هنگامی که بخواهد امری پیوسته باقی بماند و گذشت زمان از اهمیت آن نگاهد، پیرامون آن آیاتی را نازل می‌فرماید که گویای اهمیت آن امر باشد، تا امت اسلامی با تلاوت این دسته از آیات آن را به یاد آورند و بدان توجه کنند. آیاتی از قرآن کریم در مورد حضرت علی علیه السلام است که به گفته ابن عباس خدا درباره ایشان ۳۰۰ آیه نازل فرموده است. (امینی، ۱۳۶۶: ۹ / ۳۰) علامه امینی در کتاب خود، در اثبات ولایت امام علی علیه السلام به مجموعه‌ای از آیاتی که در حق ایشان نازل شده، استناد کرده که به دو بخش آیات غدیر و آیات فضایل قابل تقسیم است.

شایان ذکر است که صاحب *الغدیر* در تفسیر این آیات، به ذکر احادیثی پرداخته که از راویان مختلف اهل سنت نقل شده است.

۱. استناد به آیات غدیر

مراد علامه از آیات غدیر، آیاتی است که به واقعه غدیر خم و برگزیده شدن حضرت علی علیه السلام به جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله اشاره دارد. یکی از عناوین مهمی که در اولین جلد از کتاب



الغدیر بسیار حائز اهمیت است عنوان *الغدیر فی الکتاب العزیز* است که به پیوند این واقعه با آیات قرآن اشاره دارد، علامه امینی ذیل عنوان موردنظر با نظر به آیاتی از قرآن همچون آیات تبلیغ، اکمال و آیات عذاب واقع به ذکر واقعه غدیر و برگزیده شدن حضرت علی (ع) به جانشینی پرداخته است.

یک. آیه تبلیغ

یکی از مهم‌ترین آیات ولایت امام علی (ع)، آیه تبلیغ است. خدا در این آیه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۱ (مائده / ۶۷)

این آیه در روز غدیر خم و خطاب به پیامبر اسلام (ص) نازل شده است و به وظیفه ایشان که انتخاب جانشین و تعیین سرنوشت آینده اسلام و مسلمانان است، تأکید می‌کند. جمع زیادی از علمای تفسیر و دانشمندان اهل سنت باصراحت به این شأن نزول ادعان داشته‌اند که صاحب *الغدیر*، ذیل آیه تبلیغ به نظر ۳۰ تن از آنان همچون ثعلبی نیشابوری (ر.ک: ۱۴۲۲: ۴ / ۹۲)، واحدی نیشابوری (ر.ک: ۱۴۱۱: ۲۰۴)، حاکم حسکانی (ر.ک: ۱۴۱۱: ۱ / ۲۵۱) و سیوطی (ر.ک: ۱۴۰۴: ۲ / ۲۹۸) اشاره کرده است.

ابن جریر طبری در روایتی از زید بن ارقم چنین آورده است:

رسول خدا (ص) در بازگشت از آخرین حج خود در غدیر خم در میان انبوهی از جمعیت فرمود: خدای متعال آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...» را بر من فرو فرستاد و مرا مأمور کرد که همه را به اینکه علی بن ابی طالب برادر، وصی، خلیفه و پیشوای بعد از من است، آگاه نمایم، ای مردم همانا خدا، علی را به‌عنوان امام شما تعیین نمود و اطاعت از او را بر همه واجب کرد، از او روی برنتابید، زیرا او به‌سوی حق راهنمایی و عمل می‌کند، هرگز کسی نمی‌تواند قرآن، این کتاب بزرگ را تفسیر درست کند، مگر فردی که من دست او را گرفته و بلند کرده‌ام

۱. ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

و او را به شما نشان می‌دهم و می‌گویم: «هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست». (امینی، ۱۳۶۶: ۱ / ۲۱۴ به نقل از ابن جریر در الولایه فی طرق حدیث الغدیر)

دو. آیه اکمال

آیه اکمال از دیگر آیات نازل شده در روز غدیر خم است:

... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...^۱
(مائده / ۳)

این آیه زمانی بر پیامبر خدا ﷺ نازل شد که امام علی علیه السلام را به طور رسمی به جانشینی خود تعیین فرمود. بسیاری از مفسران اهل سنت این شأن نزول را پذیرفته‌اند که صاحب الغدیر ذیل آیه اکمال به نظر ۱۶ تن از آنان همچون ابن کثیر دمشقی (۱۴۱۹: ۳ / ۲۵)، حاکم حسکانی (۱۴۱۱: ۱ / ۲۰۱) و خواریزمی (بی تا: ۱ / ۱۳۵) اشاره کرده است. به‌عنوان نمونه: ابن کثیر دمشقی به نقل از ابن مردویه از ابوسعید خدری چنین روایت کرده است:

این آیه در روز غدیر خم، هنگامی که رسول خدا ﷺ فرمود: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، بر ایشان نازل شد، ابن مردویه سپس روایت مزبور را از ابوهیره نقل کرده که در آن، روز مزبور را روز هجدهم ماه ذی الحجه، روزی که پیامبر ﷺ از حجه الوداع بازگشت، معرفی کرده است. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲ / ۱۴)

سه. آیات عذاب واقع

آیات عذاب واقع پس از واقعه غدیر خم نازل شد:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ.^۲
(معارج / ۳ - ۱)

این آیات از عذاب فوری فردی سخن می‌گویند که فرمان پیامبر اسلام ﷺ را درباره

۱. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به‌عنوان) آیینی برگزیدم.
۲. پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید، که اختصاص به کافران دارد و آن را بازدارنده‌ای نیست و از جانب خدا صاحب درجات و مراتب است.



ولایت حضرت علی (ع) نپذیرفت و از خدا در صورت حقانیت این دستور، طلب عذاب کرد و بلافاصله دچار عذاب شد، علامه امینی در کتاب خود ذیل این آیات، به ذکر نظر ۲۹ تن از علما و دانشمندان اهل سنت همچون ثعلبی نیشابوری (۱۴۲۲: ۱۰ / ۳۵)، قرطبی (۱۳۶۴: ۱۹ / ۲۷۸) و خطیب شربینی (بی‌تا: ۴ / ۳۸۰) پرداخته است که این شأن نزول را پذیرفته‌اند. (نیز ر.ک: مودب و رزاقی، ۱۳۹۱: ۶۱ - ۵۹)

ثعلبی نیشابوری در شأن نزول آیه موردنظر می‌نویسد:

از سفیان بن عیینه درباره شأن نزول آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ» سؤال شد؟ سفیان به سؤال‌کننده^۱ گفت: پدرم از جعفر بن محمد روایت کرده: چون رسول خدا (ص) به غدیر خم رسید، مردم را جمع کرد و دست علی را گرفت و فرمود: «من کنت مولاهُ فعلي مولاهُ»، هنگامی که این خبر منتشر گشت و به گوش حرث بن نعمان فهری رسید، نامبرده به دیدار رسول خدا (ص) رفت و گفت: ای محمد آیا انتخاب علی به جانشینی خود از جانب تو است؟ رسول خدا (ص) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، این امر از طرف خدا است، حرث پس از شنیدن این سخن گفت: بار خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید حق است، بر ما عذابی دردناک نازل کن که بلافاصله و بعد از این سخن، سنگی از فراز بر سر او آمد و وی را کشت و در پی آن خدا این آیه را نازل فرمود. (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۱۰ / ۳۵)

۲. استناد به آیات فضایل

علامه امینی در کنار استناد به آیات ولایت به آیاتی استناد کرده که در آن فضایل حضرت علی (ع) مطرح شده و گویای مقام والای ایشان است. این آیات یا مثل آیه تطهیر در شأن والای اهل بیت نازل شده و یا اختصاصاً مربوط به حضرت علی (ع) است. در اینجا به ذکر چند نمونه از آیاتی می‌پردازیم که ویژه امام علی (ع) است.

یک. بقره / ۲۰۷

از آیاتی که پامردی امام علی (ع) را به اثبات می‌رساند آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

۱. سؤال‌کننده، حسین بن محمد خارقى بوده است. (فرات کوفى، ۱۴۱۰: ۵۰۵)

مَرَضَاتِ اللَّهِ...» است. این آیه به شب تاریخی لیلۃ‌المبیت اشاره دارد.

ثعلبی نیشابوری درباره این شب، در روایتی چنین آورده است:

وقتی پیامبر خدا ﷺ اراده هجرت به سوی مدینه را فرمود، علی رضی الله عنه را در مکه به جای خود گذارد تا وداعی که خدمت حضرت گذارده بودند، را رد کند، حضرت رسول ﷺ در شب خروج، درحالی که مشرکان اطراف خانه را گرفته و قصد کشتنش را داشتند به علی رضی الله عنه امر کرد که در بسترش بخوابد، علی رضی الله عنه به دستور حضرت ﷺ عمل کرد، در این هنگام حق تعالی به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که فرود آیند و حضرت را از دست دشمنان حفظ کنند، پس خدا در این هنگام آیه فوق را درحالی که پیامبر خدا ﷺ روانه مدینه بود، در شأن علی رضی الله عنه نازل فرمود. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲ / ۱۲۵)

دو. انفال / ۶۲

خدا در قرآن کریم آیات متعددی دارد که در آنها به پیامبر ﷺ در برابر منافقان تسلی خاطر می‌دهد، یکی از این آیات آیه ۶۲ سوره انفال است: «وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»^۲ این آیه به حمایت خدا به وسیله مؤمنان از پیامبرش در قبال خدعه دشمنان اشاره دارد.

علامه امینی با استناد به سخن سیوطی معتقد است عبارت «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» درباره حضرت علی رضی الله عنه نازل شده است؛ چراکه وی از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: بر عرش خدا نوشته شده بود «لا اله الا الله وحدي لا شريك لي و محمد عبدي و رسولي أيدته بعلي و ذلك قوله عزوجل في كتابه الكريم هو الذي ايدك بنصره و بالمؤمنين علي وحده»^۳ (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۹۹)

۱. و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

۲. و اگر بخواهند تو را بفریبند، [یاری] خدا برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید.

۳. کسی جز من شایسته پرستش نیست خدای یکتایی که بی‌شریکم، بندهام محمد را پیامبر خود قرار دادم و به وسیله علی او را تأیید کردم و دلیل آن سخن خدا است چنان‌که گوید: او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنین تأیید فرمود و مراد از مؤمنین علی به تنهایی است.

آیه «أَجَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ...»^۱ درباره امام علی علیه السلام و فضایل ایشان که ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا می‌داند، نازل شده است.

صاحب *الغدیر* به نقل از ابن جریر طبری در روایتی از انس بن مالک آورده است:

روزی عباس - عموی پیامبر - و شیبیه - متولی مسجدالحرام و کعبه - بر یکدیگر مباحثات کرده و فضایل خود را به رخ یکدیگر می‌کشیدند تا اینکه علی علیه السلام به آن دو رسید و آن دو شرح ماجرا را برای ایشان نقل کردند، انس گوید: علی علیه السلام به آنان فرمود: بگذارید من هم افتخارخویش را بازگو کنم که من از شما برترم؛ زیرا نخستین کس از مردان این امت هستم که به وعده‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با او هجرت نمود و در راه خدا جهاد کرد. پس از این سخن، هر سه نفر به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف گردیدند و هر کدام جهت برتری خود را بازگو کردند که خدا درباره این جریان آیه موردنظر را بر ایشان وحی فرمود. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۰ / ۶۷)

دو. استناد به احادیث

احادیث یکی از عوامل مهمی است که در حفظ حقایق تأثیرگذار بوده و مانع از متروک شدن آن در اثر گذشت زمان می‌شود. صاحب *الغدیر* از این عامل مهم استفاده کرده و به مجموعه‌ای از احادیث در موضوع ولایت امام علی علیه السلام استناد کرده که به دو بخش قابل تقسیم است:

۱. استناد به حدیث غدیر

حدیث غدیر به ذکر واقعه غدیرخیم و برگزیده شدن حضرت علی علیه السلام به جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌پردازد. یکی از نکات و شاخصه‌های مهمی که در این بخش به آن پرداخته می‌شود، این است که صاحب *الغدیر* معتقد است که سند حدیث غدیر از دو ویژگی ممتاز برخوردار است:

۱. آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کار کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ نه، این دو نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد.



یک. وجود راویان ثقه و مورد اعتماد

علامه امینی وجود راویان ثقه در سند حدیث غدیر را یکی از مهم‌ترین امتیازهای این حدیث بر می‌شمارد. ایشان در کتاب خود راویان حدیث غدیر را در سه طبقه صحابه، تابعین، علما و حفاظ قرن دو تا چهارده قرار داده به طوری که در طبقه صحابه که به اعتقاد علمای اهل سنت، طبقه‌ای عادل به‌شمار می‌آیند، به ۱۱۰ تن و در طبقه تابعین به ۸۴ تن و در طبقه علما، به ۳۶۰ تن اشاره شده است، صاحب‌الغدیر در این طبقات از راویانی ثقه یاد می‌کند (ر.ک: امینی، ۱۳۶۶: ۱ / ۶۲ و ۷۴ - ۷۳) که مورد تمجید پیشوایان اهل سنت همچون بخاری قرار گرفته (ر.ک: همان: ۱ / ۹۱) و در کتب معتبر اهل سنت از ایشان روایت شده است. (ر.ک: همان: ۹۲ - ۸۷)

دو. تواتر و صحت سند

حدیث متواتر در اصطلاح علمای اهل سنت، حدیثی است که شمار راویان آن در هر طبقه به حدی است که معمولاً تبانی آنان بر دروغ محال است، از این رو عدد و رقم مشخصی درباره این تعداد از راویان بیان نشده است. (صبحی صالح، ۱۳۶۳: ۱۴۷) همچنین محدثان اهل سنت، حدیث صحیح الاسناد را حدیثی می‌دانند که سند آن توسط راویان عادل و ضابط متصل بوده و فاقد شاذ و ذوعلت باشد. (همان: ۱۴۵)

حدیث غدیر یکی از مهم‌ترین احادیثی است که به نقل از صاحب‌الغدیر از قول علمای اهل سنت به‌عنوان حدیثی متواتر و صحیح الاسناد شناخته شده است. (ر.ک: امینی، ۱۳۶۶: ۱ / ۲۵، ۴۲، ۸۲، ۸۵، ۱۶۱ و ۱۶۶) اطمینان به صحت سند این حدیث در برخی موارد به اندازه‌ای است که منجر به حذف سند آن توسط علما به هنگام نقل روایت می‌شود. (همان: ۴۹)

همچنین از مطالبی که نشان‌دهنده تواتر و شهرت حدیث غدیر است، وجود احادیث متواتر و صحیح الاسناد همچون حدیث مناشده امیرمؤمنان علیه السلام در روز شوری است که سال‌ها پس از این حادثه مهم به‌وجود آمده و در آن به حدیث غدیر اشاره شده است. (همان: ۱۵۹)

احادیث مناشده:

صاحب‌الغدیر در این بخش در استناد به حدیث غدیر، افزون بر ذکر احادیثی که در ذیل آیات تبلیغ و اِکمال آمده، در ۲۲ مورد به احادیثی دیگر در موضوع «مناشده» و احتجاج به حدیث



غدیرخم اشاره می‌کند که سال‌ها پس از وفات پیامبر خدا ﷺ و در جریان‌های مختلف شکل گرفته است. شایان ذکر است که «مناشده» اسم مفعول از فعل «نَشَدَ» به معنای سوگند دادن است (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۲ / ۶۵۲) که در ترجمه جلد یکم *الغدیر* این کلمه به مبادله سوگند، برگردان شده است، به این‌گونه که حضرت علی علیه السلام در جهت تأیید حادثه غدیر، اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سوگند داده و اصحاب نیز به این سوگندها پاسخ دادند.

در این احتجاج‌ها و مبادله‌ها افزون بر ذکر حدیث غدیر، فضایل حضرت علی علیه السلام نیز که توسط برخی از انسان‌های بداندیش رد یا کوچک جلوه داده شده است، بیان شده که در بخش احادیث فضایل، به مواردی از آن فضایل اشاره می‌شود؛ از جمله این احتجاج‌ها عبارت‌اند از:

یک. حدیث مبادله سوگند امیرمؤمنان علیه السلام در روز رجب (سال ۳۵ ق)

در اثر معارضه‌ای که در امر خلافت با امام علی علیه السلام به وجود آمد، برخی از مردم، آن حضرت را به دلیل نقل سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر تقدم و برتری‌اش بر دیگران متهم ساختند و به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این موضوع با تردید و انکار نگریستند. چون این خبر به گوش آن حضرت رسید، در میدان کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری، به منظور اثبات سخنان خود، به استدلال و مبادله سوگند پرداخت.

ابن‌اثیر از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت:

در روز رجب، علی علیه السلام مردم را سوگند داد که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیرخم به گوش خود شنیده، بدان گواهی دهد، جمعی در حدود ده و اندی نفر که در میان آنها ابویوب انصاری و ابوعمرة بن عمرو بن محسن بودند، گفتند: ما شهادت می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ألا من كنت مولاه، فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه ...». (ابن‌اثیر، ۳ / ۳۰۷؛ ۵ / ۲۰۵)

دو. حدیث مبادله سوگند جوانی با ابوهریره به حدیث غدیر

صاحب *الغدیر* در روایتی دیگر به نقل از ابن‌ابی‌الحدید از عمر بن غفار روایت چنین نموده است:



جوانی نزد ابوهیره آمد و به وی گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا ﷺ شنیدی که درباره علی ﷺ فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ ابوهیره گفت: آری، آن جوان گفت: بنابراین من خدا را گواه می‌گیرم که تو دشمن او را دوست گرفتی و با دوست او دشمنی نمودی. (امینی، ۱۳۶۶: ۱ / ۲۰۳؛ نیز ر.ک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱ / ۳۶۰)

۲. استناد به احادیث فضایل

در ذیل آیات فضایل نمونه‌هایی از احادیث دال بر فضایل امیرمؤمنان گذشت. در اینجا به نمونه‌هایی از احادیث دیگر همچون احادیث مناشده و احتجاجات ائمه ﷺ اشاره می‌شود.

یک. حدیث مبادله سوگند امیرمؤمنان ﷺ در روز شورا (سال ۲۳ یا آغاز سال ۲۴ ق) علامه امینی به نقل از صاحب المناقب می‌نویسد:

سلیمان بن محمد از ابوظفیل عامر بن واثله روایت کرده که وی در روز شورا از علی ﷺ که در خانه محل اجتماع و شورا بود، شنید که فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در میانتان کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند: نه، علی ﷺ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا جز من کسی هست که همسری چون فاطمه دخت محمد ﷺ داشته باشد که سرور زنان اهل بهشت است؟ گفتند: نه به خدا سوگند، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا جز من کسی هست که دو فرزند چون حسن و حسین داشته باشد که دو سرور جوانان اهل بهشت باشند؟ گفتند: نه به خدا سوگند، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که چندین بار با رسول خدا نجوا کرده باشد و پیش از نجوا صدقه داده باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند. (اخطب خوارزم، بی‌تا: ۲۱۷)

دو. حدیث احتجاج امام حسن مجتبی ﷺ (سال ۴۱ ق)

ابوالعباس بن عقده روایت کرده: حسن بن علی ﷺ پس از صلح با معاویه برای ادای خطبه به پاخاست و درباره حضرت علی ﷺ فرمود: پس از آنکه خدای متعال محمد را به نبوت مبعوث کرد و قرآن را بر او فرو فرستاد، پدر من اول کسی بود که خدا و رسول را اجابت نمود و ایمان آورد و خدا و رسول را تصدیق کرد، سپس حسن بن علی ﷺ فرمود: «أَمَّنْ كَانَ عَلَيَّ بَيْنَةً مِنْ»

رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ...»^۱ (هود / ۱۷) مراد از این آیه، جدّ من است که دلیلی روشن از جانب پروردگار خویش دارد و پدرم شاهدهی از پی اوست، این امت از جد من شنیده‌اند که به پدرم فرمود: «أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (امینی نجفی، ۱۳۶۶: ۱ / ۱۹۷)

سه. استناد به اشعار

اشعار با امواج نامریی که به وجود می‌آورند در روح شنونده اثر می‌گذارند^۲ و شعرایی که در اشعار خود با بیان حقیقت پشت دشمن را می‌شکنند به فرموده حضرت محمد ﷺ مصداق آیه «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا»^۳ (شعراء / ۲۲۷) هستند. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۶ / ۱۵۸)

شعر، مستند دیگری است که علامه به منظور اثبات ولایت امام علی علیه السلام به آن ارجاع داده است. علامه امینی در اثبات ولایت امام علی علیه السلام و در بیان فضایل آن حضرت تنها به شاعران قرون ابتدایی اکتفا نکرده است، ایشان با تلاش و همت وسیعی که از خود به خرج داده است، شاعران قرن یک تا دوازده را مورد بررسی قرار داده است، به نظر می‌رسد علامه قصد داشت به این مطلب اشاره کند که دیگر حجت تمام شده و هیچ بهانه و انکاری در رد این حقیقت بزرگ وجود ندارد؛ چراکه که حتی در شعر هم به این حقیقت اشاره شده است. ایشان در *الغدیر* به صورت پراکنده (مجلدات ۷ - ۱ و نیز جلد ۱۱) به مجموعه‌ای از اشعار از شعرای قرن اول تا دوازده هجری اشاره کرده که درباره حضرت علی علیه السلام سروده شده و به دو بخش اشعار غدیر و اشعار فضایل قابل تقسیم است.

شایان ذکر است که برخی از غدیری‌ها ضمن اشاره به واقعه غدیر به فضایل حضرت علی علیه السلام نیز اشاره کرده است، از این رو در برخی از اشعار جدا کردن این دو مبحث از یکدیگر امکان ندارد؛ چراکه باعث ابهام مطلب می‌شود.

۱. آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدهی از خویشان او، پیرو آن است.
 ۲. اشاره‌ای است به روایت «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسِحْرًا»، است که علمای شیعه و سنی به آن اتفاق نظر دارند. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۴ / ۳۷۹؛ امینی نجفی، ۱۳۶۶: ۲ / ۹)
 ۳. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند.



۱. استناد به اشعار غدیر

این اشعار به واقعه غدیر خم و برگزیده شدن حضرت علی علیه السلام به جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله اشاره دارد و از آن به عنوان غدیریه یاد می‌شود. علامه امینی معتقد است شاعران غدیر که اکثر آنان از دانشمندان هستند، در زمره راویان حدیث غدیرند (امینی، ۱۳۶۶: ۲ / ۱) ایشان در کتاب خود با توجه به غدیریه‌های شماره‌گذاری شده، به ۱۵۰ اثر اشاره کرده است، به طوری که در قرن اول پنج غدیریه، قرن دوم بیست و شش غدیریه و ... ذکر شده است. به عنوان نمونه سید حمیری^۱ یکی از شاعران غدیر در سده دوم هجری است. غدیریه‌ای که وی سروده با این مطلع آغاز می‌شود:

قام النبی یوم خم خاطباً بجانب الدوحات أوحیالها
پیامبر در روز غدیر خم در پیرامون درختان بزرگ، به خطبه‌خوانی برخاست.

فقال: من كنت له مولی فذا مولاه ربی اشهد مرارا قالها
و فرمود: هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست، خدایا گواه باش
و این سخن را چند بار به زبان آورد.

قالوا: سمعنا و أطعنا کلنا و أسرعوا بالألسن اشتغالها
گفتند: شنیدیم و همگی فرمان برداریم و زبان خود را به این گفتار
مشغول داشتند. (امینی، ۱۳۶۶: ۲ / ۲۲۷)

علامه امینی ذیل غدیریه‌سرایان سده ۱۱ به غدیریه‌ای از ابن ابی شافین بحرانی اشاره کرده که ۵۸۰ بیت دارد و در مجموعه‌های نفیس خطی ذکر شده و با این مطلع آغاز می‌شود:

أجل مصابی فی الحیاء و أكبر مصاب له کل المصائب تصغر

۱. ابوهاشم اسماعیل بن محمد، اهل حمیر و ملقب به سید، متوفی سال ۱۷۳ ق است. او کسی است که مورد توجه امام صادق علیه السلام بوده و ایشان درباره او می‌فرماید: اگر گامی از سید بلغزد، قدم دیگرش برجاست. (امینی، ۱۳۶۶: ۲ / ۲۳۱)



در غدیریه مورد نظر، ابن ابی شافین همچون سید حمیری به شرح واقعه غدیر پرداخته است؛ با این تفاوت که وی به صورت مفصل تر و با ذکر جزئیات، واقعه را شرح داده است. (امینی، ۱۳۶۶: ۱۱ / ۲۳۳)^۱

۲. استناد به اشعار فضایل

اشعار فضایل حضرت علی علیه السلام مبحث دیگری است که صاحب *الغدیر* با استناد به آن، حجت را تمام کرده و به حقانیت علی علیه السلام در نشستن بر مسند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشاره کرده است، صاحب *الغدیر* در کتاب خود پیش از ذکر اشعار غدیریه سرایان قرن اول، درباره اشعار این شعرا شروطی را پایه‌گذاری کرده مبنی بر اینکه تمام اشعار موجود در قرن اول که در *الغدیر* به آن اشاره شده و مضمون آن مشتمل بر فضایل آل الله است از دو ویژگی برخوردار است: نخست اینکه فضایل یادشده در این اشعار در قرآن و حدیث موجود است و دوم اینکه سند آن از طریق اهل سنت رسیده است (همان: ۲ / ۲۴)، اما با توجه به اشعار شعرای قرون بعدی در *الغدیر*، این نتیجه حاصل می‌شود که صاحب *الغدیر* معمولاً در موضوع فضایل حضرت علی علیه السلام ویژگی اول را در این اشعار رعایت کرده، به طوری که در برخی موارد بلافاصله پس از ذکر اشعار و یا جدا از آن در صفحات دیگر و یا در جلد‌های دیگر، به ذکر احادیث و آیات فضایی که در این اشعار به آنها اشاره شده، پرداخته است و در برخی موارد نیز به جهت روشنی مطلب از ذکر احادیث و آیات خودداری کرده که به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. علامه امینی ذیل غدیریه سرایان سده چهارم هجری به شاعری به نام ابوالقاسم زاهی^۲ اشاره کرده است، وی در مدح امام علی علیه السلام شعری سروده که از جمله ابیات آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نمونه‌های بیشتر ر.ک: امینی، ۱۳۶۶: ۴ / ۳۹۷.

۲. ابوالقاسم علی بن اسحاق که به زاهی شهرت یافته از شاعران برجسته‌ای است که با بدخواهان اهل بیت علیهم السلام و آنان که ولایتشان را قبول نداشتند به مقابله می‌پرداخت که همین امر، باعث شد او را در زمره شاعران کم‌شعر پندارند. زاهی به نقل عمیدالدوله در طبقات الشعراء متوفای سال ۳۵۲ ق است. (امینی، ۱۳۶۶: ۳ / ۳۹۱)

ذکر تعبیر «مکلم الشمس» اشاره به روایتی دارد که به نقل از خوارزمی، در آن علی علیه السلام با خورشید سخن می‌گوید و خورشید ایشان را رهبر مسلمانان خطاب می‌کند و ایشان را پس از محمد صلی الله علیه و آله، اول کسی می‌داند که زمین به خاطرش می‌شکافد و زنده می‌شود و پوشش پیدا می‌کند.

ابوالقاسم با ذکر تعبیر «و من ردت له بابل» اشاره به روایتی دارد که به نقل از عبد خیر، خورشید در سرزمین بابل به خاطر علی علیه السلام به روند طبیعی خود در حرکتش هنگام غروب ادامه نداد و بازگشت.

ابوالقاسم با ذکر تعبیر «من أتبع للعسكر ماء العين» به روایت ابوسعید تیمی، اشاره دارد که در آن علی علیه السلام به وجود چشمه‌ای پنهان شده اذعان دارد که کسی جز پیامبر یا وصی پیامبر از محل آن آگاهی ندارد. (اخطب خوارزم، بی تا ۶۸؛ امینی، ۱۳۶۶: ۳ / ۳۹۱)^۱

رجال‌شناسی شاعران غدیر

صاحب *الغدیر* در جلدهای مختلف کتاب خود افزون بر ذکر غدیریه‌های بسیاری که به موضوع واقعه غدیر و فضایل حضرت علی علیه السلام اشاره دارد، به شرح زندگی شاعران این اشعار نیز پرداخته که اگر به مطالعه آن پرداخته شود به انگیزه نویسنده کتاب پی برده خواهد شد و آن اینکه مدح حضرت علی علیه السلام و عشق به ایشان مربوط به گروه و قشر و نژاد خاصی نیست، در واقع هر انسان جویای حقیقت که به مطالعه تاریخ صحیح می‌پردازد، از عامی‌ترین تا عالم‌ترینشان، هنگامی که با راستی‌ها و درستی‌ها روبه‌رو می‌شود، ناخواسته و به صورت

۱. ابن حماد عبیدی یکی از شاعران غدیر در سده چهارم هجری است، وی در مدح امام علی علیه السلام شعری سروده که با این مطلع آغاز می‌شود: ما لعلی سوی أخیه / محمّد فی الوری نظیر، علامه در بیت موردنظر به‌نقل از محب‌الدین طبری از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر پیامبری نظیر و همتایی دارد و در امت من علی همتا و نظیر من است. (امینی، ۱۳۶۶: ۴ / ۱۴۷) بخش دیگری از بیت مطلع نیز به حدیث برادری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اشاره دارد، حاکم در این باره از عبدالله بن عباس چنین روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری افکند، پس علی علیه السلام نزد او آمد و فرمود: شما بین یاران پیمان برادری افکندی، اما میان من و هیچ کس برادری برقرار نکردی؟ پس پیامبر خدا فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. (همان: ۳ / ۱۱۳) جهت ملاحظه نمونه‌های بیشتر ر.ک: همان: ۲ / ۴۷؛ ۳ / ۲۰۲؛ نیز: ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲ / ۱۲۵.





فطری به بیان آن می‌پردازد و به سمت آن حرکت می‌کند، هرچند که با عقاید و افکار و حتی اعمالش مطابق نباشد. بنابراین از برخی از شروحو که صاحب‌الغدیر از زندگی شاعران غدیر ذکر کرده، نکاتی به‌دست آمده که می‌توان به‌صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

یک. مدح امام علی علیه السلام از سوی شاعران سنی و مسیحی

- ابوسالم، کمال‌الدین محمد بن طلحة شافعی، از غدیریه‌سرایان سده هفتم هجری و یکی از بزرگان و پیشوای فقه شافعی است که در علوم مختلفی چون حدیث و اصول مهارت داشته است. وی در نیشابور از ابوالحسن، مؤید بن علی طوسی و زینب شعریه استماع حدیث کرد و بزرگانی مانند کنجی شافعی در *کفایة الطالب* از ایشان روایت کرده‌اند. غدیریه‌ای که کمال‌الدین شافعی درباره واقعه غدیر سروده با این مطلع آغاز می‌شود:

أوضح و استمع آیات وحی تنزلت بمدح امام بالهدی خصه الله

شاعر در این غدیریه افزون بر اشاره به واقعه غدیر، فضایل حضرت علی علیه السلام را نیز ذکر کرده است. (همان: ۵ / ۴۱۳)

- بقراط فرزند اشوط، وامق ارمنی مسیحی از پیشوایان بزرگ ارمنه و از غدیریه‌سرایان قرن سوم هجری است که غدیریه او با این مطلع آغاز می‌شود:

ألیس بخم قد أقام (محمد) (علیاً) بإحضار الملا فی المواسم

(ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱ / ۲۸۶)

صاحب‌الغدیر معتقد است که نه‌تنها وامق مسیحی، بلکه بسیاری از مسیحیان و کلیمیان هستند که در کتب مختلفی چون *محمد و القرآن* از مونتته، *حیة محمد* از ویلیان مویر و *المعلم الاکبر* از هربرت وایل و ... به مدح پیامبر بزرگ و وصی ایشان پرداخته‌اند. (امینی، ۱۳۶۶: ۳ / ۴)

دو. مدح امام علی علیه السلام از سوی دشمنان

عمرو فرزند عاص بن وائل از غدیریه‌سرایان سده اول هجری و از دشمنان خاص حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین و از نزدیکان و همفکران معاویه بن ابوسفیان است که ناخواسته در

قصیده‌ای به نام جلجلیه به ذکر واقعه غدیر و مدح حضرت علی علیه السلام و وجود فضایل مثبتی در ایشان چون شجاعت و شایستگی ایشان در قرار گرفتن بر منصب خلافت پرداخته است. این قصیده در پاسخ به نامه معاویه سروده شده و با این مطلع آغاز می‌شود:

معاویة الحال لا تجهل و عن سبل الحق لا تعدل

(همان: ۲ / ۱۱۴)

سه. مدح امام علی علیه السلام از سوی شاعران عجم

مهیار بن مرزویه دیلمی بغدادی، یکی از شاعران غدیر در سده پنجم هجری و از بزرگان شعر و ادب است که اشعار مذهبی او از ویژگی‌هایی چون حجت کوبنده و ستایش صادقانه و سوگ دردناک برخوردار است. وی در سروده مذهبی خود که در مدح اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله سروده به نژادش که ایرانی است اشاره کرده است، سروده وی با این مطلع آغاز می‌شود:

بکی النارستراً علی الموقد و غار یغالط فی المنجد

(همان: ۴ / ۲۳۸)^۱

چهار. مدح امام علی علیه السلام از سوی عالمان شاعر

از ویژگی‌های بارزی که صاحب *الغدیر* درباره بیشتر شاعران غدیر ذکر کرده، دانشمند بودن آنان است (همان: ۲ / ۱) که از نمونه این عالمان می‌توان به ابوالقاسم، اسماعیل، فرزند ابی الحسن عباد، از شاعران غدیر در سده چهارم هجری، اشاره کرد. وی متوفای سال ۳۸۵ ق و از رجال بزرگ زمان خود است که حدیث را از مشایخ اصفهان، بغداد و ری فرا گرفت و محدثان زیادی چون شیخ عبدالقاهر جرجانی از او استماع حدیث کردند. وی در زمینه علم و ادب، کتب فراوانی تألیف کرده که از جمله آن می‌توان به *اسماء الله و صفاته؛ دیوان الرسائل* اشاره کرد. (همان: ۴ / ۴۲ و ۴۵) شیخ بهاءالدین عاملی از جمله بزرگانی است که صاحب بن عباد را مورد تمجید قرار داده و در شمار ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و امثال آنان آورده است (همان: ۴۳) سروده‌ای که این شاعر بزرگ در آن به ذکر واقعه غدیر و مدح

۱. جهت ملاحظه نمونه‌های بیشتر ر.ک: امینی، ۱۳۶۶: ۶ / ۵۸ و ۳۵۰.

امام علی علیه السلام پرداخته با این مطلع آغاز می‌شود:

قالت فمن صاحب الدين الحنيف أجب؟ فقلت أحمد خير السادة الرسل

(همان: ۴۰)^۱

چهار. استناد به منابع تاریخی

صاحب *الغدیر* در کتاب خود ضمن اشاره به تاریخ و اهمیت آن، معتقد است که هر رشته از علوم و فنون پیوسته در ارتباط با تاریخ است و هر گروهی از اهل علم در پی مقصود خویش به دنبال آن می‌رود، یکی از آن گروه محدثان هستند؛ زیرا احادیث بسیاری وجود دارد که موضوع‌های آنها با تاریخ آمیخته است و محدث ناگزیر است این احادیث را با صفحات کتب تاریخی مورد مقایسه و بررسی قرار دهد تا بتواند به حقیقت دست یابد.

گذشته از آن، در میان موضوعات تاریخی، نخستین امری که مهم‌ترین فواید و نتایج را دارا است، موضوعی است که براساس آن، دین و آیینی پایه‌گذاری شده و یا زیر بنای مذهبی بوده باشد که امت‌هایی بدان گرویده و دولت‌هایی به‌خاطر آن شکل گرفته‌اند، از این‌رو صاحب *الغدیر* در کتاب خود با عنایت به این تفکر به جهت اثبات ولایت امام علی علیه السلام به منابع تاریخی در دو موضوع استناد کرده است:

۱. استناد به منابع تاریخی در موضوع واقعه غدیر

علامه امینی در موضوع موردنظر در کتاب خود ذیل عنوان «اهمیت غدیر در تاریخ» به ذکر نام ۲۴ تن از مؤرخان همچون ابن کثیر دمشقی (۱۴۰۸: ۵ / ۲۳۰)، ابن عساکر (۱۴۱۵: ۴۲ / ۲۳۰)، خطیب بغدادی (بی تا: ۸ / ۲۸۴) پرداخته که به این واقعه در آثار و کتب خود تصریح کرده‌اند و در ادامه به شرح این واقعه از نگاه این علما پرداخته و می‌نویسد:

به تحقیق پیوسته که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از حجه الوداع در روز غدیرخم، در محلی بین مکه و مدینه که «جحفه» نام داشت، مردم را جمع فرمود و

۱. جهت ملاحظه نمونه دیگر ر.ک: همان: ۴ / ۴۰۲ - ۳۹۸.



در جایگاه بلندی فرار گرفت و فرمود: ای گروه مسلمانان، آیا من سزاوارتر به شما و امور شما از خود شما نیستم؟ گفتند: آری به خدا قسم، آنگاه فرمود: هر کس که من مولای اویم پس از من علی مولای او خواهد بود، خدایا دوست بدار آن کسی را که او را دوست بدارد و دشمن دار آن کسی را که او را دشمن بدارد و یاری کن یاران او را و خوار کن خوارکنندگان او را. (امینی، ۱۳۶۶: ۵ / ۸ - ۵)

۲. استناد به منابع تاریخی در موضوع فضایل امام علی علیه السلام

منابع تاریخی از دیگر مستندهایی است که همانند قرآن، حدیث و شعر به ذکر فضایل حضرت علی علیه السلام می‌پردازد، از این رو در این بخش افزون بر احادیثی که در بخش اشعار فضایل از کتب تاریخی چون کتاب *وقعة صفین نصر بن مزاحم و تاریخ خطیب بغدادی* ذکر شد، به مواردی دیگر از این احادیث از دیگر کتب تاریخی اشاره می‌شود، به‌عنوان نمونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «علی با حق است و حق با علی است، هر کجا او باشد، حق بدان سو می‌گراید و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

علامه در کتاب خود به ذکر این حدیث از منابع گوناگون تاریخی پرداخته است، از جمله اینکه: خطیب بغدادی در تاریخ خود از طریق یوسف بن محمد مؤدب روایتی را از ابو ثابت مولای ابوذر نقل کرده که گفت: بر ام‌سلمه وارد شدم و دیدم که او گریه می‌کند و به یاد علی علیه السلام است و می‌گوید: شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی با حق است و حق با علی است...» (خطیب بغدادی، بی‌تا: ۱۴ / ۳۲۱)، ابن قتیبه در *الامامة و السياسة* از محمد بن اُبی بکر آورده که او بر خواهرش عایشه وارد شد و به او گفت: آیا نشنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی با حق است و حق با علی است، حال آنکه تو برای جنگ با او بیرون آمده‌ای. (ابن قتیبه، بی‌تا: ۶۸)

در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «علی را هیچ منافقی دوست نمی‌دارد و هیچ مؤمنی او را دشمن نمی‌گیرد.»

صاحب *الغدیر* در کتاب خود به ذکر این حدیث از منابع گوناگون تاریخی پرداخته است، از جمله اینکه: ابن کثیر در تاریخ خود از ام‌سلمه روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام



فرمود: هیچ مؤمن تو را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافق تو را دوست نمی‌گیرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۷ / ۳۵۴)، نیز خطیب بغدادی در تاریخ خود از علی (ع) روایت کرده که ایشان فرمود: همانا عهدی از پیامبر خدا با من است که دوستم نمی‌دارد، مگر مؤمن و دشمنم نمی‌گیرد مگر منافق. (خطیب بغدادی، بی‌تا: ۱۴ / ۴۲۶)^۱

نتیجه

در یک نتیجه‌گیری کلی؛ مطابق باورهای هر صاحب‌نظر و اهل‌فنی، اثبات امر حقی که به مستندهای با ارزش و محکمی استوار باشد، جایگاه ویژه‌ای دارد. علامه امینی از سرآمد پژوهشگرانی است که از این روش بهره برده و در جهت اثبات ولایت امام علی (ع) به استنادهای محکمی چون قرآن، حدیث، شعر و تاریخ در دو موضوع واقعه غدیر و فضایل حضرت علی (ع) تمسک جسته است؛ چراکه قرآن کتاب نخست مسلمانان و معجزه آخرین پیامبر الهی و معتبرترین سند در میان مسلمانان است و احادیث، دومین منبع مورد استناد مسلمانان و راهگشا در شناخت حقایق دینی است و شعر با وجود اینکه اثری ادبی است در برخی مواقع شارح حقایق تاریخی بوده و خالقان آن در زمره راویان محسوب می‌شوند و تاریخ که با هر رشته از علوم و فنون در ارتباط است، می‌تواند به‌عنوان منبعی مناسب مورد استفاده قرار گیرد.

شایان ذکر است که در راستای اثبات ولایت امام علی (ع) استناد علامه امینی به مستندهای یادشده در مبحث واقعه غدیر و برگزیده شدن علی (ع) به جانشینی پیامبر (ص) کفایت می‌کرده است؛ زیرا این حادثه امری وحیانی است و در آن جای هیچ مقابله و انکاری وجود ندارد، از این رو به نظر می‌رسد هدف علامه امینی از ذکر بحث فضایل حضرت علی (ع)، روشن نمودن حکمت انتخاب ایشان به جانشینی پیامبر خدا (ص) است. در واقع موضوع واقعه غدیر و برگزیده شدن امام علی (ع) به سرپرستی امت و بحث فضایل حضرت، همانند مهره‌هایی هستند که در کنار یکدیگر قرار گرفته و حجّت را بر انسان تمام می‌کند.

۱. جهت ملاحظه نمونه‌های دیگر رک: امینی، ۱۳۶۶: ۳ / ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۲۰؛ نیز رک: خطیب بغدادی، بی‌تا: ۲ / ۸۱.

روش عام علامه در همه مستندها استفاده از روش جدل و تکیه بر منبع اهل سنت است. روش عام دیگر علامه پرداختن به موضوع فضایل امام علی علیه السلام در کنار طرح موضوع غدیر است که در انواع استنادها به چشم می‌خورد. پرداختن به مبحث فضایل حضرت علی علیه السلام در کنار ذکر واقعه غدیر به درک بهتر انتخاب ایشان به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا کمک می‌کند. برخی از این استنادها، روش‌های مختص به خود را نیز دارا است، به‌عنوان مثال، یکی از روش‌های مهمی که در بخش استناد به احادیث، چه در حدیث غدیر و چه در احادیث فضایل وجود دارد، این است که علامه به نقل از علمای اهل سنت این نوع احادیث را در زمره احادیث متواتر و صحیح الاسناد معرفی کرده است.

از دیگر روش‌هایی که اختصاص به یک مستند دارد، روش علامه در استناد به اشعار است. علامه امینی در این بخش تنها به شاعران قرون ابتدایی اشاره نکرده است بلکه در جهت اثبات ولایت امام علی علیه السلام به ذکر اثر شاعران قرن اول تا دوازده پرداخته است. نکته دیگری که در این بخش می‌توان به آن تکیه کرد این است که علامه در جهت اثبات این ولایت، تنها به شاعران وابسته به گروه و نژاد خاصی اکتفا نکرده است و به عبارت دیگر ایشان در مدح امام علی علیه السلام از شاعرانی عامی تا عالم و دانشمند یا شاعرانی غیرعرب یا غیرمسلمان و در نهایت شاعرانی که حتی به دشمنی با حضرت می‌پردازند، یاد کرده است. در نهایت نکته‌ای که از تمام این روش‌ها به دست می‌آید، این است که علامه در جهت اثبات حقانیت امام علی علیه السلام به نوعی حجت را بر همه تمام کرده و به صورت جامع و کامل به اثبات این حقیقت پرداخته است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.

- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم،

دفتر انتشارات اسلامی.

- ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸ م، *جمهرة اللغة*، بیروت، دار العلم للملایین.
- ابن عساکر، علی بن حسن، ۱۴۱۵ ق، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، ۱۴۰۸ ق، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- اخطب خوارزم، موفق بن احمد، بی تا، *المناقب*، تحقیق مالک محمودی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- امینی، عبدالحسین، ۱۳۶۶، *الغدیر فی کتاب و السنة و الادب*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ج ۲.
- امینی نجفی، محمد، ۱۳۷۰، *سیری در الغدیر*، قم، نشر مؤلف.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث الاسلامی.
- جرفادقانی، م، ۱۳۶۴، *علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی*، قم، معارف اسلامی.
- حسکانی، عیبدالله بن احمد، ۱۴۱۱ ق، *شواهد التنزیل لقواعد التفصیل*، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، بی تا، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- خطیب شربینی، محمد بن احمد، بی تا، *سراج المنیر*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
- شاکری، حسین، ۱۴۱۷ ق، *ربع قرن مع العلامة الأمینی*، قم، نشر مؤلف.

- شهیدی، جعفر و محمدرضا حکیمی، ۱۳۵۲، *یادنامه علامه امینی*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- صبحی صالح، ۱۳۶۳، *علوم الحدیث و مصطلحه*، قم، دار الکتب الاسلامی، ج ۵.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ ق، *تفسیر فرات الکوفی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- مصاحبه با محمدهادی امینی و حجة الإسلام آخوندی، ۱۳۶۷، *یادنامه علامه امینی*، ضمیمه روزنامه رسالت، یکشنبه ۱۲ تیر.
- واحدی، علی بن احمد، ۱۴۱۱ ق، *اسباب نزول القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ب) مقاله‌ها

- زینلی، غلامحسین، ۱۳۷۶، «ویژگی‌های الغدیر»، *فرهنگ کوثر*، شماره ۲.
- غروی نایینی، نهله و آتنا بهادری، ۱۳۹۰، «روش‌شناسی نقد علامه امینی بر احادیث موضوعه»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، ص ۴۶ - ۲۹، تهران، دانشگاه تهران.
- فلاح رزاق، جاسم، ۱۳۹۲، «شیوه‌های بررسی حدیث در نظر علامه امینی»، *سفینه*، ترجمه صالحه سکوت، شماره ۳۸، ص ۶۸ - ۴۷، تهران، نبأ مبین.
- مؤدب، سیدرضا و هادی رزاقی، ۱۳۹۱، «واکاوی شان نزول آیه سائل سائل بعداب واقع در تفاسیر اهل سنت»، *مطالعات تفسیری*، شماره ۱۱، ص ۶۸ - ۵۵، قم، دانشگاه معارف اسلامی.



Methodology of Alghadir Documentations for Imam Ali's Guardianship

Bibi Sadat Razi Behabadi* / Fathiyah Fattahizadeh**

Zahra Hajiaskari*** / Fereshteh Moatamd Langroodi****

Abstract

The book of Alghadir has been compiled to prove Imam Ali's guardianship on the basis of Sunni sources. Allameh Amini for the purpose has relied on Quranic verses, traditions, poems and historical records. The verses of ekmal, tabligh and azabe waqe and hadithe Ghadir are used as the most important verses and tradition. The author has mentioned 150 poems in the field. Common method for all documentations is so that in addition to Imam Ali's guardianship, his virtues and perfections are also explained. Amini has paid special attention to validity of documents and frequently stated quality of hadithe Ghadir. Again in the case of poems, he has taken a particular method of explanation. He has explained this reality with reliance on the poems of all different poets including non-Arab, non-Muslim and even Imam Ali's enemies' poems.

Keywords

Alghadir, Mohamadhadi Amini, Method of Documentation, Proving Guardianship, Imam Ali's Virtues.



*. Associate professor at Alzahra University.

** . Professor at Alzahra University.

***. AM of Alzahra University.

****. Phd student at Alzahra University.

Received: 03.04.2016

b.razi@alzahra.ac.ir

f_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

asgari286@gmail.com

f_motamad_2011@yahoo.com

Accepted: 27.10.2016

Economic Security in Imam Ali`s View with an Emphasis on Maleke Ashtar`s Treaty

Reza Khosrawi* / Najaf Lakzaei**

Abstract

Security, with all its aspects, has been known as one of most fundamental and essential human needs in Islam. One aspect of security is economic security. Economic development and land reclamation need to prepare and upgrade economic security. Economic security is produced by knowing agents and obstacles, threats, manner of establishment and working procedures and its effects. Imam Ali`s short government and his emphasis on sane economic space, that is, economic security, may give a full and good model for establishing and upgrading economic security. The paper has studied importance of economic security, agents for and against it and Imam`s manners in the field.

Keywords

Security, Economic Security, Malek Ashtar`s Treaty, Letter 53.



*. Ph.D student at Baqir al-Olum University.

**.. Professor at Baqir al-Olum University.

Received: 03.04.2016

khosravi_119@yahoo.com

nlakzaee@gmail.com

Accepted: 17.11.2016

A Study on Semantics Field of Vara` and Effat in Nahj al-Balaghah

Nasrollah Shameli* / Ali Banaeian Esfahani**

Abstract

Vara` and effat have been used in Nahj al-Balaghah as two words. The former means to avoid sin; one avoiding sins, therefore, is called one of vara` or pious. The word has been used in moral and mysticism with the same meaning in all cases of usage in such a way that it has a universal meaning with many samples. The question that what vara` means in its samples is based on its system of meaning; given being in center of system means the same as taqwa, while given its being one element of the system, it does not mean taqwa. Vara` is systematically in harmony with special elements as taqwa, zohd, esmat and nezahat. The latter also like esmat, vara` and zohd refer to prevention and it is just the same meaning being of various samples in according to different conditions and states of text or paratext. Effat, therefore, is of the same meaning in all its cases of usage and its exact meaning would be clear in a system of meaning.

Keywords

Moral, Mysticism, Vara`, Effat, Semantics, Semantic Field.



*. Associate professor at University of Esfahan.

** . AM from University of Esfahan.

Received: 09.05.2016

dr_nasrollashameli@yahoo.com

banaeian.ali@gmail.com

Accepted: 15.12.2016

A Study of Norms for Choosing Managers Based on Nahj al-Balagha

Alireza Kamali* / Majid Maaref**

Abstract

To oppose anarchy, human societies need to government. On Islamic teachings, absolute sovereignty belongs only to God, The Exalted. God, The Supreme, has explicitly or implicitly chosen some people as governor. As the realm of Islamic governor is widespread and, therefore, may not be governed by one person, it is necessary to appoint competent peoples to administrate social and organizational affairs satisfactorily. Regarding Imam Ali's manner of governmental life and his speeches in the field, it would become clear that Imam appointed his managers based on special norms. Relying on the norms, a large number of managers of the precedent state were dismissed. The paper has studied Imam's most important norms including religious faith, purity, justice, trustworthiness, truthfulness, family, lack of bad background, order and discipline, experience and state of being obedient.

Keywords

Alawi Government, Human Agent, Norms of Appointment, Dismissal and Appointment.



*. Teacher at Ma`aref University.
**. Professor at Tehran University.
Received: 23.06.2015

kamali@maaref.ac.ir
maaref@ut.ac.ir
Accepted: 18.02.2016

Supporter Grounds of Morality in Imam Ali`s View

Zahra Kheirollahi* / Mahmood Kheirollahi**

Abstract

On the whole, there may be found three views on moral problems including a private affair in personal life, a spiritual and holy affair effective in everlasting world and not accessible and a considerable obstacle against freedom. Imam Ali (a) has viewed morality not only useful for happiness in the everlasting but also necessary for this world. Therefore, there may not be found an agent for man`s happiness in this life other than morality. Knowledge, wealth, rank and family honor lead to high personality, yet all these may only happen with regard to morality. Needless to say, it should be stated that moral deed is not easy during difficult circumstances of life and need to some powerful supporter grounds. The paper, focusing on Imam`s commands, has sought to study those agents of considerable effects in deepening roots of moral principles in human being.

Keywords

Moral Principles, Islamic Moral, Moral Supporter, Life Style.



*. Assistant professor at Payame Noor University. zkheirollahi@pnu.ac.ir

**.. Teacher at University of Esfahan. mahmoodkheirollahy@yahoo.com

Received: 01.09.2015

Accepted: 13.04.2016

Typology of Demands and Answers in Nahj al-Balaghah

Mohsen Qasempour* / Seyyed Mohamad Hasan Lavasani**

Abstract

Reasoning and thinking have been known as particularities of human being. Therefore, in Islamic teachings on human awareness, human state of being curious and questioner has been encouraged. Such phrases as: «ask for finding out, don't ask for bothering» and «ask me before you miss me» in Nahj al-Balaghah on one hand, refer to the necessity of asking question along with the motif of questioner and on the other hand, to reasonable answer. The paper has viewed Imams manner of answering as a considerable way for educating questioners, satisfying crucial sense of them and emphasizing their state of being right seeker. When facing questions, he has regarded all necessary grounds in the field and, therefore, taken different positions including, clearly answering, not answering, answering in brief and answering in detail with analysis and full description.

Keywords

State of Being Questioner, Manner of Answering, Responsible Interactions.



*. Associate professor at Kashan University.

** . Phd student at Kashan University.

Received: 28.04.2016

ghasempour@kashanu.ac.ir

smhl72@yahoo.com

Accepted: 06.12.2016

Creating Images from Appearances of Existence in Nahj al-Balagha

Azadeh Abbasi^{*1}

Abstract

Creating images is regarded as an artistic method of expression. The method, being one in harmony with human nature, has been used in holy Quran and Islamic texts and, in this way, creatures and phenomena have been put exposed to addressees' eyes as living and dynamic beings. Creating images is regarded as the most appropriate method for expressing one's purpose and affecting addressees. The affection would be intensified in the case of being in harmony with human nature and self-evident perceptions. Following the holy Quran, using such a method has been current in Nahj al-Balagha. The book has spoken to human intellect, sense and conscience all. Imam Ali (a) in his mellifluous and eloquent speeches, has drawn interesting scenes of the universe for his addressees in his speeches. In the paper, some cases of his image-creating of earth, sky, mountains, clouds and some birds such as peacock and bat have been studied.

Keywords

Image-Creating, Imaginary Forms, Method of Affection, Knowledge of Addressee.



*. Associate Professor at Quran and Hadith University. abbasi.m@qhu.ac.ir

Received: 25.12.2015

Accepted: 13.01.2016

ABSTRACTS

CONTENTS

Creating Images from Appearances of Existence in Nahj al-Balagha

Azadeh Abbasi

Typology of Demands and Answers in Nahj al-Balaghah

Mohsen Qasempoor/ Seyyed Mohamad Hasan Lavasani

Supporter Grounds of Morality in Imam Ali`s View

Zahra Kheirollahi / Mahmood Kheirollahi

A Study of Norms for Choosing Managers Based on Nahj al-Balagha

Alireza Kamali / Majid Maaref

A Study on Semantics Field of Vara` and Effat in Nahj al-Balaghah

Nasrollah Shameli / Ali Banaeian Esfahani

Economic Security in Imam Ali`s View with an Emphasis on Maleke Ashtar`s Treaty

Reza Khosrawi / Najaf Lakzaei

Methodology of Alghadir Documentations for Imam Ali`s Guardianship

Bibi Sadat Razi Behabadi / Fathiyah Fattahizadeh / Zahra Hajiaskari / Fereshteh Moatamd Langroodi

In The Name of God



A Quarterly Research Journal
Research of Nahjolbalagheh

Vol. 15, Autumn 2016, No 50

ISBN: 1735-8051

Publication license holder:

Bonyad nahjolbalagheh

Managing director:

Seid jamal-e-din Dinparvar

Editor-in-chief:

Abdolah Movahedi Moheb

Board of Editors:

Seid Mohammadreza Emam: Associate Prof. University of Tehran
Ahmad Beheshti: Prof. University of Tehran
Seid Mostafa Mohaghegh Damad: Prof. University of Shahid Beheshti
Mansur Pahlavan: Prof. university of Tehran
Majid Maaref: Prof. University of Tehran
Seid Mohammad Mehdi Jafari: Prof. University of Shiraz
Jalil Tajlil: Prof. University of Tehran
Mohammad Medhi Rokni: Prof. University of Ferdosi Mashhad
Ahmad Khatami: Prof. University of Shahid Beheshti
Seid Mohammad Alavi Moghadam: Prof. University of Ferdosi Mashhad

English Translation:

Es` haq Taheri

Science Editor:

Alireza Kamali

Publisher:

Bonyad nahjolbalagheh

Address:

Shohada Square, Street Hojjatiyeh, Qom, Iran

Tel: (+9825) 37736440

Site: www.nahjmagz.ir \ E-mail: nahjmagz@gmail.com